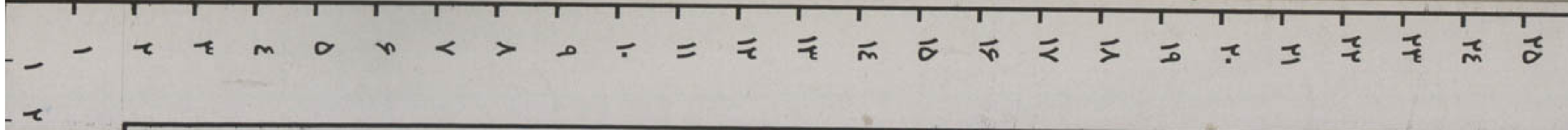
انوار مشرقه

[illegible]





بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش ریزی عقد لآلی شکر و سپاس حکیمی را سزاست
جل شأنه که رصدبند حکمت نجوم آفرینش در چاه ظلمانی شب
از عقد پروین زیج بسته، و جواهر فشان ستایش و نیایش
بی منتها علیمی را رواست، که هر ذره از علم عالم آرایش چون
فلاطون خم‌نشین در خم نقش هر کوکب نشسته، آیات
سموات از بلند اقبالی شعله آفرینش دودی، و رایات
کواکب بی اثر آفتاب فیض عامش چون کرم شب تاب نمود
بی بود نیست، صانعی که مذهب قدرتش صفحات تقویم
لیل و نهار شفق نگار را از خطوط زر اندود طلا و نقره
خورشید و ماه جدول مرصع کشیده، بهار آرائی که از جهان

باغ تقویم چهار فصل باغبان قدرتش گل همیشه بهار خورشید
و ماه و نمایند، ریاض آفرینی که ریاضی دانان گلستان
شاهدم — عقل و خرد در پیش گلشن آرای آفرینش او گلگونه دانش را
از رنگ خجالت در نقاب گرفته، آسمان طرازی که ارتفاع
بلند اقبالی قامت قابلیت هر موجودی را با اسطرلاب
آفتاب گرفته، نجوم پروری که کره منجم آسمان را بر جا پایه
عناصر بهیه در پس خوانان دبستان ریاض آفرینش گردون
ساخته، در یافت ستارگان آسمان کمالش عقول قاصره
تقویم — منجمین را چون پیاده شطرنج از خانه خانه در بدر انداخته
سعادت آفرینی که کوکب آسمان تقدیرش گل رعنای سعد
و نحس اقبال و ادبار را از گلشن موجودات بقدر قابلیت
دمانید، تربیع و تسدیس کواکب در تسبیح و تقدیس ذات
بیهمالش چهار رکن و شش جهة را سبحه گردان حیرت
گردانید، خالقی که اوراق گردانی اختلاف لیل و نهار

بجهة رهنمائی عقول فضول ستارکان را علامات نموده که
ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات
لاولی الالباب منزهی که یاد کند کان صنایع او چون آفتاب
از سر دنیا برخواستن و چون سایه بر خاک نشستن را
قیام و قعود نماز بندکیش دانسته راه اطاعتش را چون
آسمان به پهلو سپری نموده اند کما الذین یذکرون الله قیاما
وقعودا وعلی جنوبهم بصیرت آفرینی که زبان نکاه دیدن فکر دور
بین صاحب نظران را در تماشای خلقت آسمان و زمین بلاغ
این مقال کوهر نکار نموده که ویتفکرون فی خلق السموات و
الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا ای محو آفتاب جمالت نظارها
چشم سفید کشته راهت ستارها سبحانک فقنا عذاب
النار شمع کافوری ستارکان را در فانوس شبستان آسمان پرتو
افکن کردانیدن دلیلیست روشن که سرکشتکان دایره حیرت را
پی رهنمائی شمع هدایتش پا از دایره هندوی شب ظلمانی جهل ب

بیرون کذاشتن خیالیست محال این چه دام حیرتست بند
که از کوهر افشانی کواکب در راه مرغ خرد صاحب نظران کسترا
این چه لمعات تجلیست که چون نور نبوت و ولایت سر از
دریچه روزن نه آسمان مشبک تیغ افروزی شمع امید
امتان بر آورده نور محمد است و علی ظاهر از سپهر نامش
عقول قاصره کرد این ماه و مهر ارواح مقدسین عرش
نشین را بشارت که عطر بیزی غنچه زبان ثنا این بیان را
هنکام کل صد برک اشکفانیدن نوبهار تازه بستان بر نقش
پای سر و رویست که کف الخضیب عرش اجابت انحنای سوق
غبار راه سمند آسمان پویند معراج روندش دست دعا را
خضاب نموده آفرینش طفیلی پیمبری که با جبریل زبان
نعت آرا در پیشکاه بارکاه کبریای نبوتش منصب جاروب کشی را
بر مژه جنبانی بساط کرسی نشینان عرش جنان ترجیح فرموده
آسمان سیری که سمند سبک عنان فکر دور بین از حیرت برف

رفتاری براق عرش جولانش چون اسب اسطرلاب در دایرهٔ
حیرت میخ دوز گردیده ● خلوت نشینی که در محافظت سرمهٔ سلیمانی
خاک راهش عنکبوت آفتاب از خطوط زرافشان پرده
عنکبوتی غار دیدهٔ اغیار تار بی بصیرتی تنیده ● ثوابت از میخ
نعل براق آسمان جولانش نقشی است یادگار مانده ● سنابل
قطرات کلامیست که ملایک در مجلس آرایی شب معراجش
بر روی آسمان افشانده ● آفتاب در ظل آسمان مرحمتش طفلیست
سایه پرورده ● آسمان در دامان دایهٔ عنایتش کودکیست آبله
بر آورده ● گویایی بخشی که سنگ ریزه در کف معجز نگارش چون
کواکب در عقد پروین بذکر ان من شیء الا یسبح بحمده کشوده
توانا بی دهی که اشارت سبابهٔ قمرشکافش هیکل بدر منیر را
چون جوز دو پیکر نموده ● اعنی ماه عالم آرای لیلة القدر آسمان
رسالت ● و آفتاب جهانتاب مشارق دوازده برج فلک
اعظم امامت ● نقش خاتم اصطفا ● ابو القاسم محمد مصطفی

زبان مه

یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما ● و بر آل اطهار
و اهل بیت اخیارش که شموس مطالع خلافت ● و نجوم فلک
امامت اند ● علی الخصوص وصی حقیقی و خلیفهٔ تحقیقی مسند
آرای اورنگ و رفعناه مکانا علیا ● زینت افزای بارگاه و
جعلنا للمتقین اماما و ولیا ● روح روان محامد محمدی نفس
ناطقهٔ جسمک جسمی ● والی ولایت والِ من والاه عدو
سوز معرکهٔ عاد من عاداه ● دشمن شکاری که بی بیم الحوادث
تیر پرانش نسیم فتح بر پرچم نصرت می وزید ● قلعه کشایی که
بنظر فتح الباب شمشیرش باران ظفر بر خیبر باریده ● عدو
سوزی که مریخ آسمان از مقارنهٔ تیغ آتشبارش در مثلثهٔ ناری
محترق گردید ● شیردلی که شیر فلک از بیم سرپنجهٔ شکار
افکنش چون آفتاب در نیستان خطوط زرافشان شعاع
سر در گریبان تب کشیده ● مریخ معرکهٔ ذو الفقارش سر
دشمن را دو پیکر ساخته ● و تیغ شمس سرپنجهٔ قهرش ستاره

زحل کفر را در چادر کین در بند انداخته • آسمان از کهکشان در
دایرهٔ تولایش پا نهاده • و آفتاب از هلال بر طوق بندگیش گردن
اطاعت داده • مسلک اسلام را ولایش ولایتیست بهشت نگار
و محط ایمان را مهرش مهر دلیست مهر آثار • اثنا عشری بودن آفتاب
و ماه از شهور و بروج دلیلیست روشن که بی پیروی پرتو شمع
هدایت آن نیر اعظم فلک امامت طی شهرستان شهربند دنیا
و عروج بر بروج عقبات عقبی نمودن خیالیست محال • کوکب
سوختگان فلک معصیت را از ستاره ریزی اشک ندامت
بی پرتو سعادت مشتری شفاعتش نوری در چراغ امید نیست
آری نتیجهٔ مژگانی که دامن گیر غبار رهگذار سکان آستان
عرش مکان ملایک پاسبان خورشید فلک امامت و هدایت
مشتری برج سعادت و ولایت • اعنی پرتو آفرین شمع هدایت
شیعیان • و چراغ افروز ستاره سوختگان برج عصیان
چراغ قافله یهدی من یشاء • پیشرو سالکان طرق هدی

امیر

امیر المومنین و امام المتقین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب
گردید • مردمک دیدهٔ امید خود را از لباس معصیت بپوشش
خاک آن درگاه مبارکباد خلعت پوشی و چشم روشنی روشن
دلی صیوانند داد • صلوات الله علیه و علیهم ما دامت النجوم
طالعة و غاربة و اللیالی بالایام مختفیة و ساریة • اما بعد
بر ستاره شناسان فلک فصاحت • و گوهر سنجان میزان
نظر بلاغت • که غواصان گوهر دریای فکر دقیق و صفحه
آرایان صفحات تالیف و تحقیق‌اند • پوشیده نماناده • که این
دعاگوی دولت ابد مدت صفوی محمد صالح الحسینی • همواره
جویای این بوده و می باشد که نقش بی لوح پردازی صفحات
تالیف و تصانیف اثر نگار صفحه روزگار • و آیینه پرداز
چهرهٔ یادگار گردیده نقد امکان در هر علمی از علوم و
هر فنی از فنون • مختصری و انموذجی • سطر کیمیا اثر صدر نشینان
آستان ملایک پاسبان قبلهٔ پادشاهان جهان رسانیده

باین وسیله محققین خواص و ظاهر آرایان عوام را بهره مند
میساخته فیوضات آنرا آناً فآناً بروزگار فرخنده آثار سلاطین
صفوت مکان که هر یک آفتاب آسمان عدالت گستری و مشتری
برج سعادت دین پروری اند میرسانیده باشد اگرچه بعضی
از تالیفات فارسی این دعاگو بتقریبات بنظر خیر منظر آستان
پایه سریر خلافت مصیر گذارش یافته و بعضی در نقاب احتجاب
پرده نشین الامور مرهونة باوقاتها گردیده و از آنجمله کتاب
ذریعة النجاح که در فرایض و سنن عمل سنه السنه صلحا
و اتقیا را مفتاح الفلاح محراب دعای بیریای دولت ابد مدت
گردانید و کتاب روادع النفوس که در کبایر و صغایر نفوس
مقدسه را از کبایر و صغایر مرتدع نموده حلیه اتمام پذیرفت
و حدیقه سلیمانی که در نکاح و تزویج حدایق ترویج مسائل
شرعیه را بآراستگی گلهای همیشه بهار حسنات نکاح
و تزویج پیرایش داده از رشته باریک بینی دقایق افکار د

شیراز

شیران اتمام یافت و رساله تحفة الصالحین که چون
دعای اجابت انتما متاع دوی دست صلحا و اتقیای خلوت
نشینان زوایای صلاح و تقوی است بتشریف اتمام مشرف گردید
و چون درین اوان سعادت نشان گوش زد این گوشه نشین زاویه
دعای شبانروزی گردید که نواب اشرف کامیاب سپهر
رکاب گردون جناب مالک رقاب مصطفوی انتساب
مرتضوی آداب آسمان شوکت آفتاب منزلت قمر
طلعت مشتری سعادت ناهید عشرت مریخ صولت
کیوان حشمت جمشید جلالت نوشیروان عدالت
سلیمان جاه انجم سپاه گردون بارگاه مالک ممالک آفاق وارث
ملک سلیمان بالارث والاستحقاق دارای مسند سپهر
فریدون خورشید چهر قطب فلک کامکاری مرکز دایره
جهانداری اختر فروزان آسمان اقتدار گوهر گرانمایه دریای
افتخار فرازنده اعلام دین و دولت فروزنده شموس ملک و ملت

مهر سپهر سلطنت وجهانبانی • ماه عالم آرای سپهر کشور
ستانی • زینت بخش اورنگ سلطنت واقبال • زیب افزای
وساده عدالت واجلال • آسمان شوکتی که هلال از دائرهٔ انگشتر
اطاعتش حلقه در گوش بندگی فرمانی • وآفتاب از شمسهٔ نقش
نگینش در شرح شمسیه خوانی است • فیروزه مهرهٔ آسمان
زرنگ کردانین • نسیم عیسی آیین مرحمت او سرنوشت
پیشانی لیل ونهار • ترجمهٔ نقش نگین معدلت اوست •
طناب بارگاه آسمان جاهش • رگ سرکشی از جسد گردن
کشان طوق اطاعتش گسلانید • وقباب خیام ثریا مقامش را
دیدهٔ آفتاب وماه عنکبوت دوربینای عظمت گردانید •
کهکشان طوقیست که آسمان در بندگیش بگردن نهاده •
وپیکر دو پیکر دریست که شمشیر عالمگیرش بر روی عالم بالا
گشوده • کف دریا از امواج گهربار عطایش در لؤلؤ اندوزی
ودهان صدف از گوهر افشانی نیسان سحابش گوهر دوزی

مظهر

مظهر آثار ان الله یامر بالعدل والاحسان • ماحی آیات
الجور والطغیان • السلطان الاعظم • والخاقان الاکرم •
مطوق رقاب العرب والعجم • ناصر المؤمنین • حافظ المبین • الشرع م
ظل الله فی الارضین • قهرمان الماء والطین • سلطان سلاطین
الشرقین • برهان خواقین الخافقین • السلطان بن السلطان •
والخاقان بن الخاقان • المؤید من عند الله الملک المنان • شاه
سلطان حسین الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان لازالت
سماء دولته موشحة بکواکب العظمة والاجلال • ورایات
سلطنته مقرونة بالنصر والاقبال • که در مجلس بهشت آیین
ومحفل ارم تزیین گوهر سخن را برشتهٔ باریک بینی نکو دقیق
سنجه گردان تحقیق علم نجوم • وحقیت وبطلان آن فرموده
تحقیقات محققانه وتدقیقات مدققانه مبین فرموده اند
وخاطر خطیر آن دریای معرفت • وکوکب آسمان آرای
معدلت تعلق بآن پذیرفته که کما هو حقه شاهد حقیت

وبطلان این علم نقاب حجاب از چهرهٔ اختفا بر داشته بر آئینه
ضمیر عکس پذیر کرده این معنی داعی را مامور نمود که رساله
درین باب تحریر نموده آنچه از خانوادهٔ عصمت وطهارت
درباب بطلان وحقیت این علم روایت شده باشد در آن
درج سازد وچون در معرفت کسوف وخسوف روایات
از اهل بیت نبوت منقول شده مناسب دانست که آنها را
مذکور ساخته میان روایات و آنچه از حکماء ریاضیین و اهل
رصد در تحقیق آن گفته اند توفیق نماید واحوال بعضی از
کاینات جو مثل برف وباران وشهب ونیازک وذوات
الاذناب وقوس قزح را نیز بنا بر مناسبتی که باین مطلب
دارد اضافه نموده سبب وجود وکیفیت آنها را برشته
بیان در آورده در اثنای نوشتن رسالهٔ مذکوره که بمطالع
الانوار موسوم شده بخاطر اخلاص مظاهر رسید که
چون این رساله بطول کشیده درین وقت رسالهٔ مختصری

که مقصود

که مقصود باشد برایراد احادیث این مدعی وبعضی از
مطالب مهمه که مناسبت تمام داشته باشد بآن
برشتهٔ کلک انتخاب سلک در آورده بعبارات
قریبه بفهم بدون تنوع استعارات بعرض اشرف
اقدس همایون اعلی رسانند وبعد از آن دل تمام رساله
مطالع الانوار بر وجهی که مشتمل بر تحقیقات رایقه و
تدقیقات فایقه بوده باشد بنظم وترتیب لایق وتقدی
از اوقات سراسر اختلال را مصروف وعنان
کمیت قلم را بصوب آن مطلوب معطوف
کرده اند لهذا درین وقت بتحریر این مختصر
پرداخت وآنرا بانوار مشرقه موسوم
وبر دوازده باب وخاتمه
مرتب ساخت وبالله العصمة ومنه
الاستعانة

باب اول در بیان آنکه علم نجوم علم
حقیت واصل این علم از جانب حق تعالی است و این
علم از علوم پیغمبران و اوصیای پیغمبران است و در این
باب چند حدیث ایراد میشود اول سید ابن طاوس
قدس الله روحه در کتاب فرج المهموم باسناد خود روایت
کرده که شخصی عرض کرد بخدمت حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه که فدای تو شوم خبر ده مرا از
علم نجوم که چگونه علمیست پس حضرت فرمود که آن
علمیست از علوم پیغمبران راوی گوید که عرض کردم
که آیا علی بن ابی طالب میدانست آن علم را فرمود که
آنحضرت اعلم ناس بود بآن علم دویم ایضا روایت نموده
که صباح بن نضر هندی آمد بخدمت حضرت امام
رضا علیه السلام و مسائل بسیار از آنحضرت سؤال
نمود و از جمله سؤالهای او این بود که علم نجوم حق است

یا باطل

یا باطل و آنحضرت در جواب فرمود که علم نجوم علمی است
که در اصل صحیح داخل است و ذکر کرده اند که اول کسی
که سخن گفت در علم نجوم حضرت ادریس علیه السلام
بود و ذو القرنین مهارت تمام در این علم داشت و اصل
این علم از جانب حق تعالی است سیم روایت کرده است
باسناد خود از محمد بن یحیی خثعمی که گفت پرسیدم از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام از علم نجوم که آیا حق است
فرمود بلی عرض کردم که آیا در زمین کسی هست که بداند
آنرا فرمود بلی در زمین کسی هست که آنرا میداند چهارم
ایضا روایت نموده که هرون الرشید علیه اللعنة
کس فرستاد بطلب حضرت امام موسی کاظم صلوات الله
علیه از مدینه چون آنحضرت بنزد او آمد گفت مردم شما
بنی فاطمه را نسبت میدهند بعلم نجوم و میگویند که
شما معرفت تمام باین علم دارید و علمای اهل سنه میگویند

که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه
مذکور سازند اصحاب مرا پس ساکت شوید و هرگاه
مذکور سازند قضا و قدر الهی را پس ساکت شوید
و هرگاه مذکور سازند نجوم را پس ساکت شوید و امیر
المومنین علیه السلام اعلم خلایق بود بعلم نجوم و ذریت
او که شیعیان ایشانرا امام میدانند معرفت داند
بعلم نجوم پس حضرت فرمود که این حدیث که نقل
کرده اند ضعیف است و سندش محل طعن است و
حق تعالی مدح کرده است نجوم را و اگر علم نجوم صحیح
نمیبود حق تعالی آنرا مدح نمیفرمود و پیغمبران
همگی علم داشتند بنجوم و بتحقیق که حق تعالی فرموده
در حق ابرهیم خلیل الرحمن صلوات الله علیه وکذلک
نری ابرهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من
الموقنین یعنی و چنین مینماییم ما با برهیم ملکوت

اکرنه

آسمانها و زمین را و تا آنکه بوده باشد او از صاحبان
یقین و در جای دیگر فرموده فنظر نظرة فی النجوم
فقال انی سقیم یعنی پس نظر کرد ابرهیم نظر کردنی
در ستارها پس گفت بدرستی که من سقیمم یعنی
صاحب آزارم پس اگر او عالم نمیبود بعلم نجوم نظر
نمیکرد در نجوم و نمیگفت من سقیمم و حضرت امیر
علیه السلام اعلم زمان خود بود بعلم نجوم و حق تعالی
قسم یاد کرده بمواقع نجوم و فرموده و انه لقسم لو تعلمون
عظیم یعنی بدرستی که این قسمیست که اگر شما بدانید
بغایت عظیمست و در جای دیگر فرموده والنازعات
غرقا تا آنجا که فرموده فالمدبرات امرا و مراد از آنها
دوازده برج و هفت کوکب سیاره است و آنچه
ظاهر میشود در شب و روز بامر حق تعالی است و
بعد از علم قرآن نمیباشد علمی اشرف از علم نجوم و آن علم

انبیاء و اوصیای انبیاء و وارثان انبیا است که حق تعالی
در حق ایشان میفرماید و علامات و بالنجم هم یهتدون
یعنی علاماتی چند است و بستاره ایشان هدایت
می یابند و ما می دانیم این علم را و لیکن اظهار نمیکنیم
پس هرون الرشید گفت که بخدا ترا سوگند میدهم
ای موسی که این علم را اظهار مکن در نزد جهال و مردم
عوام تا بر تو تشنیع نکنند و مرفر کن عوام را از آن و پنهان کن
این علم را و مراجعت کن بسوی حرم جد خود یعنی بسوی
مدینه پس هرون گفت با آنحضرت که یک سوال دیگر
باقی مانده است و بخدا سوگند میدهم ترا که مرا خبر دهی
بآن فرمود بگو گفت بحق قبر و منبر و بحق قرابت تو
بحضرت رسالت که مرا خبر ده که پیش از من از دنیا
میروی یا من پیش از تو میمیرم زیرا که تو اینرا از علم
نجوم میدانی پس آنحضرت فرمود که مرا امان بده تا

بآن

بآن خبر دهم گفت امان از برای تست پس حضرت فرمود
که من پیش از تو از دنیا میروم و هرگز دروغ نگفته ام و
نخواهم گفت و وفات من نزدیکست **مؤلف** گوید که امان
خواستن آنحضرت از هرون میتواند بود که بجهة منع
او باشد از اخبار از این علم و اظهار آن هرچند که خود
پرسیده باشد چه شاید که مطلب او امتحان باشد
والله تعالی یعلم و ازین حدیث شریف معلوم میشود که
اهل سنة منکر علم نجوم بوده اند چنانچه بعضی نیز این
معنی را از ایشان نقل کرده اند **نجم** ایضا روایت کرده است
سید ابن طاوس از کتاب عتیقی از عطا که گفت عرض
کردند بخدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
که آیا علم نجوم اصلی دارد فرمود بلی پیغمبری از پیغمبران
قومش باو گفتند ما ایمان نمی آوریم بتو تا آنکه تعلیم کنی
بما ابتدای خلق را و مدت عمر ایشان را پس وحی کرد حق تعالی

بابری و آن ابر بارید بر ایشان و آب صافی جمع شد در حوالی
کوه پس وحی کرد حق تعالی با آن پیغمبر که بالا روند او
و قومش بر آن کوه پس بر آمدند بر کوه و ایستادند مشرف
بر آب تا دانستند اول خلق را و مدتهای عمر ایشان را بسبب
مجاری شمس و قمر و ستارها و ساعات شب و روز و
هر یک از ایشان میدانست که چه وقت میمیرد و چه
وقت بیمار میشود و کی صاحب فرزند میشود و کی
نمیشود و ماندند برین منوال مقداری از زمان بعد
از آن حضرت داود علیه السلام قتال کرد با ایشان بجهة
کفر ایشان پس ایشان آوردند بجنگ هر کرا اجلش نرسیده
بود و هر که اجل او رسیده بود گذاشتند او را در
خانهای خود پس کشته میشدند از اصحاب داود
علیه السلام و کشته نمیشدند از آن جماعت چون داود
این حالت را دید گفت خداوندا من قتال میکنم برضا و

بآفتاب و ماه و ستارها آگاه بلکه نیند
مدار آب پس وحی کرد حق تعالی

طاعت تو و ایشان قتال میکنند بر سخط و معصیت
تو و اصحاب من کشته میشوند و ایشان کشته نمیشوند
پس حق تعالی وحی فرستاد بداود که من تعلیم کرده ام بایشان
اول خلق را و مدتهای ایشان را و ایشان آورده اند بجنگ
کسانی را که اجل ایشان نرسیده و آنکسانی که اجل ایشان
رسیده در خانهای خود گذاشته اند از این جهت
که اصحاب تو کشته میشوند و ایشان کشته نمیشوند
داود علیه السلام گفت خداوندا بچه چیز تعلیم کرده
ایشان را فرمود بمجاری شمس و قمر و کواکب و ساعات شب
و روز فرمود که پس داود دعا کرد و حق تعالی حبس کرد بر ایشان
آفتاب را پس زیاده کردانید روز را و مخلوط شد زیادتی
شب و روز و ایشان مقدار زیادتی را نشناختند و
حساب ایشان مخلوط شد پس حضرت امیر المومنین ع
فرمود که از این جهة مکروه شد نظر کردن در علم نجوم مولف

گویند که این حدیث از متشابهات است و شاید که باریدن
ابرو بهم رسیدن آب ضاف برای این باشد که عکس نجوم
در آب ملاحظه شود و آب مظهر احوال کواکب باشد
و حق تعالی بقدرت باهره خود آن آب را چنین کرده باشد
که اضعاف آنچه منجمان از آلات رصدی استخراج میکنند
از آن آب معلوم ایشان شده باشد و حبس کردن آفتاب
میتواند بود که مراد حبس از حرکت باشد یا حبس از سرعت
حرکت و هر دو احتمال بحسب ظاهر مخالفتی با قواعد حکما
و منجمان دارد و اگر حدیث صحیح و معتبر باشد مناط اعتبار
خواهد بود هر چند مخالفت با آن قواعد داشته باشد
چنانچه حدیث رد شمس بر حضرت امیر المومنین صلوات
الله و سلامه علیه که متواتر است الحق حق است و تصدیق
بآن باید نمود هر چند مخالف قواعد فلاسفه باشد و لیکن
حدیث عامی و ضعیف است و اشکالات بسیار بحسب ظاهر

بر آن وارد است والله تعالی یعلم

باب دویم

در بیان جماعتی که معرفت دارند بعلم نجوم سید ابن
طاوس نقل کرده که در رساله که ابو اسحق طرسوسی
بعبدالله بن مالک نوشته در باب شناختن اصل
علوم مذکور است که حق تعالی حضرت آدم را از بهشت
بزیر فرستاد و علم همه چیز را باو تعلیم نمود و از جمله آنچه
باو تعلیم نمود علم نجوم و علم طب بود و از صاحب کتاب
دُرّ منثور نقل کرده که او از حمید شامی روایت نموده
که علم نجوم علم حضرت آدم علیه السلم است و از کتاب
دیوان النسب روایت کرده که در آن کتاب مذکورات
در حکایاتی که او از توریت نقل نموده آنکه حضرت ادریس
علیه السلم اول کسیست که بقلم کتابت کرد و اول
کسیست که حساب نجوم کرد و از کتاب عرایس ثعلبی
نقل نموده که ادریس را برای این ادریس میگفتند که

بسیار درس میگفت کتابها او صحف آدم و شیث را
و اول کسی بود که بقلم کتابت کرد و اول کسی بود که جامه‌ها
خیاطت کرد و جامه مخیط پوشید و اول کسی بود که
نظر در علم نجوم و حساب کرد و از کتاب لطایف المعارف
عبدالله بن محمد بن طاهر نقل کرده که اول کسی که اظهار کرد علم
نجوم را او را هنمایی کرده بر ترکیبات و مقادیر حرکات کواکب
و بیان نمود تاثیرات آنها را هرمس بود مولف گوید که
هرمس حضرت ادریس علیه السلم است و میتواند که
تا زمان ادریس علیه السلم کسی تعلیم این علم و اظهار آن نموده
باشد و او اول کسی باشد که تعلیم بغیر و اظهار آن در
میان خلق کرده باشد پس بنا بر این نقلها با یکدیگر
منافاتی ندارد و سید ابن طاوس گفته که صاحب
کتاب ریحان المجالس که احمد بن الحسین بجلی است و از بعضی
علما شنیدم که شیعه امامی مذهب بوده است

و بعضی گفته اند که حضرت ادریس بوده است و قول اول اشهر است

واسید

و از سید مرتضی علیه الرحمة روایت میکنند نقل
کرده که او میگوید که حدیث کرد مرا ابو الحسن ابن هیثم
که حکمای علما که خاصه و عامه اتفاق کرده اند بر معرفت
ایشان و حسن فهم ایشان و طعنی در عقل و علم کسی نکرده
مثل هرمس مثلث بحکمه که او ادریس علیه السلم است
و چون حق تعالی باو سه علم عطا کرده بود علم نجوم و علم طب
و علم کیمیا او را مثلث میگفتند و دیگری ابرخس و
و بطلمیوس که گفته اند که این هر دو از پیغمبران بوده اند
و اکثر حکما نیز چنین بوده اند و از پیغمبران بوده اند
ولیکن بر مردمان مشتبه شده است امر ایشان
بجهة نامهای ایشان که بلغت یونانی است و ایضا آن
حضرت صادق علیه السلم روایت کرده که حضرت امیر
المومنین علیه السلام اعلم ناس بود بعلم نجوم و ایضا
از حمیری روایت کرده که حضرت صادق صلوات الله

علیه عالم بود بعلم نجوم بحدی که مخفی نبود بر آنحضرت
هیچ چیز از علم نجوم و راوندی بسند صحیح از حضرت صادق
علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرمود که در علم نجوم
در نزد ما معرفت مومن از کافر هست یعنی باین علم ما
هر کس را میشناسیم که مومنست یا کافر و از حکایت
هرون الرشید و سوال او از حضرت امام موسی کاظم
علیه السلم در باب نجوم که در باب سابق گذشت معلوم
شد که این علم از علوم انبیا و اوصیا است و آنحضرت
و همگی اهل بیت رسالت معرفت تمام باین علم
داشته اند و ابن جمهور قمی روایت کرده است که فضل
ابن سهل که ملقب بود بذو الریاستین و بعلم نجوم مولع
بود مسایل بسیار از علم نجوم از حضرت امام رضا علیه السلم
پرسید و حضرت جوابهای شافی باو فرمود و ایضا سید
روایت کرده است از حفص بن بختری که گفت مذکور

ساختم

ساختم در خدمت حضرت صادق علیه السلم علم نجوم را
فرمود که نمیدانند این علم را مگر خانه آباده از اهل هند
و خانه آباده از عرب و مراد از خانه آباده عرب اهل بیت
رسالتست صلوات الله علیهم و ایضا روایت کرده از
آنحضرت که فرمود در آسمان چهار کوکبست که نمیدانند
و نمی شناسند آنها را مگر اهل بیتی از عرب و اما اهل
هند پس یکی از آن چهار کوکب را می شناسند و بدان
کوکب بنای حساب خود را میگذارند و ایضا از حضرت
امام رضا علیه السلم روایت کرده که آنحضرت در
جواب سوال الصباح بن نصر هندی از علم نجوم فرمود
که میگویند که حق تعالی فرستاد کوکبی را که مشتری
مینامند بسوی زمین در صورت مردی و از کوکب
آمد ببلاد عجم و تعلیم کرد عجمان را بحدیث طویلی پس
عجمان تمام فرا نگرفتند آن را پس آمد ببلاد هند و تعلیم

کرد شخصی از اهل هند واز اینجاست که علم نجوم در هند
بهم رسید وجماعتی گفتند که علم نجوم علمیست از علوم پیغمبران
که مخصوص گردیده اند ایشان بآن علم بجهة اسباب مختلفه
پس فرمود که منجمان مطالب دقیقه این علم را ادراک نکردند
وباین سبب آمیخته اند راست را با دروغ **مؤلف گوید** که
آنچه حضرت امام رضا علیه السلام فرموده درین حدیث که میگویند
از باب تقیه است ودر اغلب اوقات آنحضرت رعایت تقیه
میفرمود وگاهی میفرموده که چنین میگویند وگاه میفرمود
که پدرم چنین میگفت وگاهی میفرمود که رسول خدا
صلی الله علیه وآله چنین میفرموده وکلینی علیه الرحمه
باسناد خود از معلی بن خنیس روایت کرده که گفت
پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از علم نجوم که آیا
حق است فرمود بلی بدرستی که حق تعالی فرستاد مشتری را
بسوی زمین بصورت مردی پس مشتری گرفت مردی

از عجم

از عجم را وعلم نجوم را باو تعلیم کرد تا بحدی که گمان کرد که
کامل شده است پس باو گفت که نظر کن که مشتری الحال
در کجاست گفت نمیبینم آنرا در آسمان ونمیدانم که در کجاست
پس او را گذاشت ومردی از اهل هند را پیدا کرد وتعلیم او نمود
تا بحدی که گمان کرد که کامل شده است پس باو گفت که نظر
کن بسوی مشتری که در کجاست گفت که حساب من دلالت
میکند بر آنکه تو مشتری باشی پس حضرت فرمود که پس آن
مرد فریادی کرد ومرد واهل او علم او را بمیراث بردند
الحال آن علم در آنجاست **مؤلف** گوید که قصه مشتری که درین
دو حدیث وارد شده محل اشکالست از چند وجه **اول**
آنکه حرکت مشتری از آسمان ششم بزمین منافی قواعد حکما
ومستلزم خرق والتیام شش فلکست **وجواب** اینست که
امتناع خرق والتیام افلاک وحرکت مستقیمه بر فلک وکوکب
دلیل تمامی ندارد وادله که فلاسفه درین باب گفته اند

در نهایت قصور و مخالفت و از آیات و اخبار جواز خرق
والتیام مفهوم میشود و معراج حضرت رسول الله که
اجماعی مسلمانانست و آیات و اخبار بسیار بر آن دالّ است
دلیل جواز و وقوع خرق والتیام در افلاکست دوم آنکه
مشتری چنانچه علمای هیئت گفته اند یکصد و هشتاد و هشت
برابر زمینست پس چگونه خورد شد مشتری بحدی که
در زمین قرار گرفت و بصورت شخص انسانی شد وجواب
این اشکال را بدو وجه گفته اند اول آنکه چون تخلخل و
تکاثف در اجسام جایز است میتواند بود که مشتری با عظم
جرم متکاثف شده باشد تا بحدی که بمقدار جثه انسانی شده
باشد و این بسیار بعید است دوم آنکه چون مناط تشخص
اجزای اصلیه است میتواند بود که اجزای اصلیه مشتری
که تشخص آن کوکب بآن محفوظست باقی باشد و زائل شده
باشد و اجزای زائده آن کم شده باشد و بعد از عود بآسمان

باز آن اجزا با اجزای اصلیه ضم شده باشد و این تغییرات
موجب تغییرات شخصیت آن نمیشود همچنانچه تشخص انسان
از اشخاص بنی آدم از اول عمر تا آخر عمر احوال بدنش بحسب
خوردی و بزرگی و لاغری و فربهی متغیر میشود و تشخص
آن شخص در همه احوال محفوظست سیم آنکه کواکب و افلاک را
چنانچه بعد از این ان شاء الله تعالی مذکور میشود حیوة
و شعوری هست پس چگونه مشتری را علم و شعور بهم رسید
بحدی که تعلیم علم نجوم نمود وجواب آنست که میتواند بود
که حق تعالی او را در وقت فرستادن بزمین حیوة
و علم کرامت فرموده باشد بجهت همین مصلحتی چند
که خود میداند هر چند مشتری حیوة و شعوری نداشته
وجواب آنست که این قسم احادیث از متشابهاتست و
تاویل آنها و حقیقت آنها را نمیدانند مگر خداوند
عالمیان و راسخون در علم که رسول خدا و ائمه هدی

صلوات الله علیهم اجمعین اند و ایضا سید ابن طاوس بعضی
از روایات و حکایات نقل نموده است که جمعی از اهل اعصار
ماضیه عالم بعلوم نجوم بوده اند و نبوت انبیای اولو العزم را
بدلایل نجومی دانسته اند و خبر از آن داده اند اما نبوت حضرت

دلالت نجوم بر نبوت حضرت نوح علیه السلم

نوح ع پس روایت کرده است بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلم که آنحضرت مذکور کرد کسی را
و نمود که او پیغمبری حضرت نوح علیه السلم را دانسته بود
بسبب علم نجوم و اما نبوت حضرت ابراهیم علیه السلم پس

دلالت نجوم بر نبوت حضرت ابراهیم علیه السلم

روایت کرده از علی بن ابراهیم رضی الله عنه در تفسیر
آیه فلما جن علیه اللیل رای کوکبا که او از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه روایت کرده که آزر پدر حضرت
ابراهیم علیه السلم منجم نمرود بود روزی گفت با نمرود که
من در حساب نجوم می بینم که بباید درین زمان مردی
که منسوخ کند این دین را و مردم را بدین دیگری دعوت

کند

کند نمرود گفت در کدام شهر خواهد بود آزر گفت
در همین شهرها نمرود گفت آیا متولد شده و بدنیا
آمده آزر گفت نه نمرود گفت پس سزاوار اینست
که تفریق کنیم میان مردان و زنان پس تفریق کرد میان
ایشان و حامله شد مادر ابراهیم با براهیم علیه السلم و ظاهر
نشد حمل او و چون نزدیک شد ولادت او گفت با آزر
که من بیمارم میخواهم که چند روزی از تو کناره کنم و عادت
آن زنان چنین بود که هرگاه زنی بیمار میشد از شوهر
خود عزلت اختیار میکرد پس او از خانه بیرون رفت
و در غاری پنهان شد و در آن غار ابراهیم علیه السلم متولد
شد پس تهیه او را کرد و در جامه او را پیچید و بجانب
خود برگردید و در غار را بسنگها مسدود گردانید و
حق تعالی برای ابراهیم شیر از انگشت ابهام خودش
جاری ساخت و نمرود هر فرزند ذکری که متولد

میشد بقتل میرسانید و پیوسته ابراهیم علیه السلم
در غار بود و نمو میکرد در روزی بقدر آنچه غیر او
در ماهی نمو کند تا بحدی که سیزده سال بر او گذشت
پس بدیدن او آمد مادر او و چون خواست از نزد او بیرون
رود بدامان او چسبید که از و جدا نشود مادر باو گفت
که ای فرزند بدرستی که پادشاه اگر بداند که تو در کدام
زمان متولد شده ترا بقتل میرساند چون مادرش از غار
بیرون رفت و آفتاب غروب کرده بود نظر کرد ابراهیم
بسوی زهره در آسمان و گفت این پروردگار منست
چون غروب کرد زهره ابراهیم گفت اگر آن پروردگار
من میبود حرکت نمیکرد و از جای خود نمیگردید پس
فرمود لا احب الافلین یعنی دوست نمیدارم افول
کنندگان را و افول بمعنی غروب نمودن و غایب شدنست
بار دیگر بیرون آمد از غار دید که ماه طلوع کرده است

از مشرق

از مشرق ابرهیم گفت این پروردگار منست این نیکوتر
از آنست چون حرکت کرد و زایل شد گفت اگر هدایت
نکند مرا پروردگار من خواهم بود از جماعت گمراهان
چون صبح شد و آفتاب طالع شد و روشنی آنرا مشاهده نمود
و دنیا را بطلوع آن روشن دید گفت این پروردگار منست
این بزرگتر است چون حرکت کرد آفتاب و زایل شد از آن
سمت الراس فرمود ای قوم من بدرستی که من بیزارم از آنچه
شما شریک می آورید بدرستی که من رو آوردم روی
خود را بجانب آن خداوندی که آفریده است آسمانها
و زمین را در حالتی که مایل شده ام از دین باطل بسوی دین
حق و نیستم من از جمله مشرکان پس گشوده شد حجاب او
از آسمانها تا آنکه دید عرش را و آنچه بالای عرش است
و نظر کرد بملکوت آسمانها و زمین پس حضرت صادق
علیه السلم فرمود که چون ابرهیم ملکوت سموات و ارض

دید نگاه بجانبی کرد دید مردی را که زنا میکند نفرین بر او
کرد و او مرد پس دیگری را دید که زنا میکند و نفرین کرد
و مرد تا آنکه بر سه کس نفرین کرد و همه مردند پس حق تعالی
وحی کرد باو که ای ابراهیم بدرستی که دعای تو مستجابست
بعد از این نفرین مکن بر بندگان من زیرا که اگر میخواستم
نمی آفریدم ایشانرا بدرستی که خلق کرده ام خلایق را
در حالتی که ایشان بر سه قسمند طایفه که عبادت
میکنند مرا و شریک من نمیسازند در عبادت هیچ چیز را
پس جزای نیکو میدهم ایشانرا و طایفه عبادت میکنند
غیر مرا پس از تحت قدرت من بیرون نیستند و طایفه
عبادت میکنند غیر مرا پس بیرون می آورم از صلب
ایشان کسانیرا که عبادت من بکنند مولف گوید که این
حدیث را راوندی در کتاب قصص الانبیا و ثعلبی در
کتاب عرایس و طبری در تاریخش و صاحب کتاب محمد

در کتاب

در کتاب مزبور و جمعی دیگر از علما با دنی تغییری روایت
کرده اند و مخفی نماند که آنچه در این حدیث وارد شده
که آزر پدر ابراهیم علیه السلم بود محمولست بر تقیه چه
اجماعی علمای شیعه است که آبای کرام حضرت رسول
صلی الله علیه و آله تا حضرت آدم همگی بزرگان دین
و دنیا و مسلمانان بوده اند و نطفه مبارکه آنحضرت
هرگز در صلب کافری قرار نگرفته و پدر ابراهیم از آبای
آنحضرت نیست و آنکه در قرآن مجید واقع شده اذ قال ابراهیم
لابیه آزر یعنی بیاد آور ای محمد وقتی را که ابرهیم گفت
بپدرش آزر مراد از پدر در اینجا عم است و نزد عرب
شایعست که اطلاق اب بر عم میکنند و در بعضی
روایات مذکور است که پدر ابرهیم علیه السلم مسمی
بتارخ بود و آزر عم او بود و در روایت راوندی
بجای تارخ آزر مذکور است و بنابرین احتیاج

دلالت نجوم بر نبوت حضرت موسی علیه السلام

بمحل بر تقیه نیست واما و امّا نبوت حضرت موسی علیه السلام سید گفته که در کتب تواریخ و مصنفات علما مذکور است که منجمان خبر بنبوت حضرت موسی داده بودند و ثعلبی در کتاب عرایس نقل کرده که فرعون در خواب دید که آتشی از جانب بیت المقدس آمد تا دور خانهای مصر را احاطه کرد و آن خانها را و قبطیان را سوخت و بنی اسرائیل را بحال خود گذاشت پس فرعون ساحران و کاهنان و معبران و منجمان را طلبید و از تعبیر این خواب سوال نمود ایشان گفتند که در میان بنی اسرائیل پسری بهم خواهد رسید که پادشاهی ترا از تو خواهد گرفت و بر سلطنت تو غلبه خواهد کرد و ترا و قوم ترا از زمین بیرون خواهد کرد و دین ترا ذلیل خواهد گردانید و نزدیک شده است زمان او که در آن تولد خواهد یافت بعد از آن ذکر

کرده

کرده ولادت موسی علیه السلام را و آنچه فرعون علیه اللعنة کرد از قتل اولاد ذکور بنی اسرائیل و سید گفته که حکایت اخبار منجمان بولادت موسی علیه السلام زمخشری در کشاف نیز ذکر کرده و وهب بن منبه نیز در کتاب مبتدا یاد کرده

دلالت نجوم بر نبوت حضرت عیسی علیه السلام

واما نبوت حضرت عیسی پس ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب نبوت روایت کرده که گروهی از بزرگان مجوس آمدند بنزد او و سجود نمودند

[illegible]

و گفتند ما جماعتی هستیم که نظر میکنیم در علم نجوم چون متولد فرزند تو طلوع کرد با تولد او ستاره او ستارهای پادشاهی پس نظر کردیم ما در ملک او و دیدیم که ملک او ملک پیغمبریست و از او زایل نخواهد شد تا حق تعالی او را بسوی آسمان بالا برد و او در آسمان در جوار پروردگار خود خواهد بود تا دنیا باقی است بعد از آن باز گشت خواهد نمود بملکی و پادشاهی بیشتر

وباخبرتر از آنچه در آن بوده است چون دیدیم آن کوکب را طالع شده

رفتیم از جانب مشرق تا بآن مکان رسیدیم و دیدیم

ستاره را که ایستاده است بر بالای سر او و باین سبب

شناختیم جای او را و ما هدیه برای او آورده ایم و آن

هدیه را گردانیده ایم وسیله تقرب بسوی او و هرگز

کسی تقرب نجسته با حدی بمثل این هدیه زیرا که این

هدیه را شبیه بامر او یافته ایم و آن هدیه طلا و مر و لبانست

زیرا که طلا بزرگ همه متاعهاست و همچنین فرزند تو

بزرگ همه مردمانست، که الحال زنده اند و مر دوای

جراحتها و جنون و آفتهاست و لبان دودش میرسد

بآسمان و نمیرسد بآسمان دود چیزی بغیر آن و همچنین

فرزند تو را بالا میبرد او را حق تعالی بسوی آسمان و از

اهل زمان او کسی دیگر را بالا نمیبرد ولوا حضرت — دلالت نجوم بر رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله

رسالت صلی الله علیه و آله پس سید ابن طاوس از

کتاب

کتاب دلایل النبوة نقل کرده که گفت حسان بن ثابت

بخدا سوگند که من غلام خوردسالی بودم هفت ساله

یا هشت ساله و میفهمیدم آنچه را می شنیدم ناگاه

شنیدم یهودی را که بر نیستان یثرب یهودان را می

طلبید و فریاد میکرد که ای گروه یهودان چون جمع شدند

گفتند وای بر تو چه میشود ترا گفت طلوع کرده است

ستاره احمد که مبعوث میشود بآن امشب و سید گفته است

که دیدیم کتاب بد صینی را که تالیف کرده است گشتنا بادشاه

هند و در آن کتاب بتفصیل مذکور است دلالت نجوم

بر نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بعد از آن نقل کرده

حکایات بسیار از تواریخ که دالست بر آنکه هرقل و کسری

که از پادشاهان عجم بودند اطلاع یافته بودند از راه نجوم

بر نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و ایضا — دلالت نجوم بر ولادت حضرت

روایات نقل کرده بر آنکه نجوم دلالت کرده بود بر ولادت — صاحب الامر علیه السلم

حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و امامت آنحضرت
و گفته حدیث کرد مرا ابو جعفر قمی که برادر زاده احمد بن
اسحق است آنکه در قم یهودی بود که نهایت حذاقت
در علم نجوم و حساب داشت پس احمد بن اسحق او را طلبید
و گفت مولودی برای ما متولد شده است در فلان وقت
پس طالع او را به بین و برای او میلادی عمل کن و مراد
از آن مولود حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه بود
پس یهودی طالع گرفت و نظر کرد و اعمال لذایجه طالع را بعمل
آورد بعد از آن گفت با حمد بن اسحق که نمی بینم بنجوم و حساب
آنکه این مولود از تو باشد و این مولود نیست مگر پیغمبر یا
وصی پیغمبر و نجوم دلالت میکند بر آنکه او مالک شرق
و غرب عالم و بر و بحر و زمین هموار و کوهستان شود
تا بر روی زمین نماند احدی مگر آنکه بدین او در آید
و بولایت او قایل شود سید ابن طاوس گوید که این قصه

حجت

حجت عظیمست بر حقیت علم نجوم چه احمد بن اسحق
مولود را از منجم پنهان کرد و او بعلم نجوم استخراج نمود
و ایضا گفته که دلالت نجوم بر غلبه اهل اسلام بر
پادشاهان عجم و انقراض ملک ایشان در تواریخ مسطور است
و حکایات بسیار درین باب ایراد کرده و ما بجهت اختصار
ایراد نکردیم **باب سیم** در بیان آنکه اصحاب
تنجیم را بهره قلیلی ازین علم هست و معرفت کامل درین
علم برای انبیاء و ائمه هدی علیهم التحیة والثنا حاصل است
و درین باب چند حدیث مذکور میگردد اول کلینی علیه الرحمة
از هاشم خفاف روایت کرده است که حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه بمن فرمود که چگونه است بینایی
تو در علم نجوم عرض کردم که در عراق مخلوقی نیست
کسی که بیناتر باشد بنجوم از من فرمود چگونه است دوران
فلک در نزد شما پس من کلاه خود را از سر برداشتم و حرکت

دوری دادم آنرا فرمود اگر چنین باشد که تو میگویی
چرا بنات النعش وجدی وفرقدین میگردند وروازی
از روزهای روزگار بجانب قبله گفتم بخدا قسم که این
چیزیست که نمیدانم و شنیده ام از کسی از اهل حساب
که مذکور کند آنرا فرمود که سکینه چند یک زهره است
محب نور و روشنی گفتم بخدا سوگند که این کوکبی است
که شنیده ام آنرا و شنیده ام از کسی که آنرا مذکور
کند فرمود سبحان الله پس شما کوکبی را بالکلیه انداخته اید
پس بر چه حساب میکنید پس فرمود زهره چند یک
قمر است بحسب ضوء گفتم این چیزیست که نمیدانند آنرا مگر
خدای عز وجل فرمود قمر چند یک شمس است در ضوء
گفتم نمیدانم اینرا فرمود راست گفتی پس فرمود چه جهة
دارد که دو لشکر با هم تلاقی میکنند و در میان این
لشکر حساب کننده هست و در آن لشکر نیز حساب کننده

هست حساب میکند این برای قوم خود بظفر یافتن و
حساب میکند آن برای گروه خود بظفر یافتن پس تلاقی
میکنند و یکی دیگری را میگریزاند پس کجا رفت آن نحوست
که برای خصم خود طلب میکرد گفتم نه والله نمیدانم اینرا
فرمود راست گفتی بدرستی که اصل حساب حق است
ولیکن نمیداند آنرا مگر کسی که بداند ولادت همه خلق را
مؤلف گوید که این حدیث دلالت میکند بر آنکه معرفت
کامل درین علم حاصل نیست مگر برای انبیا و اوصیا علیهم السلم
یا جماعتی که حق تعالی ایشانرا عارف بموالید خلق گردانیده
باشد چنانچه در حکایت حضرت داود علیه السلم
گذشت چه موالید خلق را دخلی عظیم در اختیار ساعات
هست و آنکه در اول حدیث مذکور است که آن منجم
کلاه خودرا گردانید دالست بر آنکه او میپنداشت که
حرکت فلک در همه آفاق یکنحویست و این دلیلیست بر نادانیست

جهل او و درین علم و الله یعلم و سنان سکینه که درین
حدیث مذکور است در کتب منجمین و ریاضیین مذکور نیست
و همچنین از کواکب سیاره و ثابته باین اسم در نزد ایشان
معروف نیست و از کلام امام علیه السلم معلوم می شود
که اوضاع آن را دخل عظیم در احکام می باشد و منجمان بسبب
عدم تتبع احوال آن در احکام خطای بسیار میکنند بدانکه
تحقیق موالید سلاطین
جمیل چون ازین حدیث شریف مفهوم میشود که موالید
خلق را مدخلیت عظیم در استنباط احکام نجوم هست
و همچنین از حدیث حضرت داود علیه السلم نیز این معنی
ظاهر میشود و در باب تعیین مولد میان منجمین و
متشرعین مخالفتی هست و امر آن در اکثر نظرها
مشتبه است و لهذا در مجلس بهشت آیین نواب اشرف
اقدس ارفع اعلی نیز این معنی مذکور میشد لهذا واجب دانست
که تحقیق مولد را بر وجهی وجیه که سبب اختلاف ما بین

منجم

منجم و اصحاب شرع ظاهر شود بعرض اقدس رسانند
باید دانست که منجمین مولد هر مولودی را وقتی میدانستند
که مصادف وضع شمس باشد نسبت باجزای بروج و
احکام مولود را مترتب میسازند بر اوضاع کواکب که
در حین ولادت او واقع شده باشد و چون همگی آن
اوضاع در سالهای دیگر اتفاق نمی افتد لاجرم مناط
مولد را در هر سال وضع شمس میدانند چه شمس باعتبار
آنکه نیر اعظمست و اشرف از سایر کواکبست وضع
آن در ولادت مولود دخلست و از اینجاست که موالید
سلاطین را در هر سال تابع وضع شمس اعتبار میکنند
و عدد ماه یا اوضاع قمری را مرعی نمی دارند و آنچه از
احادیث ظاهر میشود در باب موالید رسول خدا
و ائمه هدی علیهم التحیة و الثنا آنست که عدد ماه را
منظور باید داشت چنانچه موافق مشهور وارد شده

که ولادت باسعادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
در هفدهم ماه ربیع الاول واقع شده و مارا تکلیف
نموده اند که هر سال آن روز را حرمت بداریم و روزه
بداریم و تبرک بجوییم هر چند اوضاع شمس در آن روز
مخالف وضع روز ولادت آنحضرت باشد و همچنین
اوضاع قمر و سایر کواکب بحسب بروج مخالف اوضاع
آن روز باشد و برین قیاس موالید سایر ائمه علیهم السلام
چه اخبار ایام موالید ایشان مذکور است و امر بتعظیم
و تکریم آن ایام شده و بهیچوجه مراعات اوضاع شمس
در آنها منظور نیست و همچنین ایام سرور و تهنیت
ایشان و ایام حزن و مصیبت ایشان نیز منوط بایام
ماهست و اوضاع شمس و قمر و سایر کواکب در آنها
مرعی نیست مثلا روز هجدهم ماه ذی الحجه که امامت
امیر المؤمنین علیه السلام در آن روز منصوص شده از

اعظم

اعظم اعیاد گردیده و روزه آن روز معادل روزه تمام
دهر بلکه زیاده گردیده و تزیینات و تقطیعات و صدقات
در آن روز ثواب عظیم بهم رسانیده و روز دهم محرم که روز
شهادت سید الشهدا بوده منحوس و مشوم گردیده و اظهار
حزن و بکا و ترک لذات و تشام بآن روز بر شیعیان لازم گردیده
و از اینها مفهوم میشود که اوضاع کواکب را دخلی در حرمت
یا مهانت ایام نبوده باشد بلکه مدار بر عدد ماه باشد
و ایضا در بعضی روایات نحوست بعضی از ایام ماه مثل
روز سیم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم
و بیست و چهارم و بیست و پنجم و شرافت بعضی مانند
ایام دیگر ماه بغیر آنچه مذکور شد واقع شده و شرافت
بعضی از ایام هفته مانند روز شنبه و سه شنبه
و پنجشنبه و جمعه و نحوست بعضی مانند دوشنبه
و چهارشنبه واقع شده و اینها نیز دلیلست بر آنکه مدار

برایام ماه وهفته است واوضاع کواکب را دخلی نیست
ومیتوان گفت والله تعالی یعلم حقایق الامور انکه احکام نجومیه
موالید بر تقدیر ثبوت وحقیت آنها چنانچه منجمان گمان
میکنند واز بعضی احادیث سابقه نیز مفهوم میشود مترتب
بر اوضاع کواکب باشد وایام ماه وهفته در آنها دخلی
نداشته باشد ولهذا جمعی از منجمان ولادت حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله را ضبط نموده اند واوضاع کواکب را
درحین ولادت آنحضرت دلیل بر نبوت وغایت علو و
رفعت آنحضرت بحسب دین ودنیا دانسته اند ودر بعضی
روایات نیز مذکور است که درحین ولادت باسعادت
آنحضرت کواکب سیارات همگی در شرف خود واقع شده
بودند وسابقا مذکور شد که منجمان اعصار سالفه بضبط
اوضاع موالید بعضی از انبیا حکم بنبوت ایشان میکرده اند
ومشهور میان منجمان آنست که هفت کوکب سیاره وهشتاد

وچهار کوکب از کواکب ثابته در ولادت مولود دخیلند
وکواکب ثابته دیگر چون اجرامشان خورد وصغیر است
دخلی در احوال مولود ندارند واوضاع این کواکب را
درحین ولادت که مولد حقیقی است اعتبار میکنند ودر
سالهای دیگر اوضاع کواکب دیگر را از سیارات بعد از تحویل
شمس در طالع تحویلی قیاس میکنند با طالع اصل که
مولد حقیقیست واستنباط احکام از همه میکنند
اینست حکم احکام نجومی واما احکام شرعیه چون
ضبط اوضاع شمس بر اکثر مردم متعسر بلکه متعذر است
ورعایت حرمت موالید ایشان برامت بسبب آنکه کاشف
از محبت وموالات است امریست مرغوب ولهذا عامه
خلق مامور بآن شده اند بنابرین شارع آنرا منوط
بامری واضح وسهل المأخذ ساخته وتعیین آنرا بایام
ماه قرار داده چه ایام ماه نیز علاقه وربطی بآن باعتبار

ظرفیت فی الجمله و شباهت با مولد بحسب تشکلات
قمریه و اتحاد ماه دارد و همین کافی است برای اکتساب
نهایت شرافت و لهذا بعضی از ایام هفته نیز که
مصادف آن واقعه شده باشد و شباهتی با آن بحسب
ترتیب خلق داشته باشد کسب شرافت فی الجمله نیز
میکند چنانچه وارد شده که مولد آنحضرت روز جمعه
بوده و باین سبب هر جمعه شرافت بهم رسانیده و
چون ارتباط ایام ماه بمولد حقیقی زیاده از ارتباط ایام
هفته است لاجرم در اعتبار احکام شرعی در حین تعارض
آنرا مقدم میدارند و چون ترتب وظایف شرعیه بر
ازمنه ایست که متعلق ظنون مکلفین باشد نه بر ازمنه
واقعیه و لهذا مدار صوم و افطار و حج و سایر عبادات
بر رؤیت هلالست بالضرورة احکام مولد مترتب
بر روزیست که بحسب شرع معلوم شده باشد هرچند

مخالف واقع باشد و اگر ولادت در شب واقع شده باشد
روز بعد را باعتبار ارتباط و انتساب با آن شب متعلق صوم
و سایر وظایف شرعیه ساخته اند و باین تحقیق معلوم
شد که آنچه منجمان میکنند در موالید سلاطین از تعیین
آنها بحسب وضع شمس اگرچه از جهة استخراج احکام
نجومیه صحیح است اما از جهة تعظیم و تکریم و ایقاع
صدقات سزاوار نیست بلکه درین امور باید تاسی نمودن
بموالید انبیا و ائمه هدی علیهم التحیة والثنا و العلم عند الله
دویم شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی در کتاب خصال روایت
کرده است از ابان بن تغلب که گفت در خدمت حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودم که داخل شد
بر آنحضرت مردی از اهل یمن و سلام کرد و آنحضرت رد
سلام او کرد و گفت مرحبا بتو ای سعد آن مرد گفت باین اسم
نامیده است مرا پدرم و چه کمند آنکسانی که بشناسند مرا

باین اسم پس آنحضرت فرمود که راست گفتی ای سعد مولی
گفت فدای تو شوم باین لقب من ملقبم فرمود که نیست خیری
در لقب بد رستی که حق تعالی میفرماید در کتاب خودش
ولا تنابزوا بالالقاب بئس الاسم الفسوق بعد الایمان یعنی
مخوانید یکدیگر را بلقبهای بد گناهیست فسقها بعد از
ایمان بعد از آن فرمود حیث بیشه تو ای سعد گفت فدای
تو شوم من از اهل بیتی ام که نظر میکنند در علم نجوم و گمان نمیکنیم
که در یمن کسی اعلم باشد از ما بنجوم پس حضرت فرمود که من
سؤالی میکنم از تو یمانی گفت سؤال کن از آنچه میخواهی از
نجوم تا من جواب بگویم آنرا از روی دانائی فرمود که ضوء
آفتاب بر ضوء ماه بچند درجه زیادتی دارد گفت یمانی
نمیدانم فرمود راستی گفتی فرمود که ضوء ماه بر ضوء زهره
بچند درجه زیاده است گفت نمیدانم فرمود راست گفتی
بگو که ضوء مشتری بر ضوء عطارد بچند درجه زیاده است

گفت

گفت نمیدانم فرمود راست گفتی بگو چه چیز است آن
کوکبی که چون طلوع میکند گاو طغیان میکند گفت نمیدانم
فرمود راست گفتی در آنکه گفتی نمیدانم بگو زحل چه
حال دارد در نزد شما در میان ستارگان گفت آن کوکب
نحسی است حضرت فرمود ساکت شو مگو اینرا که آن
کوکب امیر المؤمنین علیه السلام است و آن کوکب اوصیا
علیهم السلام است و آن نجم ثاقب است که حق تعالی در کتابش فرموده
یمانی گفت چه معنی دارد ثاقب فرمود که بدرستی که
مطلع آن در آسمان هفتم است و میکند رد ضوء آن تا آنکه
روشنی میدهد در آسمان دنیا که آسمان اول است و از آن جهت
حق تعالی آنرا نجم ثاقب نامیده است ای برادر اهل یمن
آیا در نزد شما علما هستند یمانی گفت بلی فدای تو شوم بدرستی
که در یمن علما هستند که نیستند مانند مردمان دیگر
در علم فرمود بچه مرتبه میرسد علم عالم ایشان یمانی گفت

بدرستی که عالم ایشان زجر طیر میکنند و در یکساعت آنچه
میرود و حکم میکند محل رفتار یکماهه سوار تند رو را
پس حضرت فرمود که علم عالم مدینه میرسد بجائی که
از پی اثر نمیرود و زجر طیر نمیکند و میداند در یک چشم
برهم زدن محل رفتار آفتاب را که قطع کند دوازده برج را
و دوازده بر را و دوازده بحر را و دوازده عالم را گفت
نمیدانم فدای تو شوم گمان ندارم که احدی بداند این را یا
بداند که اینرا پس یمانی برخواست و از خدمت آنحضرت
بیرون رفت مولف گوید که همین حدیث را سید ابن طاوس
نیز ایراد کرده و در روایت او اسم آنشخص سعید مزنی است
و چنین است که کدامست اسم کوکبی که چون طلوع میکند
هیجان در میآیند شتران گفت نمیدانم فرمود که چیست
اسم کوکبی که هرگاه طلوع میکند بطغیان در میآیند سگان
گفت نمیدانم فرمود که چیست نام کوکبی که چون طالع شود

طغیان

طغیان میکند گاوان تا آخر حدیث و بدانکه تنابز
بالقاب که نهی از آن واقع شده آنست که کسی را تعییر
و سرزنش کند بلقبی که دلالت بر ذم او کند پس هرگاه
او را اسعد یا سعید مزنی گویند یعنی منسوب بقبیله مزینه
از برای مجرد بیان نسبت بد نخواهد بود و لهذا آنحضرت
او را باین لقب یاد کردند پس مراد حضرت از نهی گویا این باشد
که چون او گفت که این لقب منست و این کلام مشعر بود بانکه
مردم را یاد کردن بالقاب بد مطلقا خوب باشد آنحضرت
نهی فرمود که چنین نیست و بعضی از صورش که تنابز باشد
منهی است و زجر طیر عبارت از آنست که استنباط کند
از طیران مرغان خیر و شر امور را و این نوعی از کهانت است
و در میان عرب شایع بوده و مراد از پی رفتن یا تتبع احوال
طیور است و استنباط احکام از آنها یا تتبع اثر قدم و
ترتب احکام بر آن یا مراد تتبع حرکات و احوال کواکب و

واستخراج احوال نجومی از آنها و مراد از عالم مدینه جناب
مقدس امام علیه السلام و مراد اینست که آنحضرت بدون
ملاحظه احوال طیور و حرکات کواکب حکم میفرمایند و
علمش احاطه میکند بر تمام وقایع آنچه آفتاب بر آن سیر میکند
یعنی کل عالم و مراد از دوازده عالم گفتن آن یا باعتبار آنست
که هفت عالم عالم سموات است و چهار عالم عالم عناصر است
و یک عالم عالم مرکبات است که موالید ثلثه باشد یعنی حیوانات
و نباتات و معدنیات یا چون بر و بحر پیش مذکور شد
از عناصر عالم نار و عالم هوا را حساب کرده باشند و
عالم ارض و ما را شمرده باشند و عالم مرکبات را سه عالم
گرفته باشند یا عالم سموات را با عرش و کرسی نه عالم
قرار داده باشند و عالم نار و مرکبات را سه عالم اعتبار کرده
باشند یا عالم سموات و عرش و کرسی و سرادقات و حجب
و آنچه در تحت آسمان اولست از عناصر و مرکبات دوازده

تمام عالم اجسام است
دوازده عالم

عالم شمرده باشند یا مراد از دوازده عالم عوالمی باشد که
محل سکنی اصناف خلق باشد مانند جابلقا و جابرصا و غیر
آنها و موید این معنیست آنچه صاحب بصایر الدرجات روایت
کرده از ابان که گفت بودم در خدمت آنحضرت که داخل شد
مردی از اهل یمن پس حضرت فرمود که ای برادر اهل یمن نزد
شما علما هستند گفت بلی فرمود که چه قدر میرسد علم عالم
شما گفت سیر میکند عالم ما در یکشب محل سیر دو ماه را
زجر میکند طیر را و از پی اثر میرود پس حضرت فرمود که عالم
مدینه اعلمست از عالم شما پرسید که بچه چیز میرسد علم
عالم مدینه فرمود که سیر میکند در ساعتی از روز محل
سیر یکساله آفتاب را تا آنکه قطع میکند دوازده هزار عالم
مثل عالم شما را که نمیدانند اهل آن عالمها ابدا که خدا خلق
کرده است آدم را و نه ابلیس را پرسید که ایشان میشناسند
شما را فرمود بلی واجب نشده است بر ایشان مگر ولایت ما

وبراءت از اعدای ماسیم سید ابن طاوس از کتاب نوادر
الحکمة که تالیف محمد بن احمد بن عبد الله قمی رضی الله عنه است
نقل کرده که او از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده
که آنحضرت بحسن بن سهل منجم فرمود چه گونه است حساب
تو در نجوم او گفت باقی نمانده است از نجوم چیزی مگر و حال
آنکه من دانسته ام آنرا این حضرت فرمود چه قدر نور شمس
زیاده است بر نور قمر بحسب درجه و چه قدر نور قمر
بر نور مشتری زیادتی دارد بحسب درجه و چه قدر
نور مشتری بر نور زهره زیادتی دارد از راه درجه حسن
گفت نمیدانم فرمود که در دست تو نیست چیزی از این
علم این اندکیست که میدانی چهارم سید ابن طاوس نقل
نموده از کتاب دلایل الامامة محمد بن رستم جریر طبری امامی
که روایت کرده است باسناد خود از قیس بن سعید که گفت
من در اسفار بسیار در خدمت حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه

وسلامه علیه بودم در یکی از اسفار متوجه نهروان
شدند چون بیرون آمدند باستقبال آنحضرت جمعی
از دهقانان مداین و با خود یابوی چند آورده بودند
هدیه برای آنحضرت و آنحضرت قبول فرمود یابوها را
از ایشان و از جمله آن جماعت دهقانی بود از دهقانان مداین
که او را سرسفیل میگفتند و اهل فرس حکم میکردند برای
او در گذشته و رجوع مینمودند بقول او و چون دهقان
حضرت را دید گفت یا امیر المومنین برگرد از قصدی که
کرده فرمود چرا ای دهقان گفت یا امیر المومنین نحسند
کوکبهای طالع پس اصحاب سعد منحوس و مغلوبند و اصحاب
نحس مسعود و غالبند و لازمست بر حکیم دانا در مثل این
روز اختفا و در منزل خود انزوا و او بدرستی که این روز
روز کشنده ایست که قران کرده است دو کوکب کشنده
و شرف یافته است بهرام در برج میزان وافروخته

شده است از برج طالع تو آتشها و بخت محاربه برای
تو درین ساعت سزاوار و بجا پس آنحضرت تبسم کرد و فرمود
ای دهقان خبر دهند از خبرها و حذر نمایند از قضا
و قدرها بگو بمن که کدام کوکب نزول کرده است در شب گذشته
در آخر میزان و کدام ستاره داخل شده است در برج
سرطان گفت ملاحظه کنم و بیرون آورد از آستین خود
اصطرلاب و تقویمی پس آنحضرت فرمود که تو حرکت میدهی
ستارهای سیاره را گفت نه فرمود تو حکم میکنی بر
کواکب ثابته گفت نه فرمود خبر ده مرا از طول برج اسد
و دوری آن از مطالع و مغارب و چه نسبت دارد زهره
بتوابع و جوامع گفت مرا علمی نیست باینها فرمود که چه
چیز است مابین سواری تا دراری و مابین ساعات تا
معجزات و چند است مقدار شعاع مسبلات و چه
مقدار حاصل میشود سفیدی فجر در صبحها گفت مرا

علمی باینها نیست پس حضرت فرمود که آیا دانسته‌ای
دهقان که امروز پادشاهی منتقل شد از خانه آباد بخانه
آباده دیگر در چین و منقلب شد برج ماچین و سوخته
شد خانهاء در زنج و پر شد چاه سراندیب و خراب گردید
حصار اندلس و طغیان کردند موران شیح و گریختند مراق
هندیه و مفقود شد پیشوای یهود در ایله و جذام بهم
عالم روم در رومیه و نابینا شد راهب عموریه و افتاد
کنگرهای قسطنطنیه آیا تو عالمی باین حوادث و آنکه چه
چیز باعث حدوث این حادثها شده شرقی کواکب با
غربی کواکب از فلک گفت علمی ندارم باینها فرمود که بکدام
یک از کواکب حکم میکنی در اعلای قطب و بکدام یک از
کواکب نحس میشمارد آنکه نحس میشمارد گفت نمیدانم
فرمود آیا میدانی که مسعود شده اند امروز هفتاد و دو
عالم که در هر عالمی هفتاد عالم است که بعضی از آنها

در صحرا است و بعضی در دریا و بعضی در کوهها و بعضی
در خرابها و بعضی در آبادانیها و چه چیز آنها سعد آنها
سعد گردانیده است گفت نمیدانم فرمود ای دهقان
گمان میبرم که تو حکم کرده بر قران نمودن مشتری و
زحل چون نورانی شده اند برای تو در شب و ظاهر شده است
درخشندگی شعاع مریخ و روشن شدن آن در سحر و
حرکت کرده و متصل شده است جرم آن بجرم تربیع قمر
و آن دلیلست بر استحقاق هزار هزار نفر از بشر که همگی
متولد شوند امروز و امشب و بمیرند بقدر ایشان
و اشاره فرمود بدست مبارک خود بسوی جاسوسی که
در میان لشکر آنحضرت بود از جانب معاویه علیه اللعنه
پس فرمود که میمیرد این مرد و او از ایشان است چون
حضرت امیر فرمود گمان کرد آن جاسوس که حضرت فرمود
که او را بگیرید پس رعبی در دل او افتاد و نفس در سینه اش

منکر

منکسر گردید و در همان ساعت مرد پس فرمود آیا ننمود
بتو عین تقدیر و ادراک نهایت تصویر گفت بلی یا امیر المؤمنین
فرمود ای دهقان من ترا خبر دهم بدرستی که من و اصحاب من
این گروه نه مشرقی هستیم و نه مغربی بلکه نیستیم مگر
فرقه ناشیه در قطب و آنچه گمان کرده که دیدی افروخته
شده است از برج من آتش پس آن دلیلست بر آنکه حکم کنی
از برای من زیرا که نور آن برج آتشی و ضیاء آن با منست
و زبانه آن از من گذشته است ای دهقان این قضیه ایست
مشکل پس حساب کن آنرا و استنباط کن از آن اگر تو عالمی بأکوار
و ادوار یعنی بگشتن و برگشتن پس فرمود که اگر میدانستی
اینرا هر آینه میتوانستی که احصا کنی گرههای نهرها را
که در زمین نیستانست بعد از آن حضرت متوجه نهروان
شدند و گریزانیدند اهل نهروانرا و بقتل رسانیدند
و برگردیدند با غنیمت و ظفر دهقان چون اینحالت را

مشاهده نمود گفت نیست این علم نجومی که در دست امین و ما
ما است این علمیست که ماده آن از آسمان است **مؤلف**
گوید که این حدیث را سید نیز بسند دیگر از اصبغ ابن نباته
روایت کرده ابسط از آنچه گذشت و شیخ طبرسی در کتاب
احتجاج نیز از سعید بن جبیر روایت کرده اخصر از آنچه
گذشت و ما اکتفا بهمین روایت کردیم و در آخر روایت
دویم مذکور است که دهقان بعد از تمام شدن سخنان
بحضرت گفت که دست مبارك خود را دراز کن که من
شهادت میدهم که نیست خداوندی بجز خداوند یگانه
که شریك ندارد و شهادت میدهم که محمد بنده او و رسول
اوست و شهادت میدهم که تو امامی و وصی مفترض
الطاعتی **باب چهارم** در بیان گروهی از علمای
سلف که از اهل نجوم بوده اند و تشیع ایشان معلومست
وجمعی از علمای رجال تصریح بتشیع و منجم بودن ایشان

کرده اند

کرده اند سید ابن طاوس قدس الله سره گفته جمعی کثیر
از علمای نوبخت که از اعیان شیعیان اند منجمان بوده اند
و در فن نجوم استاد و مقتدی بوده اند و من تصانیف بسیار
از ایشان در نجوم دیده ام و چند نفر از ایشان را نام برده و
جماعتی دیگر از منجمین را نیز تعداد کرده و ما ابتدا میکنیم
بذکر آن چند نفر از جماعت نوبختیه و بعد از آن سایر مشاهیر
از منجمین را مذکور میسازیم **اول** حسن بن موسی نوبختی که
تصنیفی در نجوم کرده در جواب تصنیف ابو علی جبائی که
برد منجمین نوشته **دوم** موسی بن حسن بن عباس نوبختی
که شیخ نجاشی در حق او میگوید که مصنفات بسیار در نجوم
دارد و بسیار متعبد و متدین بوده است **سیم** فضل بن
ابی سهل نوبختی که سید میگوید که تصانیف بسیار از او
در نجوم دیده ام و شیخ ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب عیون
اخبار الرضا علیه السلم روایت کرده که چون مامون الرشید

علیه اللعنة عزم کرد بر آنکه حضرت امام رضا علیه السلام را
ولی عهد کند و منجمان فرمود تا ساعت اختیار کردند و فضل
ابن سهل ذو الریاستین که وزیر او بود متوجه انجام این امر
کردید فضل بن ابی سهل منجم نوبختی با برادر او که او نیز منجم
بود گفت نخواستم که من در لباس تحقیق میکنم آنچه اراده
نفس مامونست درین واقعه که آیا میخواهد اتمام این
امر یا از روی افتتان و امتحان میکند پس منجم عریضه
بخدمت مامون نوشت که ذو الریاستین عزم کرده است
بر منعقد ساختن ولایت عهد در ساعتی که طالع سرطانست
و مشتری در سرطانست و سرطان اگرچه برج شرف مشتریست
اما برج منقلبی است و امری که در آن واقع شود با تمام نرسد
و با این حال مریخ در میزان در خانهٔ عاقبت است و این نیز
دلیل بر آنست که این کار رسیدنی نخواهد بود باید که خلیفه
اینرا بداند که اگر دیگری از منجمان عرض کند با من عتاب نفرماید

و این عریضه را

و این عریضه را بخادم مامون که محرم و رسول اسرار او
بود داد تا باو رسانید مامون در جواب نوشت که هرگاه
جواب را بخوانی این نوشته را با رسول باز فرست و باید که
هیچکس مطلع نشود بر آنچه بمن نوشته بودی و باید بودن
ساعت را بکسی اظهار نکنی و اگر ذو الریاستین تغییر بدهد
ساعت را من خواهم دانست که این از جانب تو است
و اذیت من بتو خواهد رسید گفت چون این جواب را
خواندم دنیا بر من تنگ شد و آرزو کردم که کاش باو
ننوشته بودم بعد از آن بمن خبر رسید که ذو الریاستین
چون وقوف بنجوم داشت آگاه شده است بر بد بودن
ساعت و میخواهد تغییر ساعت بکند پس بسیار بر
نفس خود ترسیدم و سوار شدم و بنزد ذو الریاستین
رفتم و باو گفتم آیا در آسمان کوکبی سعدتر میباشد از مشتری
گفت نه گفتم آیا کواکب را حالی سعدتر میباشد از حال

بودن آنها در شرف شان گفت نه گفتم پس چرا تغییر ساعت
میدهی و حال آنکه اوضاع فلک بر اسعد احوال است وقت
و من از حیات خود مایوس شده بودم تا آنکه ولایت عهد
در آن ساعت واقع شد و ایمن گردیدیم چهارم عبدالله بن ابی
سهل نوبختی پنجم محمد بن ابی عمیر که از اعاظم علما و افاخم
فضلای عصر خود بوده و فضل او و ورع او نزد مخالف
و موالف مشهور است و شیخ طبرسی و نجاشی مبالغه
بسیار در توثیق او کرده اند سید گفته که اگر در میان
شیعه بغیر او منجمی نمیبود او کافی بود در صحیح بودن علم
نجوم و جایز بودن رجوع بنجوم زیرا که او از خواص اصحاب
ائمه علیهم السلم است و اقوال و افعال او حجت است مؤلف
گوید که منجم بودن ابن ابی عمیر ثابت نیست و سید این
معنی را از حدیثی فهمیده که دلالت ندارد چنانچه بعد
از این خواهد آمد ششم شیخ معظم محمد بن مسعود که خاص

و عامه اتفاق بر جلالت قدر و عدالت او کرده اند و
شیخ طوسی و نجاشی مبالغه بسیار در مدح او کرده اند
و از تصانیف او کتاب نجوم را شمرده اند هفتم شیخ فاضل
محمد بن علی کراجکی که سید گفته که دو تصنیف از او
در نجوم دیده ام و تصانیف دیگر نیز در این علم داشته است
چنانچه از فهرست کتبش ظاهر میشود هشتم شیخ فاضل
علی بن الحسین بن علی مسعودی صاحب کتاب مروج الذهب
و تصانیف دیگر نهم شیخ فاضل احمد بن محمد بن احمد بن
طلحه که او را عاصمی میگویند و شیخ طوسی و نجاشی توثیق
او کرده اند و از مصنفات او کتاب نجوم را ذکر کرده اند
دهم شیخ احمد بن عباس که مؤلف کتاب فهرست اسماء
المصنفین است و کتابی در نجوم نیز تصنیف نموده مسمی
بکتاب مختصر الابواب و مواضع النجوم یازدهم احمد بن محمد بن
خالد برقی که نجاشی از مصنفات او کتاب نجوم را ذکر کرده است

دوازدهم شیخ فاضل ابو نصر حسن بن علی قمی که از تصانیف
او در علم نجوم کتاب المدخل الی علم النجوم است سیزدهم
جلودی بصری که تصنیف در علم نجوم دارد چهاردهم
محمد بن احمد بن سلیم جعفی که مصنف کتاب فاخر است
پانزدهم ابرهیم فزاری که صاحب قصیده است در علم نجوم
و منجم منصور دوانیقی علیه اللعنة بوده است شانزدهم
علی بن محمد علوی شمشاطی که نجاشی ذکر کرده که او رساله
در ابطال احکام نجومی نوشته هفدهم علی بن محمد بن عباس
که نجاشی ذکر کرده است از مصنفات او کتاب رد بر منجمین و
کتاب رد بر فلاسفه را هیجدهم سید فاضل علی بن ابی
الحسن حسینی مشهور بابن الاعلم که صاحب زیج است
نوزدهم سید نقیب ابی الحسن ملقب باقیراط بیستم
شیخ فاضل احمد بن یوسف بن ابرهیم مصری که کاتب
آل طولان بوده است و از مصنفات او در علم نجوم کتاب

تفسیر

تفسیر الثمرة است و مثل کتابیست در نجوم تصنیف
بطلمیوس بیست و یکم شیخ فاضل محمد بن عبد الله بن عمر بازیار
قمی که شاگرد ابو جعفر بوده است و از تصانیف او در
نجوم کتاب قرانات و کتاب دول و ملل است بیست و دویم
شیخ فاضل ابو الحسین بن ابی الخصیب قمی که صاحب تصانیف است
بیست و سیم ابو جعفر سقاء منجم که شیخ طوسی در کتاب رجال
ذکر کرده است و گفته است که او بخدمت حضرت امام
رضا علیه السلام رسیده بود بیست و چهارم محمد بن حسین بن
سندی بن شاهک که معروف بکشاجم و ابن شهر
آشوب ذکر کرده که او شاعر و منجم و متکلم بوده است بیست و پنجم
عفیف بن قیس برادر اشعث که مبرد او را مذکور ساخته
و بعضی را گمان اینست که منجمی که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه را منع کرد از بیرون رفتن بقتال خوارج
در آن ساعت چنانچه خواهد آمد او بود و از اصحاب

آنحضرت بوده است بیت و ششم جابر بن حیان که از
اصحاب حضرت صادق علیه السلم بوده و شیخ نجاشی
گفته که در علم نجوم و علوم دیگر فضیلت بسیار
داشته است بیت و هفتم شیخ ابو القاسم بن نافع
که سند میگوید که قریب بزمان ما بود و فقیه و
متکلم و منجم بود بیت و هشتم شیخ فقیه عالم زاهد خطیر
الدین محمود که سند گفته که من او را ملاقات کردم در
مشهد کاظمین صلوات الله علیهما و مرا خبر داد که در فلان
سال قاطع در عمر او هست و بمن وصیت نمود که در آن
سال خبر مرا بگیر که اگر از آن سال بگذرم ده سال دیگر زنده
خواهم بود چون من در آن سال خبر او را گرفتم برحمت
خدا واصل شده بود بیت و نهم ابو القسم اسمعیل بن
عباد که او را صاحب بن عباد میگویند و در مراتب
اشتهار کالشمس فی رابعة النهار است و سند گفته

که در مجموعه

که در مجموعه عتیقه دیدم که نوشته بود که صاحب بن
عباد رعایت بسیار میکرد بدر الدین بن حسنویه او را و هر سالی
یکنوبت او می آمد بری بخدمت صاحب و حوائج خود را
عرض مینمود و صاحب قضای حوائج او میکرد و خلعت تمام
باو میداد و او مراجعت میکرد چون عمر صاحب باخر رسید
و نظر بمولد خود کرد و دانست که آخر عمر اوست کس فرستاد
بطلب بدر و او را نزد طلبید چون او آمد قضای همه
حوائج او کرد و باو گفت این آخر ملاقات ما و تو است و
بدان که اسمعیل بن عباد بعد از صد و سی روز دیگر وفات
خواهد کرد و پادشاه جزع بسیار خواهد نمود و هفت
روز ماتم من خواهد داشت و بعد از من ابو العباس فرزند
کم سن مرا وزیر خواهد کرد پس انبوبه سر بمهر باو داد و گفت
وقتی که این خبر بتو رسد انبوبه را بگشا و حقوق اسمعیل بن
عباد را رعایت کن و عمل کن بآنچه من نوشته ام پس بسیا

کربت واو روانه شد چون صد و سی و پنج روز گذشت
صاحب برحمت خدا واصل شد و فخر الدوله جزع شدیدی
بر او کرد و هفت روز در ماتم او نشست و ارکان دولت
او هر چند او را تسلی میدادند میگفت بعد از صاحب
دولت من نظام و استقراری نخواهد داشت پس گفتند ابو
العباس پسر او که محبوب و معشوق او بود کمتر از او نیست
بحسب کمال و فضل و صلاح و سداد مصلحت در آنست که
او را وزیر کنی پس از ایشان قبول کرد و باصفهان فرستاد
و او را طلبید و منصب وزارت را باو تفویض کرد چون
یکسال گذشت اعادی دست یافتند و در خدمت ملک
او را سعایت کردند ملک از او منحرف شد و او را معزول
و محبوس ساخت خبر این واقعه بسید رسید آن ابنویه را
کشود دید که در میان ابنویه رقعه ایست بخط صاحب نبشتست
بسم الله الرحمن الرحیم ای جوانمرد امیر بدر بن حسنویه خدا

ترا عزیز کرداند بدرستی که اعادی اسمعیل بن عباد خواستند
که سعایت کنند بجهت عداوتی که داشتند با من در حق ابو
العباس فرزند من حق تعالی او را خلاص کرداناد از حبس و حمایت
نماید و با تو ببارد و پادشاه را بر او خشمناک کرده اند و اسمعیل
میداند که بدر بعد از اسمعیل رعایت حقوق او میکند و
همچنین دوستان دیگر اسمعیل و من توقع دارم از امیر آنکه
سعی کند در استخلاص ابو العباس و حساب بکاه وزارت
او وقضا کند حق اسمعیل را در باب فرزند او و میدانم که
متعذر نیست بر او و اینمعنی انشاء الله چون بدر این رقعه را
خواند جواسیس فرستاد بری و همچنین حاکم طبرستان و
غیر او نیز جواسیس فرستادند تا این خبر را معلوم کردند پس
سوار شد بدر و آمد بری و سعیهای جمیل نمود در استخلاص
ابو العباس و او را از حبس بیرون آورد و با خود برد و در نعمت
با خود شریک کرداند سیم سیام شیخ معظم محمود بن علی

حمصی قدس الله روحه که سید گفته که در کتاب تعلیق
عراقی ظاهرا حقیت علم نجوم واعتقاد بنجوم کرده **مؤلف**
گوید که در اواخر کتاب اعتقاد حمصی در باب نجوم مذکور
خواهد شد و سید جمعی دیگر از علمای شیعه را نیز از منجمان
شمرده مثل علی بن بابویه قمی چون نقل کرده اند که مولد
خود را طالع گرفته بود در نجوم و تولد او در سنبله بود
ومثل محمد بن علی بن بابویه صاحب کتاب من لا یحضره الفقیه
چون حدیث ابن ابی عمیر را که بزعم سید دلالت میکند
بر حقیت نجوم وجواز رجوع بنجوم در من لا یحضره نقل کرده
ودر دیباجه این کتاب میگوید که هرچه من درین کتاب
ایراد میکنم از احادیث همه را اعتقاد دارم وعمل میکنم و
همچنین از جمله منجمان ابو خالد سجستانی را گفته که شیخ
طوسی علیه الرحمه روایت کرده که چون حضرت امام موسی کاظم
صلوات الله علیه از دنیا رفت او اعتقاد بمذهب واقفیه

داشت

داشت و گمانش این بود که حضرت غایب شده است و در حیات
و قایم آل محمد خواهد بود و بعد از آن رفت و نظر کرد در کواکب
و گفت جزم کردم بوفات آنحضرت و بامامت حضرت امام
رضا علیه السلم اعتقاد کرد و از جمله منجمان صاحبان دین
حق ذو القرنین را شمرده و گفته حق تعالی او را ملهم ساخته
بود بنجوم **مؤلف** گوید که در بعضی کتب تواریخ دیده ام که
پدر ذو القرنین اعلم اهل زمین بود بعلم نجوم و پیوسته
شبها بیدار میبود و نظر بر فلک و کواکب میداشت و عمر
بسیار کرده بود شبی بزوجه خود گفت از بیداری هلاک
شدم اندک ساعتی میخوابم تو بیدار باش و نظر در آسمان بکن
چون طلوع کند در فلان موضع از افق کوکبی و موضع را نشان
او داد مرا بیدار کن تا با تو مقاربت کنم و تو حامله شوی
بفرزندی که در تمام عمر دنیا زنده باشد و در آن وقت که
این سخن را با و میگفت خواهر آن زن این سخن را شنید و مراقب

آنکوکب نمود تا چون کوکب طالع شد شوهرش را بیدار کرد
وقصه را باو نقل نمود وشوهر با او مقاربت کرد ونطفه
حضرت خضر علیه السلام منعقد گردید چون بعد از زمانی
بدر دو القرنین بیدار شد دید که آن کوکب طالع شد و
از آنبرج حرکت کرده وببرجی دیگر منتقل شد پس بزوجه خود
گفت چرا مرا بیدار نکردی گفت بخدا قسم که حیا مانع شد
گفت آیا نمیدانی که من این کوکب را در مدت چهل سال
مراقبت میکردم بخدا سوگند که عمر چهل ساله مرا ضایع گردانیدی
ولیکن بدان که درین ساعت طلوع میکند کوکبی دیگر در عقب
آن کوکب ومن با تو مقاربت میکنم وتو حامله میشوی
بفرزندی که ممالک شرق وغرب عالم شود چون اندک
زمانی گذشت آن کوکب طلوع کرد وبا او مقاربت نمود
وحامله شد باسکندر راوی گفته است که حضر واسکندر
هردو خاله زاده یکدیگر بودند وهر دو در یکشب متولد

شدند **باب پنجم** در بیان گروهی که بعضی
تصریح بتشیع ایشان نموده اند ومنجمان بوده اند وسید ابن
طاوس از این جماعت چند نفر را نقل نموده **اول** شیخ ابو
سعید احمد بن محمد سجزی که بعضی از علما او را شیعه میدانند
وتصانیف در نجوم دارد **دویم** شیخ فاضل ابو الحسن علی
ابن احمد عمرانی که بعضی او را شیعه میدانند واز مصنفات
او در نجوم کتاب الموالید والاختیارات است **سیم** اسحق بن
یعقوب کندی که بعضی او را از فضلای شیعه میدانند
وصاحب مصنفات بسیار است در نجوم وغیر آن وبعضی
نقل کرده اند که یازده کتاب در علم حساب وهشت کتاب
در علم کره وهیئت ودو کتاب در علم هندسه وشانزده کتاب
در فلک ونوزده کتاب در نجوم تصنیف کرده است **چهارم**
چهارم فضل بن سهل که وزیر مامون الرشید علیه اللعنة
بوده ونهایت تعصب در باب حضرت امام رضا علیه السلام

میکشیده و شیخ طوسی او را از اصحاب آنحضرت شمرده پنجم
حسن بن سهل برادر فضل که شیخ طوسی او را نیز از اصحاب
حضرت امام رضا علیه السلام شمرده ششم خدیجه دختر
حسن بن سهل که او را بوران میگفتند و نهایت حذاقت
در علم نجوم داشته هفتم ابن قیم که مکنی بابو علی است
و منجم علوی مصری بوده است و بعضی او را از اتباع بعضی
از اهل ملت شمرده اند و تصانیف بسیار از او نقل کرده اند
هشتم شریف فاضل ابو علی محمد بن عبد العزیز هاشمی
که از بنی عباس بوده و تصنیفات در نجوم داشته نهم
شریف فاضل ابو القاسم علی بن قاسم مصری که از بنی عباس
بوده و از تصانیف او در نجوم کتاب حساب ترتیب سایر
الکواکب السبعه دهم محمد بن عبد الجلیل سجزی
که پدر احمد سجزی منجم است و سید گفته که از فضلای
علم نجوم بوده است و از مصنفات او بما رسیده است کتاب

زایجات و رساله در فتح الابواب **باب ششم**

در بیان جماعتی از منجمان که از غیر فرقه مختصه شیعه
بوده اند سید ابن طاوس از این جماعت جمعی را نقل کرده
اول ابو علی جبائی که از رؤسا متکلمین معتزله است
و مهارت بسیار در علم نجوم داشته است دوم ابو معشر
جعفر بن محمد بلخی که سرآمد اهل زمان خود بوده است در
علم نجوم و گویند که او در طرف غربی خراسان مقیم بوده و از
اصحاب حدیث بود و پیوسته بر کندی که معاصر او
حکیم بود تشنیع میکرد و علوم فلاسفه را مذمت مینمود
پس کندی جمعی را تحریک نمود بر آنکه او را راغب کردانند
بر نظر کردن در علم حساب و هندسه پس او مشغول آن
علوم شد و هنوز کامل نشده بود در این علوم که بعلم نجوم
پرداخت و چون علم نجوم از اصناف علوم حکمت است تشنیع
او از کندی رفع شد و گفته اند که چون مشغول تعلم نجوم

شد چهل و هفت سال از عمر او رفته بود و زیاده بر صد سال
عمر کرد و در بعضی تواریخ مذکور است که علی بن یحیی منجم
در نواحی قصص قصری بنا کرده بود و در آن قصر خزانه داشت
مشتمل بر کتابهای بسیار و آنرا خزانة الحکمة نام نهاده بود
و از همه بلاد مردم بجانب آن خزانه می آمدند و در آن بلد اقامت
میکردند و کتب در نزد ایشان میبود و اصناف علوم را تعلم مینمودند
و از مال علی بن یحیی در مدت اقامت با ایشان نفقه میدادند
پس ابو معشر از خراسان بعزیمت حج بآنجا وارد شد و احوال
آن کتب را شنید پس رفت و ملاحظه آن کتب نمود و آنها
در نظرش بسیار عظیم نمود پس در آن بلد مقیم شد و ترک
عزیمت سفر حج کرد و از آن کتب تعلم نجوم نمود و در آن
علم سر آمد شد و از او تصنیفات بسیار درین علم هست
و بعضی از آنها الحال نزد منجمین متداول است و سید ابن طاوس
گفته که ابو معشر بنهایت معرفتی که بعلم نجوم و دلایل نجومی

داشت

داشت حق تعالی او را عاجز گردانیده بود از تدبیر نفس خود
و تخلیص خود از مرض صرعی که داشت و از شاذان نقل کرده
که ابو معشر با آن علم و فهم و کامل بودن در علم نجوم در هر ماهی
یکمرتبه در وقت امتلای قمر مصروع میشد و طالع مولد خود را
نداشت که استخراج کند و لیکن از زیادی منجم که مسلم عصر
خود در نجوم بود سؤالی از عمر خود و احوال خود کرده بود تا آنکه
او متوجه شود و طالع مسئله ببیند و طبیعت سائل
و مسؤل هر دو متوجه تحقیق آن باشند زیرا که این تفاوت در
نزد منجمین اصح و اوثق از آنست که خود بتنهائی متوجه طالع
مسئله خود شوند چون طالع را دیدند سنبله بود و قمر در
عقرب در مقابله شمس و احتراق بود و مریخ ناظر بسوی قمر بود
و این وضع بزعم منجمین بآیتست که موجب صرع باشد
محمد بن عبد الله بن طاهر که از منجمین مشهور بوده و ابو معشر
در کتاب اسرار از او نقل کرده که گمان او اینست که از اسرار

علم نجوم آنست که هرگاه عطارد مع رأس اوجش اتفاق
افتد دلالت میکند آن وضع بچیزی از نبوت بعد از آن
گفته است که قدمای منجمین گفته اند که کوکب هرگاه مع
اوجش واقع شود دلالت میکند بر قوت اثر آن کوکب
ولیکن نبوت را کسی نگفته است مگر محمد بن عبد الله بن
طاهر چهارم ولد یحیی بن یعقوب که سند گفته که او
از معمرین و فنون علم نجوم و اصابت در احکام است و از کار
تنوخی نقل کرده که روزی او در دیوان الوزارت ملاقات کرد
قاسم بن عبد الله را و او در آن وقت شانزده ساله بود و پدرش
عبد الله شغل و منصبی نداشت و اسمعیل بن بلبل در آن وقت
وزیر موفق و معتمد بود چون یحیی قاسم را دید گفت ای آقای من
من در ناصیهٔ تو آثار نجابت و منصب وزارت مشاهده
میکنم و من مولد ترا دیده ام و می باید تو وزیر شوی و مدتها
وزارت بکنی پس بنویس برای من الحال نوشته که هرگاه

بآن

بآن منصب جلیل برسی من آن نوشته را بتو برسانم و احسان
بمن بکنی پس قاسم کاغذی برداشت و بخط خویش نوشت
که باید فلان ولد فلان بیاید بنزد من در وقتی که خدا برساند
مرا بآنچه میخواهم تا من برسانم باو آنچه میخواهد پس این خبر را
بعبد الله پدر او گفتند بسیار شاد شد و منجمین را جمع کرد
و مولد او را بیرون آورد و همگی ایشان حکم کردند بآنکه او
وزیر خواهد شد بعد از آنکه هفتاد و هشت سال از عمر
او رفته باشد چون مدتی گذشت معتضد خلیفه عبد
الله پدر او را وزیر کرد و مدتی او نیز وزارت کرد پنجم
محمد تنوخی که ولد او در کتاب اخبار المذاکرة بعضی از احوال
او را نقل کرده و گفته است در فن لغت و نحو چیزی بسیار
در خاطر داشت و علم فقه و فرایض اساس مال او بود و در
فنون کلام و منطق و هندسه مشهور عصر خود بود
و در علم نجوم و حفظ احکام و علم هیئت قدوه و پیشوا

وزیر بود و بعد از وفات او قاسم وزیر شد

بود و در علم عروض و فقه مصنفات بسیار داشت و زیاده
از بیست هزار حدیث در حفظ داشت و نقل کرده است
که پدرم در سال فوتش تحویل مولد خود کرد و گفت این سال
قطعیست باعتقاد منجمین و ببغداد مکتوبی نوشت بابی
المحسن قاضی و جزء بخت خود را باو داد و او را وصی خود
گردانید چون بیمار شد کتاب مولد خود را برداشت و
گردانید بسیار در آن نظر کرد و من حاضر بودم پس کتاب
و کتاب را بهم گذاشت و کاتب طلبید و وصیت نامه نوشت
و جمعی را شاهد گرفت پس ابوالقاسم ابو غلام زحل منجم
آمد بنزد او و او را دلخوشی میکرد و تشکیکات در احکام
یافته بود مینمود پس باو گفت ای ابوالقاسم ترا انبت
تسهیل میتوانم که بگویم غلط کرده و من تو مردی نیستم که
روا باشد بر من غلط و میخواهی مرا غافل گردانی و با آن شبهه
میکرد و توجیهات مینمود پس باو گفت بگذار این سخنا را

نیراکه

نیراکه شک ندارم که چون روز سه شنبه شود که هفت
روز از ماه باقی مانده باشد عصر آنروز ساعت قطع عمر
منست پس ابوالقاسم ساکت شد و پدرم بسیار گریست
پس باو گفت که کتاب مولد مرا بیاور و چون آوردند آن کتاب را
شست و با ابوالقاسم وداع کرد چون عصر آنروز شد وفات
یافت چنانچه گفته بود **ششم** ابوالقاسم غلام زحل
منجم که منجم عضد الدوله بود و حسن بن علی تنوخی در کتاب
اخبار المذاکرة او را بفضیلت و اصابت در احکام نجومی
وصف کرده و گفته است که مدتی او در خدمت پدرم
میبود و پدرم او را در نجوم مسلم داشت و تحویل مولد خود
و مولد مرا باو داده بود و احکام بهیة ما مینوشت و گفته
از احکام عجیبه او حکمی بود که در باب قتل ابو یوسف
میکرد در نجوم و او را استاد خود میگفت روزی ابو یوسف
اراده کرد که سوار شود و برود بابله السلام برادر خود ابو عبدالله

کرد و او حاضر بود که ابوالقاسم
در خدمت ابو یوسف

ابوالقاسم با او گفت ایها الاستاد امروز سوار مشو

که این روز نیست که بتحویل مولد تو درین روز قطعی دلالت ابتدا

حدید و آهن دارد ابو یوسف سخن او را نشنید و گفت

من نزد برادر خود میروم از کی میترسم و از خانه بیرون رفت

و سوار شد چون او سوار شد ابوالقاسم آمد و قدری از

مال خود که در خانه ابو یوسف داشت برداشت و بیرون

برد اصحاب ابو یوسف گفتند چرا میبری گفت برای آنکه

میخواهم بگریزم زیرا که بعد از یک ساعت دیگر اینجا را

غارت میکنند چون ابو یوسف نزد ابو عبدالله برادر خود

رفت ابو عبدالله او را در همان روز کشت **هفتم** ابوالقاسم

ابن مهر بسطام که از کتاب ریحان المجالس معلوم میشود که

او تجربه بسیار در فن نجوم داشته است **هشتم** ابراهیم بن

سندی بن شاهک که سید از جاحظ نقل کرده که گفته است

که او فقیه و خطیب و منجم و طبیب بوده و از رؤسای متکلمان

بود و عالم بد ولنها و احفظ ناس بود و سید گفته که مذهب

او معلوم من حیث **باب هفتم** در بیان

طایفه از ملوک و وزرا که بعلم نجوم مربوط بوده اند سید

ابن طاوس علیه الرحمة از ایشان جمعی را تعداد کرده اما ملوک

اول عضد الدوله که منسوبست بتشیع و سید گفته

که گویا زیدی مذهبست و گفته خطیب در تاریخ بغداد

ذکر کرده است که او معرفت تمام داشته است بعلم نجوم **دوم**

معز بالله که از ملوک مصر و اسمعیلی مذهب بوده است

و سید از نعمان مورخ نقل کرده که منصور ملقب بعزا علم

ناس بود بنجوم و مکرر بمن میگفت که من نظر میکنم در نجوم

مکر برای طلب علم توحید خدا و تاثیر قدرت خدا و عجایب

خلقت خدا و مکرر مرا حربها با دشمنان و غیر حرب

اتفاق افتاد و هرگز در چیزی از آنها رجوع باختیارات

نجومی نکردم و با آنها التفات ننمودم و ذکر کرده که در علم

طب و هندسه و نجوم و فلسفه ید طولی داشت
و نقل کرده است که چون معزبالله اراده کرد که بنا کند
قصری را که معروفست بقصر البحر و اراده آن داشت که
ابتدا بنای آن بعد از یکماه دیگر بکند چون تهیه اسباب
آن در زمان بسیار میسر شد شبی در خواب دید که
مردی آمد بنزد او و گفت آمده ام که از تو سؤال کنم از
اراده که کرده گفتم تو کیستی گفت من بطلیوس گفتم بطلمیوس
مشهور گفت بلی گفتم صاحب حساب و تنجیم گفت بلی گفتم
صاحب کتاب مجسطی گفت بلی گفتم دین تو و مذهب
تو چیست گفت توحید خدا گفتم عاقبت کار تو چون شد
گفت عاقبت من بخیر است و الله بمحمد گفت این بنا را در
روز سه شنبه ابتدا کن گفتم کدام سه شنبه گفت همین
شنبه که می آید گفتم سبحان الله کجا میسر میشود که تا روز
سه شنبه کرکنم آنموضع را چه جای آنکه تدبیر بنای آن

کنم

کنم گفت البته روز سه شنبه بهر حالی که باشد ابتدا کن که
آن روز شایسته است پس من بیدار شدم و گفتم باید ملاحظه
کرد این روز را چون ملاحظه کردم دیدم که موافق اقوال
منجمان روز بسیار سعدی بود که در ازمنه بسیار روز
باین خوبی یافت نمیشد سیم حسن بن علی معروف
بناصر الحق که از ملوک طبرستان و زیدی مذهب بوده است
و سید روایت کرده است از حمزة بن علوی آملی که هیچ
علمی از علوم نبود مگر آنکه ناصر اعلم بود بآن علم از علمای
زمان خود پس همه علوم را تعداد کرده است حتی علم طب
و نجوم را و از ابو الحسن زاهد خطیب نقل کرده است که
گفت داخل طبرستان نشد از آل محمد کسی مانند حسن بن
علی ناصر و گفته است که با وجود کبر سن او و متوجه بودن
او بامور سلطنت هرگز ترک نمیکرد علوم و کتب را و در هر جا
که می بود البته مشغول بآنها میشد و بهمه فنون علوم [illegible]

بود حتی فن طب و نجوم و اشعار بعد از آن ابو الحسن خطیب
گفته است که اگر من بمذهب گروه زیدیه قائل میبودم
هر آینه بامامت او قائل میشدم سید بن طاوس بعد
از نقل این قول گفته است که این خطیب از نوع علم
ناصر او را لایق منصب امامت میداند با آنکه علم او
در جنب علوم ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین
قدری نداشت و از بابت نسبت قطره بدریا بلکه
کمتر بود و ایضا این علوم را از معلمان اخذ کرده بود پس
من تعجب دارم از اهل سنت و مخالفان که چرا بضلالت
افتاده اند و ائمه هدی علیهم التحیه والثناء با علوم بسیار
و معارف بیشمار که از ایشان ظاهر شده و علوم نامتناهی
دیگر که در نزد ایشان مکنون مانده است و اهل دنیا قرار اند
که با او تعلیم نمایند و مع ذلک هرگز معلمی و استادی نداشته اند
و بیش کسی درسی نخوانده اند چگونه قابل امامت نمیدانستند

و ایشان

و ایشان را با آن جلالت قدر از منصب امامت معزول
میکنند و جهال چند را امام و خلیفه میدانند والله
یهدی الی الحق و الی صراط مستقیم و جمعی دیگر از ملوک
و خلفا که بنجوم مربوط بوده اند بیشتر گذشت و اما وزرا
پس سید از ایشان برامکه را ذکر کرده و همچنین از ایشان
صاحب بن عباد و جمعی دیگر که پیش مذکور شدند باب
هشتم در بیان بعضی از احکام نجومی که منجمان اعصار
سالفه بآنها اخبار نموده اند و بر طبق آنچه ایشان خبر داده اند
واقع شده است و در این باب اقتصار بر ذکر چند حکم
مینمائیم اول سید بن طاوس از بعضی تواریخ نقل کرده که (در ایام کم)
سلطنت فیما بین مامون و امین برادر او دایر بود و هنوز
بر مامون قرار نگرفته بود مامون بفضل ذو الریاستین گفت
که ترا معرفت تمام بعلم نجوم حاصلست ملاحظه کن
که غلبه از جانب منست یا از جانب امین او گفت که

برادر غالب میشوی پس او جرأت کرد بر محاربهٔ امین و بر او
غالب شد و ایضا نقل نموده که چون میانهٔ مأمون و
امین محاربه واقع شد و مأمون در خراسان بود و امین
علی بن عیسی را سر لشکر کرده از جانب عراق بمحاربهٔ مأمون
فرستاده بود و اهل خراسان بر مأمون شوریده بودند
و عسکر او طلب مواجب از او میکردند و مأمون از اضطراب
و خوف از لشکر خود بر او می بر آمده بود و راه تدبیر بر او مسدود
گردیده بود و اراده فرار و گریختن داشت در آنحالت فضل
ابن سهل اصطرلاب خود را برداشت و طالع او را گرفت
و بشارت داد او را بغلبه بر امین و پیوسته او را امر
بصبر و تثبت مینمود تا در همان ساعت سر علی بن عیسی را
که سردار لشکر امین بود آوردند و طاهر ذوالیمینین سردار
لشکر مأمون او را در ری بقتل رسانیده بود در آنحالت
خوف مأمون بامان مبدل شد و منصب وزارت را

لشکر خود

بفضل

بفضل تفویض نمود دویم ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب
عیون اخبار الرضا علیه السلم از یاسر خادم حضرت امام
رضا علیه السلم روایت کرده که حسن بن سهل برادر خود فضل
ابن سهل نوشت که من در احکام امسال دیده ام که تو در روز
چهارشنبه فلان ماه حرارت آهن و حرارت آتش را بچشی
و مصلحت چنان میدانم که تو و حضرت امام علیه السلم و
امیرالمومنین یعنی مأمون در آن روز داخل حمام شوید و تو
در حمام حجامت کنی و خون را بر بدن خود بریزی تا نحوست
این روز از تو رفع شود پس فضل درین باب عریضه بمأمون
نوشت و از او و از حضرت امام رضا علیه السلم استدعای
دخول حمام نمود چون عریضهٔ او رسید مأمون بخدمت
حضرت امام رضا علیه السلم نوشته نوشت و استدعای
دخول حمام نمود حضرت در جواب نوشت که من فردا داخل
حمام نمیشوم و مصلحت ترا نیز ای امیرالمومنین نیز در دخول



حمام نمیدانم و صلاح حال فضل نیز در دخول حمام نیست
پس مامون مرتبه دیگر بخدمت آنحضرت نوشت و همان
استدعا نمود و حضرت مبالغه در انکار فرمود و نوشت
که من رسول خدا صلی الله علیه و آله را امشب در خواب دیدم
که فرمود یا علی فردا داخل حمام مشو پس مامون بحضرت
نوشت که راست فرمودی ای آقای من و راست فرمود
رسول خدا صلی الله علیه و آله و من فردا بحمام نمیروم و
فضل خود داند و آنچه خواهد بکند یاسر میگوید که چون
آفتاب غروب کرد و شام شد حضرت امام رضا علیه السلام
بما گفت که بگویید نعوذ بالله من شر ما ینزل فی هذه
اللیلة یعنی پناه میبرم بخدا از شر آنچه درین شب نازل
میشود و ما مکرر این استعاذه را میگفتیم تا صبح شد چون
حضرت نماز صبح را کرد فرمود که بگویید نعوذ بالله من شر
ما ینزل فی هذا اللیلة پناه میبرم بخدا از شر آنچه درین

الیوم

روز

روز نازل خواهد شد و ما مکرر این را میگفتیم تا چون قریب
بطلوع آفتاب شد حضرت فرمود که ای یاسر برو بر بام و
گوش بده که صدایی میشنوی یا نه چون بر بام رفتم شنیدم
صدای شیون و فغان بسیار ناگاه مامون از در خانه حضرت
که بخانه آنحضرت گشوده بود داخل شد و گفت یا ابا الحسن
خدا ترا اجر دهد در باب فضل که داخل حمام شد و گروهی
با شمشیرها داخل شدند و او را بقتل رسانیدند و سید
نقل نموده از ابو علی که گفت من کتابی از کتب فضل را
دیدم که بخط او بود و در آن کتاب نوشته بود که این سال
که درین سال نکبتی در باب من هست و اگر حساب فلک
صحیح است پس البته واقع خواهد شد و از حق تعالی سوال
میکنیم که خاتمه ما را بخیر گرداند و ایضا نقل کرده که برای او
هر سال تقویمی مینوشتند و احکام هر روز را برای او
بیان مینمودند که این روز برای فلان امر نیکست و برای

فلان امر بد چون داخل شد سالی که در آن سال کشته شد
و در سید بروزی که در آن روز مقتول شد گفتا فتاد
براین روز نحوست این روز بر من و تقویم را بینداخت
و ایضا نقل نموده از خواهر فضل که گفت آمد فضل شبی که
در روزش کشته میشد بنزد مادر خود و نزدیک او نشست
و او را پند میداد و در باب مصیبت خود تسلی میفرمود و
حادثهای روزگار را یاد او می آورد پس سینه او را و
دستهای او را بوسید و او را وداع کرد و از نزد او بیرون
رفت و در نهایت اضطراب و تشویش بود و از موضعی بموضعی
و از مجلسی بمجلسی انتقال مینمود و خوابش نمیبرد تا چون سحر شد
متوجه حمام شد که دفع آن نحسی که در نجوم دیده بود نماید
و بر استری سوار شد چون حمام از او دور بود در عرض راه
استر او را بینداخت از آن معنی شاد شد و گفت آن نکبتی
که میترسید شاید که همین باشد تا چون داخل حمام شد

وغسل

و غسل کرد کشته شد **سیم** سید از بعضی تواریخ نقل
کرده که معتصم علیه اللعنة از حسن بن سهل و اولاد او منحرف
شده بود و بسیاری از املاک ایشان را متصرف کرده بود و روزی
خدیجه دختر حسن بن سهل با پدر خود حسن گفت که من
در حساب فلک دیده ام که در فلان روز معتصم را آفتی هست
از راه خشب و چوب چون حسن این را از او شنید خود
نیز رفت و ملاحظه کرد و چنان یافت که او میگوید پس
حسن با او گفت گمان ندارم که با وجود انحرافی که خلیفه
از ما دارد اعلام ما این معنی را باو نفعی بخشد دختر گفت
ای پدر تو رعایت خیر خلیفه بکن و او را خبردار کن دیگر
اختیار با اوست پس حسن رفت بدربار خلیفه و او را از این معنی
خبردار کرد خلیفه از شنیدن این حکایت اضطراب بسیار
بهم رسانید و با او گفت که باید امروز و امشب با من باشی
و از من جدا نشوی تا آن ساعت بگذرد و با او خلوت

شب بود و حسن او را امر کرد که از زیر عمارتی که سقف آن
تخته بود بیرون رود و او را بموضعی برد که بقدر ذرعی
از چوب در آنجا یافت نمیشد چون آن شب بآخر رسید
و صبح شد خادم آمد و شانه و مسواک بجهة خلیفه آورد
حسن برخاست و بر مسواک چسبید و خادم مانع شد
و صداهای ایشان بلند شد چون معتصم منازعهٔ ایشان را
شنید بخادم فرمود که مسواک را بحسن بده حسن کفت
با خادم که خود این مسواک را استعمال کن او کفت خلاف
آدابست آنکه مسواک خلیفه را استعمال کنم خلیفه بر او
بانک زد که البته باید بکنی چون مسواک کرد لثه و دندانهای
او همه ریخت و افتاد و مردم معلوم شد که مسواک را بزهر
آلوده بودند چون معتصم این حالت عجیبه را دید رجوع کرد
با حسن بلطف و املاک او را با وی بر کردانید **چهارم**
سید از اسمعیل بن صبیح روایت کرده که کفت روزی

من در نزد یحیی بن خالد برمکی نشسته بودم و کتابت میکردم
ناکاه جعفر پسر یحیی داخل شد چون یحیی او را دید فریادی
کرد و روی خود را از او کردانید و روترش کرد و اظهار کراهت
از دیدن او نمود چون جعفر رفت با او کفتم که خدا ترا عمر
دهد چرا چنین سلوک میکنی با فرزند خود و حال آنکه این
مقدار تقرب دارد در خدمت خلیفه که فرزند خود را
و هیچ دوستی از دوستان خود را بر او مقدم نمی دارد یحیی
کفت دور شو از من ای مرد بخدا قسم که هلاک خانهٔ ما
من نخواهد بود مکر بسبب این پسر راوی کفت که بعد از آن
مدتی باز من نزد یحیی حاضر بودم که آمد جعفر بنزد او
و باز او چنین سلوک نمود و من آن سخن کذشته را اعاده کردم
یحیی چون مبالغهٔ مرا در باب اکرام فرزند شنید با من
کفت که دوات و قلمی بنزد من بیاور چون آوردم کاغذی
برداشت و چند کلمه نوشت و سر کاغذ را بچسبید و مهر

کرد و بمن داد و گفت باید که این کاغذ نزد تو باشد و چون
سال صد و هشتاد و هفت هجری داخل شود آنرا بگشا
و نظر کن در آن چون ماه صفر آن سال موعود داخل
شد و رشید با او و سلسلهٔ او کرد آنچه کرد رقعه را گشودم
دیدم که همان وقتست که او در آن رقعه تعیین کرده بجهه
زوال دولت خود بحجم سنید روایت کرده از نصر
وصیف که گفت صبح بامداد روزی رفتم نزد یحیی بن
خالد برمکی در آخر دولت او بعیادت آزاری که داشت
دیدم که در دهلیز خانه او استری زین کرده حاضر است
پس رفتم تا بر او داخل شدم و او هر گاه مرا میدید بشاشت
میکرد و اکرام مینمود امروز بخلاف عادت پیش او را
متفکر و مهموم یافتم و خلوت کرده بود و بحساب نجوم
و ملاحظه نجوم مشغول بود با او گفتم که چون استر زین
کرده در دهلیز خانه دیدم خوشحال شدم که آثار شما

برطرف شده است و اراده سواری دارید و چون شما را مهموم
دیدم مغموم شدم یحیی گفت که این استر را قصه هست بدرستی
که دیشب در خواب دیدم که من بر این استر سوارم و آمدم تا
سر جسر و بر طرف چپ جسر ایستادم ناگاه صدائی شنیدم
که از جانب دیگر جسر شخصی این بیت را میخواند کان لم یکن
بین الحجون الی الصفا انیس و لم یسمر بمکة سامر یعنی گویا نبوده است
ما بین حجون که اسم کوهیست نزد مکه تا کوه صفا انیسی که با
او انس توان گرفتن و گویا سامری در مکه نمانده است و سامر
کیست که در شب حکایت کند و سخنان نقل کند و چون
پیش عرب شایع بوده است که شبها جمعیت مینموده اند
و حکایات نقل میکرده اند چون من این بیت را شنیدم دست
بر قاش زین زدم و بیت بعد از این را خواندم و آن اینست
بلی نحن کنا اهلها فابادنا صروف اللیالی و الجدود العواثر
یعنی بلی ما بودیم اهل آنها پس هلاک گردانیدند ما را تغیرات

شبانروز و بحثهای نارسا پس از خواب بیدار شدم و برخواستم
وطالع را کرفتم دانستم که بناچار منقضی شده است مدت
ما و زایل شده است دولت ما راوی کفت که هنوز درین
سخن بود که مسرور خادم آمد و خوانی سرپوشیده بنزد یحیی
کذاشت چون سر خوان را برداشتند سر جعفر پسر او در آن خوان
بود و با او کفت که خلیفه میکوید که چکونه دیدی خشم
خدا را در حق این فاجر یحیی کفت بخادم که با خلیفه بکو که من ترا
میبینم که فاسد کردی بر او دنیای او را و او فاسد کرد بر تو آخرت
ترا مؤلف کوید که این کلام یحیی کلام حقیت و مضمون آن
در روایات مذکور است زیرا که قاتل ضرر وی با آخرت مقتول
که بامقیت نمیرساند بلکه ثواب دایم باقی را برای او در آخرت
تحصیل مینماید و ضرروری که باو میرساند زیاده برین نیست
که چند روزی از حیات عاریه دنیای او را کم میکند و این
بسیار سهل است در جنب ضرری که بخود میرساند که خود را

مستحق

مستحق عذاب جهنم میکرداند و بعد از کفر و مذاهب فاسده
هیچ کناه کبیره عظیم‌تر از قتل نیست و حق تعالی در قرآن
میفرماید ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها
یعنی هر که مؤمنی را دانسته بکشد پس جزای او جهنم است که
همیشه در آن باشد و تهدیدات در باب قتل عمد در احادیث
بسیار است و بعضی از آنها را ما در کتاب روادع النفوس
ایراد کرده ایم ششم سید از عبد الرحمن بن مبارک روایت
کرده که جعفر پسر یحیی برمکی قصری بنا کرده بود و منجمان را
جمع کرد بجهة اختیار ساعتی که بآن قصر نقل کند منجمان در
میان شب ساعتی اختیار کردند چون آن ساعت داخل شد
درازکوشی طلبید و سوار شد و روانه قصر شد و بازارها همه خالی
بود و مردم در خواب بودند چون ببازار یحیی برخورد سید
مردی را دید که این شعر را میخواند یدبر بالنجوم ولیس یدری
ورب النجم یفعل ما یرید یعنی تدبیر میکند بنجوم و نمیداند

که پرورد کار منجم میکند آنچه میخواهد چون جعفر این بیت را
شنید وحشت کرد وایستاد وآن مرد را طلبید وگفت
یکمرتبه دیگر آن بیت را بخوان چون خواند پرسید که مراد
تو ازین بیت چه بود گفت نخواستم که مرادی داشته باشم و بر سبیل
اتفاق بر زبانم جاری شد پس فرمود تا دنانیری چند باو دادند
هفتم سید نقل کرده که مامون الرشید علیه اللعنه اعتقاد
بسیار بنجوم داشت وفرستاد به بلاد فرنگ وکتب نجوم و
امثال آنها که در آن بلاد بود آوردند ومیان مسلمانان
منتشر گردانید ومسعودی نقل کرده در حکایت وفات
مامون که روزی در اسفار خود رسید بموضعی که آنرا
بذندون میگفتند چون بآنجا فرود آمد جمعی از اهل آن
موضع را طلبید وگفت بذندون چه معنی دارد گفتند معنی آن
اینست که پاهای خود را دراز بکش چون این عبارت را از
ایشان شنید مضطرب شد وبفال بد گرفت وگفت

ازیشان

از ایشان بپرسید که اسم این موضع در لغت عربی چیست
گفتند اسم آن در عربی رقه است ومامون شنیده بود
از منجمان که عمل زایچه طالع مولد او نموده بودند که وفات
او در رقه خواهد بود چون اسم رقه را ازین جماعت شنید
دانست که همان موضعیست که منجمان خبر داده اند پس در آن
منزل وفات او روی نمود هشتم سید از بعضی تواریخ از
عضد الدوله دیلمی نقل کرده که گفت مرا کوفت صعبی بهم رسیده
بود که طبیب مایوس شده بود ومن خود نیز مایوس گردیده
بودم وتحویل سال من در نجوم بسیار ردی ونحس بود وچون
آزار من بسیار شدید شد امر کردم که همه کس را مانع شوند
وهیچکس نزد من نیاید مگر حاجب بویه که مرخص کرده
بودم او را که گاهی بیاید وچون از عافیت مایوس شده بودم
ودلتنگ گردیده بودم طبیب را نیز منع کرده بودم که نزد
من نیاید وسه چهار روز برین حالت بودم ودر خلوت

برخود میگریستم ناگاه حاجب بوی آمد وگفت ابوالحسن
صوفی منجم بامداد آمده ومیخواهد که بخدمت تو برسد
وهرچند اورا منع میکنیم ممنوع نمیشود ومیگوید ناچار است
که من بخدمت او برسم وبشارتی برای او دارم وتاخیر آن
بشارت روا نیست باید که اورا خبر بدهید وبرای من
رخصت بگیرید که حاضر شوم پس من بصدای ضعیف
گفتم که میخواهد بگوید فلان کوکب بفلان موضع رسیده است
وازین باب سخنان بگوید که بیشتر شود دلتنگی من وزیاده
کرد وهم وغم ومن برو واورا بگو که بازگردد حاجب رفت
وزود برگردید وگفت یا امیر که ابوالحسین صوفی را
جنونی عارض شده است یا با او امر عظیمی هست بدستی
که من با او گفتم آنچه شما فرموده بودید گفت برگرد وبگو با او
که بخدا قسم که اگر امر کنی که گردن مرا بزنند هرآینه برنمیگردم
تا آنکه بتو برسم وبخدا سوگند که از باب نجوم یک کلمه با تو

سخن

سخن نمیگویم پس من از مبالغه او تعجب بسیار کردم واعتماد
بر عقل او داشتم ومیدانستم که خلاف آداب نسبت بمن
نمیکند وبعضم بسیار راغب شد بشنیدن خبر او پس مرخص
ساختم اورا چون آمد بنزد من زمین را بوسید وگریست
وگفت بخدا سوگند که تو صحیح وسالمی وهیچ باک نداری و
امروز ترا از همه آزارها بُرء تمام میرسد وبا من معجزه درین
باب هست گفتم کدامست آن گفت دیشب حضرت امیرالمؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلام را در خواب دیدم که مردم هجوم آورده
بودند وحوائج خود را از آنحضرت سؤال میکردند پس من
بنزدیک آنحضرت رفتم وگفتم یا امیرالمؤمنین من مرد غریبی
هستم درین بلد وصنعتها وتجارتها که در روی برای من میسر
بود گذاشتم وبنا مان این امیر که با او مصاحبم حسیدم
وامیر الحال مایوس شده است از نجات بسبب آزاری
که دارد ومیترسم که من نیز هلاک شوم بهلاکت او دعا

کن و از حق تعالی طلب کن بجهة او عافیت را پس حضرت
فرمود که مراد تو فناخسرو بن الحسین بن بویه است گفتم
بلی یا امیر المؤمنین فرمود که برو فردا نزد او و بگو آیا فراموش
کردی آنچه خبر داد بتو مادر تو از جانب من در خوابی که
دیده بود در وقتی که حامله بود بتو آیا خبر ندادم من
او را بمدت عمر تو و آنکه تو مریض خواهی شد وقتی که
بفلان سال برسی و اطبا و اهل تو از تو مأیوس خواهند شد
بعد از آن صحیح خواهی شد و تو فردا از این مرض باصلاح
می آیی و چاق میشوی و من صلاح ترا در آن میدانم که
سوار شوی که بروش عادتی که داشتی سلوک کنی آن
قدر مدت و قطع عمر تو نخواهد شد پیش از اجلی که مادر
تو ترا از جانب من خبر داده است عضد الدوله گفت من
فراموش کرده بودم آنچه مادرم بمن خبر داده بود و گفته
بود که در خواب دیده ام که هرگاه بفلان سال برسی فلان

کرفت

کرفت بهم خواهی رسانید چون این خواب را از ابو الحسین
صوفی شنیدم قوتی در نفس خود یافتم که پیشتر در خود
نمیدیدم پس گفتم مرا بنشانید غلامان آمدند و مرا گرفتند
و بر روی فراش نشانیدند پس با ابو الحسین گفتم بنشین
و این حدیث را بر من اعاده کن که نفس من قوت یافت و
او اعاده کرد پس در خود خواهش طعام یافتم اطبا را طلبیدم
و طعامی برای من تدبیر کردند و فی الحال آن طعام را آوردند
و من تناول کردم و آن روز باخر نرسیده بود که باصلاح آمدم
و عافیت یافتم پس سوار شدم و معاودت کردم بعادتهای
خود و همان روزی که در خواب دیده بود سوار شدم
از بعضی تواریخ از حسن بن ازرق نقل کرده که ابو هاشم دبیر
ابو علی جبائی چون ببغداد داخل شد بما خبر داد که پدرش
ابو علی در احکام نجوم مهارت تمام داشت و احکام صادقه
میکرد و حکایات بسیار درین باب نقل نمود و خبر داد

که پدرش حکم کرده است که او زیاده از هفتاد سال
عمر خواهد کرد راوی میگوید که چون ما اعتماد عظیم بر
احکام ابو علی داشتیم دلخوش بودیم که ابو هاشم معمر خواهد
خواهد شد چون ابو هاشم بیمار شد در بغداد بمرض موت
بعیادت او رفتیم خواهر او را دیدیم که قلق و اضطرابی
بسیار دارد من او را تسلی دادم و گفتم آیا ابو علی پدر تو
خبر نداده است که او زیاده از هفتاد سال زندگانی
خواهد کرد گفت بلی ولیکن او شرطی کرد و گفت اگر از سال
چهل و شش بگذرد بآن سال خواهد رسید و الحال
سال چهل و شش اوست و باین سبب من اضطراب
دارم که مبادا حکم اول او صحیح باشد راوی گفت ابو
هاشم در همان سال وفات یافت چنانچه پدرش خبر
داده بود **دهم** نقل کرده از عبد الله بن عباس که گفت
روزی با ابو علی جبائی رفیق بودم و گذشتیم بخانه که صدای

زن حامله می آمد که از درد زائیدن فریاد میکرد ابو علی
گفت اگر آنچه منجمان میگویند راست است این مولود میباید
صاحب کوفت و لاغر باشد چون تفتیش کردیم چنان بود
که او گفته بود **یازدهم** سید روایت کرده که برای بعضی
از غلامان ابو علی فرزندی متولد شد پس یکی از حاضران
مجلس گفت بر خیز و ارتفاع بگیر و مرا خبر ده چون خبر آورد
مشغول عمل طالع مولود شد و روز دیگر گفت اگر حساب منجم
صحیح است میباید این مولود بعد از پانزده روز دیگر بمیرد
و چنین شد که گفته بود **دوازدهم** سید از تنوخی نقل
کرده که در ایام خلافت مستعین بالله معتز بالله که بعد از او
خلیفه شد محبوس بود روزی ابو معشر و محزری اتفاقا
که در مجلس او را ملاقات کردند و ابو معشر استخراج طالع
مولد او کرده بود با او گفت که مستعین را خلع از خلافت
خواهند کرد و بقتل خواهند رسانید و بعد از فتنه

و مجاربی بسیار تو خلیفه خواهی شد ابن ابا وکفت و از نزد
او بیرون رفت چون مدتی بگذشت چنین شد که او
کفته بود و معتز بر مسند خلافت قرار کرفت پس ابو معشر
رفت و بمجلس او داخل شد معتز با او کفت من ترا فراموش نکرده ام
و حکم تو واقع شد و مقرر کردم که هر ماه صد اشرفی بتو
بدهند و هر ماه سی اشرفی انعام تو باشد و ترا در دار
الخلافه ملك المنجمین کردانیدیم و الحال هزار اشرفی بانعام
تو مقرر کردم سیزدهم ایضا از کتاب تنوخی نقل کرده
که او روایت کرده است از عمر بن حارث حارثی که من
در جباخانه معتمد خلیفه اسلحه او را میساختم در وقتی
که موفق بالله پسر او که بعد از او خلیفه شد بقتال زنج
میرفت و ابو معشر منجم و منجمی دیکر که راوی نام او را فراموش
کرده است حاضر بودند پس موفق با ایشان کفت که طالع را
بکیرید در امری که من دیشب در خاطر کرفته ام که از شما

سؤال کنم و شما را در آن امتحان کنم و از ضمیر من خبر دهید پس
هر دو متوجه کرفتن طالع مسئله شدند و زایچه او را عمل
کردند و کفتند که میخواهی سؤال کنی از حامله که حیوانست
غیر آدمی کفت بلی چنین است پس کفت بکویید که آن حیوان
چیست فکر بسیار کردند و کفتند بقره است کفت چنین است
بکویید چه چیز است ولد او ذکر است یا انثی کفتند ذکر است
پرسید که چه رنک دارد ابو معشر کفت سیاه است و
لیکن در روی او سفیدی هست و دیکری کفت سیاه هست
و در دم آن سفیدی هست پس موفق کفت تا آن بقره را
حاضر ساختند و نزدیك بوضع حمل بود پس فرمود تا او را
ذبح کردند و شکمش را شکافتند کوساله ذکری بیرون آمد
که سیاه بود و طرف بینی آن سفید بود و دم خود را
کردانیده بود و بر بیاض روی آن واقع بود پس موفق
و حضار مجلس تعجب بسیار کردند و جایزه جلیله بایشان

داد مؤلف گوید که اگر این حکایت حق باشد منافیست با آنچه
پیشتر گذشت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
بمنجمی که دعوی کرد که خبر کرد که خبر میتوانم داد از حملی که
در شکم مادیانست که آیا ذکر است یا انثی که هر که ترا
تصدیق کند برین معنی تکذیب قرآن کرده است که حق تعالی
میفرماید که نمیداند آنچه را که در رحمهاست غیر خدا
و میتوان گفت که مراد از آیه کریمه شاید این باشد که علم
یقینی ندارد کسی بغیر خدا اما بر سبیل ظن و تخمین گاهی
منجم اخبار صدق میکند و طبری در کتاب دلایل الامامة
از عبد الله بن عباس روایت کرده است که گفت روزی
بر حضرت امام حسن علیه السلام گذشت بقره پس آنحضرت
فرمود که این بقره حامله است بولد انثی و بیاضی در پیشانی
آن هست و سر دمش سفید است ابن عباس گفت پس ما
روان شدیم با قصاب تا آنجا که او را که او را ذبح کرد دیدیم ولد

آنرا

آنرا بهمان صورتی که وصف کرده بود پس عرض کردیم
بآنحضرت که آیا حق تعالی نفرموده است و یعلم ما فی الارحام
پس چگونه تو دانستی فرمود که بدرستی که ما میدانیم مخزون
مکنونی را که مطلع نیست بر آن ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل
بغیر از محمد و ذریت آنحضرت علیهم السلام **چهارم** ایضا از کتاب
مذکور نقل کرده که راوی گفت من در مجلس موفق حاضر بودم
که امر کرد تا ابو معشر و منجمی دیگر را حاضر ساختند و بایشان گفت
که آنچه در دست منست بگویید که چیست ایشان طالع را گرفتند
و عمل کردند و فکر بسیار کردند آن منجم گفت که یکی از فواکه است
آنچه در دست تست و ابو معشر گفت حیوانیست پس موفق
بآن منجم گفت راست گفتی و با بو معشر گفت خطا کردی و آنچه در
دست داشت ناخت سیبی بود ابو معشر چون این را دید
متحیر شد و باز معاودت کرد و ساعتی نظر در زایچه کرد و پیش آمد
و سیب را برداشت و شکست و گفت الله اکبر کرمی از میان

جيب بيرون آمد موفق چون اينرا ديد تعجب بسيار كرد از
اصابت او در حكم و فرمود تا جايزه عظيمي باو دادند پانزدهم
ايضا از مخزني نقل كرده كه زنيرا انكشتري از او در ميان
قرآن مانده بود و هر چند تفحص ميكرد پيدا نميشد پس كس
بنزد ابو معشر فرستاد او گفت كه انكشتري را خداي تعالى
برداشته است چون زن اين خبر را شنيد تعجب كرد و مقصود
او را نيافت تا آنكه انكشتري در ميان مصحف پيدا شد
دانست كه مراد او اين بوده است شانزدهم ايضا از كتاب ابو
معشر نقل كرده كه گفته است روزي من و سلم و زيادي
و هاشمي در نزد موفق بالله حاضر بوديم و زيادي استاد اهل عصر
خود بود در نجوم پس موفق چيزي در ضمير خود گذرانيد و
از هر يك از ما پرسيد زيادي گفت امير رياست و سلطنت را
در خاطر گذرانيده است موفق گفت دروغ گفتي سلم گفت
امير امر جليل بلند پايه را در خاطر گذرانيده گفت دروغ

كفت

گفتي هاشمي گفت من نيز غير آنچه او گفت چيزي ديگر نميابم
زيرا كه آتش در وسط السماست و صاحب طالع نظر باو دارد
و كواكب ساقطند موفق گفت تو نيز دروغ گفتي پس رو
بمن كرد و گفت بگو آنچه تو گمان داري گفتم امير جلو
عالميانرا در خاطر گذرانيده است گفت احسنت بخدا
قسم كه درست گفتي پس از من پرسيد كه از كجا اينرا دانستي
من وجه آنرا بحسب نجوم براي او بيان كردم هفدهم ايضا از
شاذان بن بحر نقل كرده كه ابو معشر گفت در يكي از اسفار بعضي
از دهات ري رسيديم و در كاروانسرا نزول كرديم در آنجا
كاتبي ديديم كه اراده عراق داشت و من با او انس گرفتم و او با من
انس گرفت و او ربطي في الجمله بعلم نجوم داشت از من پرسيد
كه قمر الحال در كدام برج است باو گفتم كه فردا تو درين منزل
اقامت ميكني چون قمر تربيعي بمريخ دارد گفت بلي اگر مكاري
قبول كند پس ما با ايشان سخن گفتيم و قرار كرديم كه علوفه دواب را

با ایشان بدهد و فردا توقف کنند پس با اهل قافله سخن گفتیم
والتماس کردیم که توقف کنند راضی نشدند و استهزا کردند
و ما توقف کردیم و ایشان حرکت کردند چون سوار شدند
من بام کاروانسرا رفتم و ارتفاع گرفتم ناگاه طالع مسیر
ایشان ثور بود و مریخ در ثور و قمر در اسد و امتحن بود
پس رو با ایشان کردم و گفتم بخدا شما را اقسم میدهم که قصه‌ای
خود را بتلف میاورید و سخنان ما سودی نبخشید و
روان شدند پس گفتم بکاتب که این جماعت بپاهای خود را
بهلاکت افکندند پس ما در آن منزل توقف کردیم و
با کاتب همنشینی کردیم و صحبت داشتیم و چیزی تناول
کردیم چون زمانی گذشت اهل قافله بر گردیدند و جمعی
از ایشان مجروح بودند و چون دو فرسخ از منزل دور شده
بودند راه زنان بایشان برخورده بودند و بعضی از ایشان را
بقتل رسانیده بودند و اموال ایشان را غارت کرده بودند

چون

چون نظر ایشان بر من افتاد سنگ و عصا بجانب من
افکندند و گفتند ای ساحر ای کافر تو ما را بکشتن دادی
و تو قطع طریق بر ما کردی و مرا زدند و بمشقت بسیار
خود را از ایشان خلاص کردم و با خدا عهد کردم که من بعد
با احدی از جهال و عوام چیزی ازین علم را اظهار نکنم و تا
حال بر عهد خود باقیم هجدهم ایضا از تاریخ محمد بن
عبدالملک همدانی نقل کرده است که علی بن محمد صاحب
زیج در مرض موت بیمار بود و ابومعشر در شب فوت او
میگفت که اگر امشب را بگذراند چهار سال دیگر زندگانی
خواهد کرد و مکرر آنشب میپرسید که چه قدر از شب
مانده است تا گفتند یک ساعت گفت من درین ساعت
بر او میترسم ناگاه او در آن ساعت فوت شد نوزدهم
ایضا نقل کرده است که سلمان منجم قاطعی در عمر خود با فقه
بود و خایف شده بود با بومعشر نقل کرد و او گفت که

خطا کرده و حجتهای نجومی بر او تمام کرد و چنین شد که
ابو معشر میگفت پنجم از کتاب بصایر توحیدی
نقل کرده که او از ابو معشر روایت کرده است که گفت
شنیدم از محمد بن موسی منجم که او روایت کرد از یحیی بن
ابی منصور که گفت من با جماعتی از منجمان رفتیم بخدمت
مامون الرشید علیه اللعنة و نزد او مردی حاضر بود
که دعوی نبوت میکرد و ما خبری از دعوی او نداشتیم
و مامون قاضیان خود را طلبیده بود که با ایشان امر او را
بگوید و هنوز حاضر نشده بودند چون ما را دید بما گفت
بروید و طالعی برای دعوای که این مرد میکند بگیرید و
بمن خبر دهید که فلک دلالت بر صدق دعوی او میکند
یا کذب او و بما اعلام نکرد که او دعوی نبوت میکند پس
ما رفتیم و طالع گرفتیم و تصویر کردیم شمس و قمر هر دو در یک
دقیقه واقع بودند و سهم السعاده و سهم الغیب در قمر

طالع و طالع جدی بود و مشتری در سنبله نظر بسوی طالع داشت
و زهره و عطارد در عقرب نظر با او داشتند پس همه منجمان
که حاضر بودند بعین من گفتند آنچه دعوی میکند حق و صحیح است
و من گفتم او در طلب فضیحت و او را حجتیست منسوب
بزهره و عطارد و تصحیح آنچه طلب میکند تمام نمیشود و منتظم
نمیگردد مامون گفت از کجا گفتی این را پس من برای او دلایل
نجومی را بیان کردم و خطای آن منجمان را واضح ساختم پس مامون
مرا تحسین کرد و گفت میدانی که این مرد چه میگوید گفتم
نه گفت دعوی میکند که من پیغمبرم گفتم آیا با او حجتی هست
که ما از او سؤال کنیم آن مرد گفت بلی با من انگشتری هست
که دو نگین دارد و آنرا بر دست میکنم و تغییری در من
واقع نمیشود و دیگری هر گاه بر دست میکند خنده بر او غالب
میشود و خود را از خنده نگاه نمیتواند داشت مگر آنکه
انگشتر را از دست بیرون کند و قلمی نیز با خود دارم که

بآن قلم کتابت میکنیم و دیگری هرگاه آن قلم را برمیدارد انگشتش
روان نمیشود چون من اینرا شنیدم بمامون گفتم که این دو عمل
او از زهره و عطارد است که این عمل را برای او کرده اند
پس مامون فرمود تا در حضور من این دو عمل را بجا آورد
و معلوم شد که این عمل او از راه طلسمات بود پس سالها
با مامون میبود و چون مدتی گذشت تبری کرد از دعوی
نبوت و خود بیان کرد حیلهها را که در انگشتری و قلم کرده
بود پس مامون فرمود تا هزار اشرفی باو دادند و بعد از
مدتی ما او را ملاقات کردیم معلوم شد که اعلم ناس بود در
نجوم و از اصحاب و شاگردان عبید الله بن برجی بود ابو
معشر گفت که عبید الله آن مرد نیست که عمل طلسم خاص
از وست و ابو معشر در کتاب اسرار که در علم نجوم نوشته
گفته است که اگر من بجای آن منجمان میبودم میگفتم که دعوی
او باطل است زیرا که برجیس منقلب بود و مشتری در

وبال و قمر در محاق بود و این دو کوکب نظر بطالع او در برج
کتاب مزوری که عقرب داشتند حکیم سید
ابن طاوس از کتاب معافی بن زکریا نقل کرده است که محمد بن
عبد الله بن طاهر که از جانب خلفای عباسی حاکم بغداد
بود متولد شده بود در حد سرطان روزی با اهل بیت خود
نشسته بود گفت من در حد سرطان تولد یافته ام و طالع
امسال سرطان است و قمر امشب در سرطان منخسف میشود
و آفتاب یکشنبه بود اگر نجات بیابم باقی میمانم سالهای بسیار
والا امشب از دنیا خواهم رفت اهل بیت او گفتند خدای
تعالی عمر ترا دراز گرداند چون شب شد غلامی داشت که
نجوم را تعلیم او کرده بود او را طلب کرد و گفت برو و بر بام
خانه و بنشین و چند باو داد و اصطرلابی باو سپرد و فرمود
که طالع را بگیر و هرگاه دقیقه از خسوف بگذرد بدینه
بجانب من بیفکن چون ثلث قمر منکسف شد با اصحابش گفت

چه میگویید در باب شخصی که با شما اکنون نشسته است
و سخن میگوید و ثلث عمرش رفته است ایشان گفتند خدا
عمر ترا دراز کرداناد ایها الامیر چون دو ثلث قمر منخسف
شد کنیزان خود را طلبید و هر که را میخواست آزاد کرداینید
و املاک و ضیاع خود را آنچه میخواست وقف کرد و با ایشان
گفت چه میگویید در حق کسی که دو ثلث عمر او رفته است
گفتند خدا بقای امیر را زیاده کرداند چون از ثلث آخر دو
دقیقه گذشت با ایشان گفت که هرگاه تمام قرص منخسف
شود برادرم عبدالله بن عبدالله بن طاهر را بطلبید
پس برخواست و غسل کرد و کفنهای خود را پوشید و
خود را حنوط کرد و در خانه داخل شد و در خانه را مسدود
گرداینید و بر پشت خوابید چون خسوف تمام شد روحش
مفارقت کرده بود پس اصحابش داخل خانه شدند دیدند
که وفات یافته است پس رفتند و عبدالله برادر او را

برادر او را

خبر کردند عبدالله پیش از خبر دادن ایشان گفت برادرم
فوت شده است گفتند بلی گفت من پیوسته طالع میگرفتم
و چون خسوف باتمام رسید دانستم که برادرم فوت شده است
پس آمد و خود را بر جنازه برادر خود افکند و بسیار گریست
و اشعاری در مرثیه او انشاد نمود حکایت سید از کتاب
تنوخی نقل کرده که از پدرش روایت کرده است که گفت
وقتی از اوقات من قاضی کرخ بودم و مردی از اهل کرخ
دربان من بود و او پسری داشت شانزده هفده ساله و آن
پسر مکرر بخانه ما می آمد و با غلامان مطایبه و اختلاط
میکرد و من گاهی درهم و گاهی لباس باو میبخشیدم چنانچه
بغلام زادهها میبخشند تا آنکه از کرخ حرکت کردم و دیگر از
آن مرد و پسر خبری نداشتم و سالهای بسیار گذشت پس
ابوعبدالله بریدی مرا از واسط برسالتی بنزد ابن رایق
فرستاد و او را در دیر عاقول ملاقات کردم و اراده مراجعت

کردم و اهل واسط گفتند که در راه دزدی هست معروف
بکرخی و کسی چاره او نمیتواند کرد و چون بطالعی بیرون رفته
بودم که برای بچه مولد خود استخراج کرده بودم اعتماد کردم و گفتم
حق تعالی از من کفایت خواهد کرد شر او را پس بکشتی سوار
شدم و روانه شدم و رفقای قافله نیز بکشتیها سوار شدند
چون از محاذات عاقول گذشتیم دزدان پیدا شدند و بر کشتی
بسیاری سوار بودند و ایشان قریب بصد نفر بودند و
مانند لشکری عظیم در برابر ما جلوه نمودند و من غلامان
با خود داشتم خواستند که بجانب ایشان تیری یا تفنگی بیندازند
ایشانرا منع کردم و قسم یاد کردم که هر که از ایشان
تیری یا تفنگی بیندازد چون سلیح خود میزنم دو دست از تن
براو میزنم و این بجهة آن بود که میترسیدم که دزدان بما برسند
و بسبب حرکت غلامان اراده قتل من بکنند پس برخواستم
و اسلحه که با غلامان بود گرفتم و همه را در میان آب

افکندم

افکندم و تن بقضا دادم و سلامت نفس خود را از خدا طلب
کردم و نشسته بودم و تفکر در طالع سفر میکردم که با عقاید
منجمین هیچ قاطعی نداشت پس مردم قافله همگی از کشتیها بیرون
رفتند و بکنار شط آمدند و دزدان شمشیرها در دست
داشتند و اسباب کشتیها را بکنار شط میبردند و من
در میان اهل قافله در کنار شط ایستاده بودم چون نوبت
بکشتی من رسید تعجب من زیاده شد زیرا که طالع دلالت
نمیکرد بر تلف شدن اموال من و بر آن حالت حیران ایستاده
بودم ناگاه کشتی که سرکرده آن قوم در میان آن کشتی بود
آمد بنزد کشتی من و خواستند که غارت کنند ناگاه نظر
سرکرده بر من افتاد پس اصحابش را منع کرد از غارت کردن
و خود آمد بنزدیک من و تامل بسیار کرد پس دست مرا گرفت
و بوسید و چون نقاب بسته بود او را نشناختم گفتم چرا
چنین کردی گفت ای سید من آیا مرا نمیشناسی پس من

تامل بسیار کردم و او را نشناختم پرسید که مرا شناختی
گفتم نه بخدا قسم که نشناختم گفت من بنده توام پسر فلان
کرخی که دربان تو بود و من آن پسری ام که در خانه تو تربیت
یافته و تو مربی من بودی چون اینرا شنیدم اطمینان
بهم رسانیدم و گفتم ای فلان چگونه حال تو چنین شد
گفت ای سید من کسبی و حرفتی بغیر از حربه ساختن
یاد نگرفته بودم چون آمدم ببغداد که در آنجا برای
مردم حربه بسازم هیچکس بمن کار نفرمود مضطر شدم
و بقطع طریق مشغول شدم پس من شروع کردم در موعظه
او و او را از عذاب خدا ترسانیدم و بخاطرم رسید
که مبادا ابا آید او را و ترک کند رعایت مرا و موعظه را
کوتاه کردم پس گفت ای سید من آیا این جماعت چیزی
از مال ترا برده اند گفتم از اموال من تلف شده است
مگر اسلحه که خود بآب افکندم و صورت حال را برای

توم

ترسیدم

او شرح

او شرح کردم چون قصه را شنید خندید و گفت بخدا قسم
که مصیبت عظیم بقاضی رسیده است پس گفت که در این
قافله کیست که تو با او محبت داری گفتم همه ایشان نزد من
یکمرتبه دارند بعول بجانب همه مغموم کاش تو ایشانرا از غم بیرون
میآوردی گفت بخدا قسم که اگر اصحاب من نبرده بودند
اموال را حبس میکردم و لیکن ایشان اطاعت من نمیکنند
در رد کردن و بعد از آن فرمود تا اموالی را که در کشتیها
مانده بود نبرند و اجناس بسیاری نیز بر ایشان رد کرد
و مردم قافله را مرخص ساخت و خود با اصحاب بدرقگی
من کردند تا بمامن رسیدیم پس وداع کرد و برگردید

باب نهم در بیان احادیثی که دلالت میکند بر منع از رجوع
بعلم نجوم و در این باب چند حدیث مذکور میشود **اول**
سید بزرگوار سید رضی رضی الله عنه در نهج البلاغه
روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین علیه

عزیمت کرد برو رفتن بجنگ خوارج بعضی از اصحاب آنحضرت
با آنحضرت گفت یا امیر المؤمنین اگر درین وقت حرکت
فرمایی میترسم که ظفر بمراد خود نیابی از راه نجوم پس
حضرت فرمود آیا گمان میکنی که راهنمایی میتوانی کردن
بساعتی که هرکه حرکت کند بدی در آن ساعت باو نمیرسد
و میترسانی از ساعتی که هرکه حرکت کند در آن ضرر
باو خواهد رسید پس هرکه تصدیق کند ترا درین امر
بتحقیق که تکذیب کرده است قرآن را و خود را مستغنی ساخت
از یاری جستن بخدا و بندگان در رسیدن بمحبوب و
نیکی و دفع مکروه و بدی و سزاوار اینست بنابر گفته
تو که هرکه عمل میکند بفرموده تو ترا حمد کند نه پروردگار
خود را زیرا که تو بگمان خود او را هدایت کرده بساعتی
که در آن ساعت نفع باو رسیده است و ضرر را منع کرده است
پس آنحضرت رو بجانب مردم کرد و فرمود ایها الناس

بپرهیزید از تعلم نجوم مگر آنچه هدایت بیابید بسبب آن
در صحرا یا دریا بدرستی که نجوم منجر میشود بکهانت و منجم
مانند کاهنست و کاهن مانند ساحر است و ساحر مانند
کافر است و کافر در آتش جهنم است بعد از آن فرمود که حرکت
کنید بر اسم خدا مؤلف گوید که یعنی بر نام خدا اعتماد و توکل
کنید یا مراد اینست که بسم الله بگویید و افتتاح حرکت را
بآن بکنید که جلب نفع و دفع ضرر و برکت آن حاصل میشود
و محتملست که لفظ اسم زاید و مقحم باشد چنانچه مفسرین در
آیه کریمه سبح اسم ربک الاعلی گفته اند و مراد این باشد که توکل
بر خدا نمایید و حرکت کنید که بعد از توکل صحیح کامل هیچ
امری ضرر نمیرساند و نحوستها همه رفع میشود والله تعالی
تعلیم و بدانکه همین حدیث را ابن ابی الحدید روایت کرده است در
شرح نهج البلاغه از کتاب صفین ابن دیزیل ابسط از روایت
سید رضی روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین

علیه السلام عزم کرد به بیرون رفتن از کوفه بحرویه و در میان
اصحاب آنحضرت منجمی بود با آنحضرت گفت یا امیر المؤمنین
درین ساعت سفر مکن و سه ساعت از آخر روز ماند حرکت
کن که اگر درین ساعت حرکت کنی میرسد بتو و اصحاب تو
اذیت و ضرر شدید و اگر حرکت کنی در ساعتی که من میگویم
ظفر میابی و غالب میشوی و بمطلوب خود میرسی پس
حضرت با و فرمود آیا میدانی که چه چیز در شکم مادیان
مذکر است یا انثی گفت اگر حساب کنم خواهم دانست
فرمود که هر که ترا برین معنی تصدیق کند تکذیب کرده است
قرآن را حق تعالی فرموده است ان الله عنده علم الساعة
وینزل الغیث ویعلم ما فی الارحام وما تدری نفس ماذا
تکسب غدا وما تدری نفس بای ارض تموت یعنی بدرستی
که حق تعالی در نزد اوست علم قیامت و فرود می آورد
باران او و میداند آنچه در رحمهاست و هیچ نفسی نمیداند

که فردا چه کار میکند و هیچ نفسی نمیداند که در کدام
زمین خواهد مرد پس فرمود که فرمود که محمد صلی الله علیه
و آله ادعا نکرد علم آن چیزی را که تو ادعا میکنی آیا گمان میکنی
که تو هدایت میکنی بساعتی که میرسد بنفع هر که در آن
ساعت سیر کند و صرف میکنی از ساعتی که میرسد ضرر
بکسی که سیر کند در آن ساعت پس هر که ترا تصدیق کند
درین باب بتحقیق که مستغنی شده است از استعانت بحق تعالی
در صرف مکروه از او و سزاوار آنست که کسی که اعتقاد کند
امر ترا حمد کند ترا نه خداوند عالمیان را زیرا که تو بگمان خود
او را هدایت کردی بساعتی که نفع میرسد بهر که در آن ساعت
سیر کند و صرف کردی او را از ساعتی که ضرر میرسد بهر که
سیر کند در آن پس هر که ایمان آورد بتو درین باب ایمن
نیستم بر او از آنکه بوده باشد مانند کسی که برای حق تعالی
ضدی و ندی قرار داده باشد خداوندا نیست نظیری

مکر نظیر تو و بخت صوری مکر صورت تو و بخت خدا وتکی
تغییر از تو نیز فرمود بلکه ما مخالفت میکنیم و حرکت
میکنیم در آن ساعتی که ما را نهی کردی بعد از آن رو کرد
بمردم و فرمود ایها الناس بپرهیزید از تعلم نجوم مکر آنچه
هدایت یافته شود بسبب آن در ظلمات بحر و بر پس فرمود
که بدرستی منجم مانند کاهن و کاهن مانند کافر است
و کافر در جهنم است بخدا قسم که اکر بمن خبر رسد که تو
بعد ازین روز عمل نجوم کرده ترا حبس مؤبد خواهم کرد و از
عطای بیت المال محروم خواهم کردانید مادام که سلطنت
داشته باشم پس حرکت فرمود در ساعتی که نهی کرده بود
منجم و ظفر یافت بر اهل نهروان و غالب شد بر ایشان
بعد از آن فرمود که اکر حرکت میکردیم در ساعتی که منجم امر
کرده بود مردم میکفتند که حرکت کرد در ساعتی که منجم
کفته بود و ظفر یافت و غلبه بهم رسانید بدرستی که

برای محمد صلی الله علیه و آله هرکز منجمی نبود و بعد از
آنحضرت نیز برای ما منجم نبود و حق تعالی فتح کرد برای ما
بلاد کسری و قیصر را ایها الناس توکل کنید بر خدا و وثوق
بر خدا داشته باشید بدرستی که خدا شما را کافیست
از هر که غیر خداست مؤلف کوید که سید ابن طاوس
بعد از آنکه روایت اول را نقل کرده از نهج البلاغه است
کفته است که در کتاب حیوان الجواهر تالیف ابن بابویه
این حدیث را مسند دیده ام و در سند این حدیث جمعی
از رجال داخلند که علمای اهل بیت علیهم السلم بروایت ایشان
عمل نمیکنند و ایضا در میان آن رجال عمر بن سعد علیه اللعنة
که قاتل حضرت امام حسین علیه السلم بوده است داخل
پس چکونه چنین حدیثی معتمد و معتبر باشد و ایضا اکر این حدیث
صحیح باشد لازم آید که حضرت حکم کرده باشد بر کسی از
اصحاب خود باحکام کفار زیرا که فرموده است که منجم

مانند کافر است یا جاری کرده باشد بر او احکام کاهنان
و ساحران را زیرا که در روایت چنین است که منجم مانند
کاهن و ساحر است و تا حال بیان همین است که حضرت
احکام کفار یا احکام کهنه یا سحره را بر آن منجم جاری
ساخته باشد بلکه بهمان جماعت که او در میان ایشان
نیز داخل بود فرمود حرکت کنید با توکل بر خدا پس باید
که این حدیث صحیح نباشد یا تاویلی داشته باشد بعد از آن سید
گفته شواهد بر بطلان معنی ظاهر این حدیث بسیار است
اول آنکه بیقین میدانیم که طلیعهای لشکر خبر میدهند
بقیه اهل لشکر را بر سلامتی از هجوم لشکرها و ایمن گردیدن
از نحوستها و بشارت میدهند بسلامتی و از این لازم
نمی آید که مردم آن طلیعه را که خبر داده اند حمد و شکر
کنند و پروردگار خود را شکر نکنند **دوم** آنکه در ادعیه
بسیار استعاذه واقع شده از اهل کهانت و سحر اگر منجم

نیز

نیز مانند ایشان میبود بایست در ادعیه استعاذه از او
نیز باشد و ما هرگز در ادعیه نیافته ایم این را **سیم** آنکه در
صفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و اگر منجم نیز مانند آنها
میبود بایست که وارد شده باشد که منجم نیز نبود تا اینجا
بود کلام سید علیه الرحمه **و حق اینست** که سخنان او در این
حدیث بی وجه است و افراط کرده است در تعصب
نجوم زیرا که قدح در سند این حدیث صورت ندارد
چه نزد خاصه و عامه این حدیث مشهور است و لهذا
سید رضی رضی الله عنه در نهج البلاغه ایراد کرده
چه داب او اینست که روایات مقبوله الطرفین را
ایراد میکند و سندی که ابن بابویه ذکر کرده است اگرچه
ضعیفست اما میتواند بود که اسناد صحیح نیز داشته
باشد و عمر بن سعد که در سند مذکور است غیر عمر بن
سعد ملعون قاتل آنحضرت است و قراین برین بسیار است

سیم
وارد شده که کاهن و ساحر نبود
صح

وسندا زان قول این غافل شده است و عمر بن سعد ملعون
هرگز از جمله رواة حدیث نبوده و این قسم عقلی از سند
بسیار عجیب است و آنکه گفته است که اگر حدیث صحیح
باشد لازم می آید که حضرت حکم کفار را بر منجم جاری
کرده باشد وجهی ندارد چه این حدیث بر تقدیر صحت
متضمن تشبیه منجم است بکاهن و کاهن بکافر و مجرد
تشبیه لازم نمی آید که در همه احکام مانند کافر باشد
والا بایست که حضرت حکم مرتد را بر او جاری کردانند و امر
بقتل او نمود فی الحال یا بعد از امتناع از توبه نماید و هرگاه
گویند مثلا که زید مانند اسد است زیاده از این فهمیده
نمیشود که شباهتی در بعضی از صفات مانند صفت
شجاعت باشد دارد نه آنکه در واقع اسد است و همه
احکام بر او جاریست و آنکه قیاس نموده است خبر
دادن منجم را بخبرهایی که طلیعه های لشکر میدهند

فساد

فساد آن واضحست زیرا که خبر ایشان و آنچه باز هدایت
مینمایند از امور حتمی نیست و در حقیقت باین راه حسب
که اگر مسبب الاسباب ظفر را مهیا کرداند و مشیت
کامله او تعلق بغلبه یافته باشد و تدبیرات بموقع واقع شود
ظفر خواهیم یافت و آنچه منجم جاهل بامام علیه السلام گفت
درین واقعه نه چنین بود و متضمن تخطیه امام علیه السلام
بود و بطریق قطع گفت که اگر درین ساعت بیرون روی
ظفر نخواهی یافت و آنکه گفته است که اگر منجم مانند کاهن
میبود بایست با آنکه در ادعیه استعاذه از نجوم نیز وارد
شده باشد نیز موجهست زیرا که ضرری از نجوم بکسی
نمیرسد بخلاف کهانت و سحر و لهذا استعاذه از آنها
واقع شده و آنکه گفته است که در وصف حضرت رسول
واقع شده که منجم نبوده است دو وجه دارد اول
آنکه کفار آنحضرت را بسحر و کهانت و شعر نسبت میدادند

چون

لهذا در تکذیب قول ایشان وارد شده است که در چنین بود
و کسی آنحضرت را بنجوم نسبت نداده بود تا وارد شود که منجم
نبود دویم آنکه از احادیث سابقه معلوم شد که علم
نجوم بر وجه حق و کامل در پیش آنحضرت بود و آنحضرت
و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین کما ینبغی
و یلیق عالم بوده اند بنجوم و اعلم اهل زمان خود بوده اند
بنجوم پس چگونه از آنحضرت نفی توان کردن این علم را دویم
شیخ صدوق در کتاب خصال از نضر بن قابوس روایت
کرده است که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه که میفرمود که منجم ملعونست و کاهن
ملعونست و ساحر ملعونست و مغنیه ملعونست
و هر که جا دهد مغنیه را در خانه خود و از کسب او خورد
ملعونست و فرمود که منجم مانند کاهنست و کاهن مانند
ساحر است و ساحر کافر است و کافر در آتش جهنم است

مؤلف گوید

مؤلف گوید که ابن بابویه علیه الرحمه بعد از ذکر این حدیث
گفته که منجم ملعون آن منجمیست که قائل باشد بقدیم بودن
فلک و قائل نباشد بخالقی برای فلک سیم شیخ طبرسی در
کتاب احتجاج از هشام بن الحکم روایت کرده است که گفت
زندیقی از حضرت صادق سؤال کرد و گفت چه میفرمائی
در باب کسی که گمان میکند که این تدبیری که در این عالم است
آن ظاهر میشود تدبیر کواکب سبعه است پس حضرت فرمود
که گروهی که این را میگویند محتاجند بسوی دلیلی بر آنکه
این عالم اکبر و عالم اصغر از تدبیر کواکبها اند که شنا میکنند
در فلک و دور آن مینمایند بنحوی که دوران میکنند و همیشه
در تعب حرکت اند و ایشان را فتوری حاصل نمیشود و سستی
در سیرند و ایشان را وقوفی حاصل نمیگردد پس فرمود که
بدرستی که هر کوکبی از این کواکب که موکلند و مقربند
بمنزله بندگانی اند مامور و منهی پس اگر قدیم و ازلی میبودند

از حالی بحالی متغیر نمیشدند و نیز گفت جعفر صادق
درباب علم نجوم فرموده که آن علمیست که کمست منفعتهای
آن و بسیار است مضرتهای آن زیرا که دفع نمیشود بسبب آن
تقدیرات و اجتناب کرده نمیشود بوسیله آن از محذورات
اگر خبر دهد منجم ببلائی نجات نمیبخشد اورا احتراز از قضا و اگر
خبر دهد منجم بخیری قادر نیست بر تعجیل آن خیر و اگر حادث
شود باو بدی و سوئی ممکن نیست اورا صرف آن سوء و
منجم مضادت میکند با خدا در علمش بآنکه گمان میبرد که رد قضای
خدا را از خلقش منع میکند **چهارم** شیخ صدوق در خصال
از ابی الحسین روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت
صادق علیه السلم که میفرمود که سؤال کرده شد رسول خدا
صلی الله علیه و آله از ساعت یعنی قیامت که چه وقت قائم
میشود فرمود در نزد ایمان بنجوم و تکذیب بقدر الهی
مولف گوید که این حدیث شریف دلالت میکند بر آنکه

اعتقاد بنجوم مستلزم تکذیب بقضا و قدر الهی است **پنجم**
ایضا شیخ صدوق در کتاب خصال از حضرت امام حسین علیه السلم
روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود
از خصلتها و از جمله آنها نظر کردن در نجوم را فرموده
ششم در بصائر الدرجات روایت کرده است
از عبد الصمد بن علی که گفت داخل شد مردی بر حضرت
علی بن الحسین صلوات الله علیهما پس آنحضرت با او گفت
که تو کیستی گفت من منجمم فرمود پس تو عرّافی پس نظر کرد
بجانب او و فرمود آیا میخواهی ترا دلالت کنم بر مردی که
از آن وقت که تو داخل شدی بر ما گذشته است بر چهارده
عالم که هر عالمی سه مرتبه از دنیا بزرگتر است و با وجود
این معنی از جای خود حرکت نکرده است پرسید که آن کیست
فرمود که او منم و اگر خواهی خبر میدهم ترا بآنچه
خورده و آنچه ذخیره کرده در خانه خود **مولف** گوید که

محمد باقر از پدر بزرگوارش امام
زین العابدین از پدرش امام

عراف باعتقاد بعضی از لغویین بمعنی منجمست وطیبی در
شرح مشکوة گفته است که عراف صنفی از کهنه اند
که مال مسروق وکم شده را میشناسند بکلامی یا فعلی
یا حالتی که در مردم مشاهده میکنند و این معنی در حدیث
اظهرست و دلالت میکند بر مذمت نجوم **هفتم**
شیخ فاضل محمد بن علی بن محمد در کتابی که در علم نجوم نوشته
روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام دعائی
که بعد از فراغ از نماز استخاره خوانده میشود و بعضی
از فقرات آن دعا برین مضمونست خداوندا بدرستی
که تو آفریدۀ اقوامی را که پناه میبرند بسوی مطالع کواکب
از برای اوقات حرکتها و سکون خود و تصرفها و عزیمتهای
خود و مرا آفریدۀ که بیزاری میجویم بتو از پناه بردن بسوی
مطالع کواکب و از طلب کردن اختیارات بوسیلۀ آنها
و یقین میدانم که تو مطلع نساخته احدی را بر غیب خود

در مواقع

در مواقع آنها و آسان نکرده برای احدی راه را بسوی
تحصیل افاعیل آنها و انکه تو قادری بر نقل آن کواکب
در مدارات آنها در حرکتهای آنها از عامه و خاصه
بسوی نحوس و از نحوس شامله و مضره بسوی سعود
زیرا که تو محو میفرمائی آنچه را میخواهی و اثبات میکنی و نزد
تست ام الکتاب و زیرا که آنها خلقی اند از مخلوقات تو
و مصنوعی اند از مصنوعات تو و سعادتمند نگردانیدۀ
کسی را که اعتماد کند بر مخلوقی مثل خود و استناد کند اختیار
برای نفس خود و شقی و بدبخت نگردانیدۀ کسی را که اعتماد کند
بر خالقی که تو او یی نیست خداوندی بجز تو وحدک لا شریک لک
تو یکانۀ نیست شریکی برای تو و سؤال میکنم از تو بانچه مالکی تو
او را و قادری بر آن و تو بان مستولی و از آن بی‌نیازی و
بسوی آن محتاج نیستی و بان مبالات نداری از خیری که
جامع سلامتی و عافیت و غنیمت باشد برای بندۀ خود

مؤلف گوید که این دعا دلالت میکند بر آنکه خوب نباشد
رجوع نمودن بنجوم و اعتماد کردن بر سعادت و نحوست
اختیارات منجمین بلکه باید در همه احوال و افعال توکل
و توکل و توسل بر جناب قدس الهی داشتن و اعتقاد این
داشتن که بعد از توکل و توسل اگر نحوستی باشد حق تعالی
آن نحوست را بسعادت مبدل میسازد **هشتم** در کتاب
در المنثور از سمرة بن جندب روایت کرده که او خطبه
خواند پس حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
کرد که آنحضرت فرمود اما بعد بدرستی که جماعتی گمان
میکنند که کسوف آفتاب و خسوف ماه و حرکت کردن
کواکب از مواضع خود از برای موت مردانیست که بسیار
بزرگ باشند از اهل زمین و بدرستی که این جماعت دروغ
میگویند و لیکن اینها آیتی چند اند از آیات الهی که امتحان میکند
حق تعالی باین آیات بندگان خود را تا نظر کنند که حادث میشود

برای دیدن

برای دیدن این آیات از ایشان توبه و انابه **نهم** از صاحب
کتاب مذکور از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است
که آنحضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود مرا
از نظر کردن در نجوم و امر فرمود باسباغ طهور یعنی کامل
ساختن وضو و غسل **دهم** از عباس بن عبد المطلب که
عم حضرت رسول صلی الله علیه و آله است روایت کرده که گفت
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بدرستی که حق تعالی
پاک کرد این زمین را یعنی مکه را از شرک مادام که گمراه نکند
ایشانرا نجوم **یازدهم** از حضرت امام حسن علیه السلام روایت نموده
که فرمود که چون حق تعالی فتح کرد برای پیغمبر خیبر را آنحضرت
طلب کرد کمان خود را و تکیه فرمود بر آن و حمد الهی نمود و یاد
کرد فتح و نصرتی را که حق تعالی باو کرامت فرموده بود و نهی
کرد از خصلتی چند از مهر زناکار و از انگشتر طلا و از میثره
سرخ و از پوشیدن جامه های قسی و از قیمت سگ و از خوردن

گوشت الاغ اهلی و از بیع صرف و فروختن طلا به طلا
و نقره به نقره به زیادتی و از نظر کردن در نجوم و از مکحولی
مولف گوید که میثره بالشی است که از حریر یا دیبا بعمل می
آورده اند و در میان آن پنبه یا پشم پر میکرده اند و راکب
هر گاه بر شتر سوار میشده آنرا بر روی جهاز و زیر پاهای
خود قرار میداده و همچنین بالشی که در میان زین قرار میداده اند
نیز داخلست و گویا نهی از آن بجهت حریر بودن آن باشد
و چون شایع در آن زمان سرخ بوده با آن وصف نشان داده اند و بعضی
نهی را بر کراهت حمل کرده اند و رنگ سرخ را در میثره مکروه
میدانند و قسی باعتقاد بعضی از اهل لغت جامهای کجی است
و نهی در آن محمول بر حرمت است زیرا که کج در حقیقت قسمی
از ابریشم است و حکم حریر دارد و بعضی گفته اند که جامه
بوده است که از کتان و حریر بعمل می آورده اند و از طرف مصر
می آورده اند و بنابر این نهی محمول بر کراهت است و الاغ اهلی

بنابر مشهور حرام گوشت نیست و مکروه است خوردن
گوشت آن و نهی در آن محمول بر کراهت است و قید اهلی بجهت
آنست که حمار وحشی که گورخر باشد گوشت آن مکروه نیست
و مراد از مکحولی که در آخر حدیث واقع است معلوم نیست
و شاید که نوعی خاص از مکحولها باشد که در آن عصر بچشم
میکشیده اند و چون نهیهای دیگر که در این حدیث مذکور شده
بعضی بر کراهت محمولست میتواند بود که نهی از نجوم نیز محمول
بر کراهت باشد والله تعالی یعلم حدیث دوازدهم شیخ ابن بابویه
بسند حسن از عبد الملک بن اعین روایت کرده است که
عرض کردم بخدمت حضرت صادق علیه السلام که من مبتلا
شده ام باین علم نجوم و گاه هست که از پی حاجتی میخواهم
بروم و نظر میکنم بسوی طالع و طالع را بد می بینم پس فسخ
عزیمت میکنم و از پی آن حاجت نمیروم و چون طالع را نیک
می بینم از پی حاجت میروم فرمود که قضا و حکم میکنی گفتم

یعنی علم

بلی فرمود نبوز کتابهای خود را مؤلف گوید که همین حدیث را
راوندی نیز در کتاب دعوات خود ایراد کرده و مخفی نماند
که آنچه حضرت در آخر حدیث پرسید که قضا میکنی چند
احتمال دارد اول آنکه مراد این باشد که احکام آینده را
می نویسی چنانچه منجمان هر سال تقاویم مشتمله بر احکام
سال را مینویسند دویم آنکه مراد این باشد که حکم میکنی
بتاثیر نجوم وطالعها و آنها را مؤثر میدانی یا نه سیم
آنکه مراد از استفسار این باشد که قضای حاجت تو میشود
بعد از رعایت از نجوم یا نه و بنا بر احتمال اول حدیث دلالت
میکند بر مذمت همه منجمان و بر احتمال ثانی مذمت منجمان
که بتاثیر کواکب قائل باشند و بر احتمال ثالث مذمت نجوم
مجملا والله تعالی یعلم شیخ سید ابن طاوس از کتاب کلینی
که در تعبیر رؤیا نوشته روایت کرده است که حضرت امام
جعفر صادق علیه السلم فرمود که قومی میگویند که نجوم صحیح نیست

از رؤیا پس حضرت فرمود که علم نجوم صحیح بود تا وقتی
که آفتاب بر حضرت یوشع و بر حضرت امیر المؤمنین
علیهما السلم برنگردیده بود و چون شمس بر ایشان رد شد
گمراه شدند علمای نجوم مؤلف گوید که این حدیث
شریف متضمن دو امر است اول رد شمس بر حضرت
یوشع علیه السلم و آن چنانچه در بعضی روایات وارد شده
چنانست که چون حضرت یوشع متوجه فتح بلاد بود
و مدینهای شام را فتح کرد بشهر بلقا رسیده مردی را
در آن شهر دید که او را بالق میگفتند و شهر بلقا باو منسوب
بود چون بمقاتله ایشان پرداخت احدی از اهل آن شهر
کشته نمیشدند یوشع از این واقعه غریبه متحیر شد و از
سبب آن سوال کرد گفتند که در این شهر زن منجمی هست
که در برابر آفتاب می ایستد و حساب میکند و مردم این
شهر خود را برابر او عرض مینمایند و هر که اجل او رسیده است

بجنگ حاضر نمیشود چون یوشع بر این معنی آگاه شد دو رکعت
نماز کرد و از خداوند عالمیان سؤال کرد که آفتاب را
تاخیر نماید پس دعای مستجاب شد و حساب آن زن منجم
مختل شد پس آمد آن زن بنزد بالق و گفت هرچه این قوم
از تو مطلبند بایشان بده و با ایشان قتال مکن که ضابطه اکنون هم
حساب از دست من بدر رفته است بالق با او گفت پس
تو بر اسبی سوار شو و از میان ما بیرون رو که ما بغیر
جنگ و قتال کاری نمیکنیم چون او از میان ایشان بیرون
رفت آتش محاربه فیما بین طرفین مشتعل گردید پس ایشان
مضطر شدند و طلب صلح کردند و یوشع علیه السلم گفت
تا آن زن منجم را بما ندهید ما با شما صلح نمیکنیم بالق دردادن
او مضایقه نمود زن منجم گفت مرا باو بده و مضایقه
مکن پس او را بیوشع دادند و صلح کردند چون زن بنزد
یوشع آمد گفت آیا در آنچه بصاحب تو یعنی موسی علیه السلم

وحی رسیده است قتل زنان هست یوشع گفت نه
زن گفت آیا مرا بدین خود دعوت نمیکنی یوشع گفت بلی
دعوت میکنم زن گفت من داخل شدم در دین تو و در بعضی
روایات عامه و خاصه مذکور است که بعد از آنکه یوشع
با ایشان جنگ کرد و نزدیک شد که بر ایشان غالب شود و آفتاب غروب کرده
پس یوشع دعا کرد تا حق تعالی بقدرت کامله خود آفتاب
بر گردانید تا ایشان غالب شدند و آفتاب فرو رفت
دویم رد شمس بر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه
علیه و آن بنا بر روایات بسیار دو مرتبه واقع شده یک
مرتبه در حیات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در مدینه
در مسجد فضیخ و یک مرتبه بعد از وفات آنحضرت در حله
در مسجد شمس و مخفی نماند که عامه و خاصه روایت کرده اند
از عبد الله بن عباس که آفتاب بر نگشت مگر برای سه
کس یوشع و سلیمان و علی بن ابی طالب علیهم السلم و ابن بابویه

در کتاب من لا یحضره الفقیه بسند صحیح از زراره و فضیل
ابن یسار روایت کرده است که ایشان از امام محمد باقر ع
پرسیدند از تفسیر قول حق تعالی اِنَّ الصَّلوٰةَ کانَتْ عَلَی
المؤمنین کتاباً موقوتاً که ترجمه لفظش اینست که بدرستی
که نماز بود بر مومنان واجب کرده شده و وقت آن
معین کرده حضرت فرمود که موقوت بمعنی مفروض
و واجبست و مراد آن نیست که اگر وقت بدر رود یا اختیار
یا وقت فضیلت بگذرد مطلقا و بعد از آن نماز ادا کند
باطل باشد و اگر چنین میبود میبایست سلیمان بن داود هلاک
شود که نماز او ترک شد تا وقت بدر رفت ولیکن هرگاه نماز را
ترک شد فراموش کند هر وقت که بیاد او می آید بجا می آورد
پس ابن بابویه بعد از نقل این حدیث گفته است که جاهلان
اهل سنت میگویند که حضرت سلیمان علیه السلام روزی
مشغول بعرض اسبان گردید تا آفتاب پنهان شد در حجاب

پس امر کرد

پس امر کرد که اسبان را بر گردانیدند و آنها را گردن زد و
پی کرد و گفت این اسبان مرا از یاد پروردگار خود مشغول
کردند و چنان نیست که ایشان میگویند زیرا که اسبان را گناهی
نبود که آنها گردن بزند و پی کند زیرا که آنها خود نیامده بودند
که آنحضرت را مشغول کرده باشند بلکه ایشان را بجبر آورده بودند
و حال آنکه حیوانی چند بودند و مکلف نبودند و آنچه صحیح است
در این باب آنست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه منقول است که روزی سلیمان علیه السلام مشغول دیدن
اسبان گردید در طرف پیشین تا آفتاب در حجاب پنهان شد
پس خطاب نمود بملائکه که برگردانید آفتاب را بر من تا نماز را
در وقت خود بجا آورم پس برگردانیدند ملائکه آفتاب را برو
آنحضرت ساقها و گردن خود را مسح کرد و امر کرد اصحابش را
که نماز از آنها نیز فوت شده بود که ساقها و گردن خود را
مسح کنند و وضوی ایشان برای نماز چنین بود پس حضرت

ونماز کرد وچون از نماز فارغ شد آفتاب غروب کرد و
ستارها ظاهر گردید واینست مراد حق تعالی از آنکه
فرموده است فطفق مسحا بالسوق والاعناق واحادیث
درباب رد شمس بر حضرت سلیمان علیه السلم بسیار است وما
در این رساله اکتفا بهمین نمودیم وچون در احادیث بسیار
وارد شده که آنچه در امم سابقه واقع شده است در این امت نیز
مثل آن واقع میشود لهذا چنانچه در بنی اسرائیل دو مرتبه
آفتاب برگشت یکمرتبه برای یوشع وصی موسی علیهما السلم
ویکمرتبه برای سلیمان علیه السلم همچنین در این امت دو مرتبه
آفتاب برگشت از برای حضرت امیر المومنین علیه السلم وآنکه
حضرت صادق علیه السلم اکتفا برد شمس بر حضرت یوشع و
حضرت امیر المومنین علیهما السلم نموده ممکنست که بنابر آن
باشد که رد شمس بر سلیمان چون از ظاهر قرآن معلوم میشد
وبر همه کس معلوم وظاهر بود احتیاج بذکر نداشت بخلاف

رد شمس بر یوشع وامیر مومنان چون ظاهر از قرآن مفهوم
نمیشد لهذا حضرت ایشان بآن فرمود واز این حدیث ظاهر
میشود که رد شمس منشا اختلاف احوال واوضاع حرکات
شمس شده وعمده احکام نجومی بر اوضاع شمس مترتب است
پس بعد از این اختلاف ضوابط وقواعد ایشان مختل وغیر
مضبوط خواهد بود والله تعالی یعلم **باب دهم**

دربیان احادیثی که دلالت میکند بر جواز رجوع کردن
بعلم نجوم ودر این باب چند حدیث ایراد میشود **اول**
سید ابن طاوس روایت کرده از کتاب تجمل که او از حضرت
صادق علیه السلم روایت کرده است که آنحضرت جماعتی
نوبخت را محض ساخته در علم نجوم وایشان سوال کرده
بودند ومکرر پرسیده بودند وآنحضرت رخصت داده
بود وبیان فرموده بود جایز بودن ومباح بودن نظر
در نجوم را **دویم** ایضا سید از کتاب مذکور روایت

کرده که محمد و هرون پسران ابو سهل نوشتند بخدمت
حضرت صادق علیه السلم که پدر ما و جد ما نظر میکردند
در علم نجوم آیا حلالست نظر کردن در آن فرمود بلی سیم
ایضا روایت کرده از کتاب مذکور که محمد و هرون نوشتند
بخدمت آنحضرت که ما فرزندان نوبخت منجمیم و ما
بخدمت نوشته بودیم که آیا حلالست نظر کردن در نجوم
و تو در جواب نوشته بودی بلی و منجمان اختلاف کرده اند
در باب فلک بعضی میگویند که فلک در آن ستارها میباشند
و آفتاب و ماه با آسمان آویخته اند و فلک در باین آسمانست
و فلک دور میفرماید کواکب و آفتاب و ماه را و آسمان
حرکت نمیکند و نمیکرده و میگویند دوران فلک در تحت
زمینست و آفتاب دوران میکند با افلاک در تحت
زمین و غایب میشود در مغرب در تحت زمین و
طلوع میکند در صبح از مشرق پس حضرت در جواب

نوشتند

نوشتند بلی مادام که از توحید بیرون نرود مؤلف
گوید که متن این حدیث تشویش عظیمی دارد و متضمن
چند امرست امر اول سؤال او از آنچه بعضی از منجمین
میگویند و این دو احتمال دارد اول آنکه مراد این باشد
که آسمانها بر دو قسمند بعضی مکوکب که ستارها در آنها
میباشند خواه سیارات مانند افلاک سبعه و خواه
ثوابت مانند فلک هشتم که آنرا فلک ثوابت و فلک البروج
مینامند و همگی این آسمانهای مکوکب را افلاک مینامند
و بعضی غیر مکوکب که ستاره در آن نیست و آنرا سماء مینامند
و سماء بحسب ترتیب فوق افلاکست و افلاک همگی حرکت
نمیکند و پوشیده نماند که این معنی مخالف مشهور میان
ریاضیین است چه ایشان فلک و سماء را مترادف میدانند
و هفت فلک برای کواکب سبعه قائل شده اند که آن
افلاک کواکب سبعه را بحرکتهای خاص حرکت میدهند

ویکفلك برای فلك سایر کواکب ثابته ثابت کرده اند
که تحریك میکند ثوابت را بحرکات بطیئه و فلك دیگر
محیط باین افلاك ثمانیه قائلند که آنرا فلك الافلاك
مینامند چون محیط بهمه افلاکست و فلك اطلس نیز میگویند
چون خالی از کواکبست مانند اطلس که خالی از نقوشات
و حرکت سریعهٔ یومیه که کواکب میکنند بگمان ایشان
مستند باین فلکست و بعضی این افلاك تسعه دیگر
فلکی و سمائی قائل نیستند نه متحرك و نه ساکن و این قول
غریب که سائل ببعضی از منجمین اسناد داده در کتب نجومیه
مذکور نیست و کسی از علما باین قائل نشده است و لکن
قاضی ابو الفتح کراجکی علیه الرحمه در کتاب کنز الفواید گفته
بنا نکه ارض بر هیئت کره است و هوا از همه اطراف بان
احاطه کرده است و افلاك بهمه آنها احاطه کرده اند احاطه
بر نهج استدارت و این افلاك طبقاتی چند اند بعضی محیط

ببعض

ببعضی و بعضی از ین افلاك افلاك سبعه است که مخصوصند
بنیرین و کواکب خمسه متحیره و نیرین شمس و قمر است
و خمسه متحیره زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد است
و برای هر یك از اینها فلکیست مختص بآن و این افلاك سبعه
و فلك زحل بالاتر از همه است و فلك قمر اقرب از همه است
بزمین و فلك شمس در وسط این افلاك واقع شده است
و در تحت فلك زحل فلك مشتریست بعد از آن مریخ و فوق
قمر فلك عطارد است بعد از آن فلك زهره و باین افلاك
سبعه احاطه کرده است فلك کواکب ثابته و این کواکبیست
که دیده میشود در آسمان غیر آن کواکب که مذکور شد
بعد از آن فلك محیط اعظمست که جمیع این افلاك را حرکت میدهد
بعد از ان سموات سبع است که محیطند باین افلاك و این
سموات سبع مسکنهای ملائکه اند و ساکن آن جماعتی
از انبیا و حجج که حق تعالی ایشانرا باسمان بالا برده و مخفی نماند

که قول کراجکی قریبست بآن قول غریب و مخالفتی بآن
ندارد و ممکن است بجهة انکه در آن قول فلک الافلاک مذکور
نیست و شاید که حرکت سریعه یومیه بنا بر این قول
مستند باشد بمجموع افلاک ثمانیه چنانچه ملا قطب
الدین علامه در کتاب تحفه احتمال داده است **احتمال دوم**
انکه مراد این باشد که بعضی میگویند که کواکب در افلاک محیط شد
و افلاک در تحت آسمان نهم و حرکات کواکب مستند است
بحرکات افلاک انها و حرکت آسمان نهم و طلوع و طلوع و
غروب شمس و سایر کواکب باعتبار دوران انهاست تبعیت
فلک نه باعتبار حرکات کواکب بدون حرکات افلاک چنانچه
جماعتی قایل شده اند و میگویند که کواکب در افلاک شناخت
و شنا میکنند مانند ماهیان در دریا و مخفی نماند که این
وجه دویم اظهر است چه بعید است که هرگاه مراد حق
اول باشد حضرت آن را رد نفرماید با انکه آن قول باغراست

مخالف

مخالف ظواهر آیات و بسیاری از روایاتست والله تعالی
نعلم **امر دویم** جواب امام علیه السلام و مراد اینست که
قایل شدن بانچه گفتی از اوضاع افلاک و کواکب جایزاست
مادام که منتهی نشود بقول بتأثیر اوضاع کواکب و ازین
جواب ظاهر میشود که علامت دانستن آنها قصوری
ندارد چنانچه بعد ازین تفصیل مذکور خواهد شد
چهارم کلینی علیه الرحمه روایت کرده است از عبد الرحمن
ابن سیابه که گفت عرض کردم بخدمت حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه که فدای تو شوم بدرستی که
مردم با سنیان میگویند که حلال نیست نظر کردن در
نجوم و علم نجوم خوش می آید مرا اگر ضرر بدین من دارد
مرا حاجتی نیست بچیزی که ضرر بدین من داشته باشد
و اگر ضرر بدین من ندارد بخدا سوگند که من دوست
میدارم نجوم را و دوست میدارم نظر کردن در نجوم را

فرمود که نیست چنین که میگویند بلکه ضرر ندارد بدن
تو پس فرمود شما نظر میکنید در چیزی از نجوم که بسیار آنرا
نمی یابید و اندکی از آن نفع نمیبرید شما حساب میکنید طالع
قمر بعد از آن فرمود آیا میدانی که چه مقدار است میان
مشتری و زهره از دقیقه گفتم نه والله فرمود میدانی
چه مقدار است میان آفتاب و سکینه از دقیقه گفتم نه
بخدا قسم که نشنیده ام آنرا از احدی از منجمان فرمود آیا
میدانی چه مقدار است میان سکینه و لوح محفوظ
از دقیقه گفتم نه نشنیده ام آنرا از منجمی فرمود ما بین هر یک
از اینها تا دیگری شصت دقیقه یا هفتاد دقیقه است
پس فرمود ای عبد الرحمن این حسابیست که اگر کسی داند
این حساب را و حساب درست کند میداند آن نی را که
در وسط نیستان واقعست و میداند عدد نیها که در جانب
راست آن نی واقعست و عدد نیها که در جنب روی آن نی

واقعست

واقعست تا عددی که بحقیقت میماند بر او از نیهای نیستان
یکی از آنها مؤلف گوید که از آنچه حضرت فرمود که شما حساب
میکنید بر طالع قمر مفهوم میشود که منجمان آن عصر مدار احکام
ایشان بر حرکات قمر و اوضاع آن بوده است و چیزی از حرکات
شمس و اوضاع آن و سایر کواکب نداشته اند یا آنکه احکام
از آنها استنباط نمیکرده اند و مخفی نماند که این حدیث در
غایت اعتبار است و سید ابن طاوس نیز این حدیث را نقل
کرده و گفته است که جمعی کثیر از اصحاب ما در مصنفات
و اصول خود روایت کرده اند و دلالت میکند بر حقیت
علم نجوم و جواز نظر کردن در نجوم و ایضا دلالت میکند
بر آنکه منجمان آن عصر بلکه منجمان همه اعصار بهره قلیلی از این
علم داشته اند و معرفت تمام در این علم برای غیر انبیا و اوصیا
حاصل نیست نجم سید ابن طاوس از کتاب الانبیاء
والاوصیاء که تالیف محمد بن علی است نقل کرده که او روایت

کرده است که شخصی آمد بخدمت حضرت امام زین العابدین ع
وجمعی از اصحاب آنحضرت نیز در خدمت آنحضرت حاضر
بودند پس حضرت فرمود که کیست این مرد خود گفت من
منجم وقایف وعرافم پس حضرت نظر کرد باو وفرمود آیا
دلالت وراه نمایی کنم ترا بآنچه خورده وآنچه ذخیره کرده
در خانه خود گفت خبر ده مرا فرمود که امروز خبیصی خورده
یعنی شوربا وآنچه ذخیره داری در خانه خود بیست اشرفی است
واز جمله آنها سه اشرفی تمام وزن است آن شخص چون این را شنید
گفت شهادت میدهم که تو بی حجت عظیم ومثل اعلی وکلمه
تقوی پس حضرت باو فرمود که تو نیز صدیقی که حق تعالی
امتحان کرده است دلترا بایمان وثابت گردانیده است
مولف گوید که سید ابن طاوس باین حدیث استدلال
کرده است بر مدح نجوم وجواز رجوع کردن بعلم نجوم
وحق اینست که این استدلال محل تامل است چه مدح

امام علیه السلم ممکنست که بجهة ایمان آوردن او باشد
ومیتواند بود که او مومن بوده باشد ولیکن آنحضرت
اورا باخلاص واعمال صالحه واخلاص حسنه میشناخته
باشد واز این جهة اورا مدح فرموده باشد نه از جهة علم
نجوم وموید این معنیست آنکه علم قیافه باتفاق حرامست
واو خود را بآن علم نسبت داد وهمچنین عراف نیز که
عراف در لغت بمعنی کاهن آمده است وبعضی از لغویین
بمعنی منجم گفته اند وظاهر سیاق این حدیث اینست که در
اینجا بمعنی کاهن باشد وعلم کهانت نیز باتفاق حرامست و
مخفی نماند که مراد از آن شخص که چهار هزار عالم را طی کرده است
امام حد ذات اقدس امام علیه السلم است ششم زمخشری
در کتاب ربیع الابرار از حضرت امیر المومنین علیه السلم
روایت کرده است که فرمود که هر که اقتباس کند علمی
از علم نجوم را از حاملان قران زیاده میشود یقین وایمان

او پس بخواند آنحضرت این آیه را ان فی اختلاف اللیل و
والنهار لآیات لاولی الالباب الذین یذکرون الله
قیاما وقعودا وعلی جنوبهم ویتفکرون فی خلق السموات
والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب
النار یعنی بدرستی که در اختلاف شب و روز هر آینه
علامتهاست برای صاحبان عقول آن گروهی که یاد میکنند
خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهای خود خوابیده
و تفکر میکنند در خلق آسمانها و زمین در حالتی که میگویند
پروردگار ما نیافریدی اینرا باطل منزهی تو پس نگاهدار
ما را از عذاب جهنم **باب یازدهم** در بیان
بعضی از مسائل و احکام نجومی که ائمه علیهم السلم با آنها اخبار
نموده اند و درین باب چند حدیث ایراد مینمود **اول**
کلینی علیه الرحمه از ابو عبدالله مدائنی روایت کرده است
که حضرت صادق علیه السلم فرمود که بدرستی که حق تعالی

خلق

ستاره م

خلق کرده است کوکبی را در آسمان هفتم و آفریده است آنرا
از آب سرد و خلق کرده است شش کوکب باقی از ستارها را
از آتش گرم و آن کوکب ستاره پیغمبران و اوصیای ایشانست
و آن امیر المؤمنین علیه السلم است و امر میکند بخروج از دنیا
و زهد در دنیا و امر میکند بنشستن بر خاک و سر گذاشتن
بر خشت و پوشیدن جامه خشن و درشت و خوردن
نان تنها یا طعام غیر لذیذ و خلق نکرده است حق تعالی ستاره
که نزدیکتر باشد بحق تعالی از آن **مؤلف** گوید که سید ابن
طاوس همین روایت را ذکر کرده و در روایت و اسم آن کوکب
که زحل باشد مذکور است و این حدیث دلالت میکند
بر سعادت زحل نه نحوست آنچنانچه مشهور میان منجمانست
و مراد از امر بخروج و غیر ذلک اینست که زحل باعتبار تعلقی
خاص که بشخصی داشته باشد مثل بودن در درجه طالع او یا
امثال آن علامتی خواهد بود برای آنشخص بر بودن او بر

احوال یا گوییم که تاثیر زحل وسایر کواکب دو منسوبین با آن
محذوری ندارد چنانچه آفتاب بی شبهه باعتبار بعضی
از کیفیات تاثیرات در عالم کون وفساد مثل تربیت حیوانات میکند
ونباتات ومعادن وازین معنی لازم نمی آید که زحل را
قصدی وشعوری چه امثال این تاثیرات در جمادات نیز
موجود است چون سوختن آتش وتر ساختن آب
وامثال آنها ومخفی نماند که این نوع از تاثیرات موجب
نقصی در آنجناب نمیشود چنانچه غذاها که آدمی موجود
مورث نشو ونما وقوت عبادت وتحصیل اوصاف
حسنه میگردد وموجب نقص آن شخص معتقد نیست
پس چنانچه آفتاب مثلا معد ماده یا قوت میشود برای
فیضان صورت یا قوتی وتربیت آن مینماید اگر کوکبی معد
شخصی باشد جهت تحصیل صفات حمیده باعث نقص آن
شخص نخواهد بود وعالم اسباب را امثال اینها خالی نیست

والله تعالی هو المسبب للاسباب **دویم** سید ابن
طاوس روایت نموده از کتاب الدلایل محمد بن ابراهیم نعمانی
که روایت کرده است باسناد خود از ابن ذو العلمین که گفت
من ایستاده بودم در برابر ذو الریاستین در خراسان در
مجلس مامون وحضرت امام رضا علیه السلام حاضر بود پس
مذکور شد حرف لیل ونهار وآنکه کدام یک از آنها پیشتر
مخلوق شده اند وحضار مجلس درین باب خوض کرده اند
واختلاف نموده اند پس ذو الریاستین از آنحضرت این مسئله را
پرسید حضرت فرمود که میخواهی جواب بگویم ترا از کتاب
خدا یا از حسابی که در دست داری گفت اول جواب بفرما
بطریق حساب فرمود آیا نمیگویند منجمان که طالع دنیا
سرطان است وهمگی کواکب در شرف خود بوده اند
گفت بلی فرمود پس زحل در میزان بوده است ومشتری
در سرطان ومریخ در جدی وزهره در حوت وقمر

در ثور و شمس در وسط السماء در حمل بوده است و این
وضع واقع نمیشود مگر در روز ذو القرنین گفت بلی
راست فرمودی اکنون در کتاب خدا جواب بفرما فرمود
که حق تعالی میفرماید لا الشمس ینبغی لها ان تدرک
القمر و لا اللیل سابق النهار یعنی نه آفتاب سزاوار است
آنرا که دریابد و نه شب پیشی گیرنده است روز را پس
معلوم شد که روز مقدم است در آفرینش بر شب مؤلف
گوید که سید همین روایت را از کتاب واحده ابن جمهور
قمی روایت کرده است با ادنی تغییری و در روایت او
چنین است که حضرت در جواب فرمود که بدرستی که
حق تعالی نهار را پیش از لیل آفریده است و ضوء را پیش از
ظلمت خلق کرده و بعد از آن استدلال فرمود بنظر تو نجوم
و بآیه کریمه سیم کلینی علیه الرحمة بسند حسن از سلیمان
ابن خالد روایت کرده است که گفت سؤال کردم از حضرت

امام جعفر صادق صلوات الله علیه از گرما و سرما که از
چه چیز ناشی میشوند فرمود ای ابو ایوب بدرستی که مریخ
کوکب حار است و زحل کوکب بارد است پس هرگاه
شروع کند مریخ در ارتفاع شروع میکند زحل در انحطاط
و این در فصل بهار است و پیوسته چنین است که هر چند
مریخ یک درجه بلند میشود زحل یک درجه پست میشود
و این تناظر مستمر است در عرض مدت سه ماه تا آنکه
مریخ بغایت ارتفاع و زحل بنهایت انحطاط برسد پس
جلوه میکند در این وقت مریخ و باین سبب گرما اشتداد
میکند و چون آخر تابستان و اول پاییز میشود شروع
میکند زحل در ارتفاع و مریخ در انحطاط و پیوسته
برین وتیره میباشد و هر چند زحل یک درجه بلند
میشود مریخ یک درجه پست میگردد تا بحدی که
مریخ بغایت هبوط و زحل بنهایت برسد پس جلوه میکند

ماه رام

ارتفاع مر

درین حالت زحل واین در اول زمستان واخر پاییز است
باین سبب سرما بنهایت میرسد وهر چند این بلند می شود
آن پست میکردد وهر چند آن پست میشود این بلند
میکردد واکر در تابستان روزی سردی در هوا بهم رسد آن
سردی از ماهیت واکر در زمستان روزی کرمی در هوا
بدید آید آن کرمی از آفتابست بعینت تقدیر وتدبیر خداوند
عزیز علیم ومن بنده پروردکار عالمیانم مؤلف
کوید که این حدیث معتبر دلالت دارد بر انکه سماوات را نیز
دخلی در سفلیات باشد وحار بودن مریخ وبارد بودن
زحل که درین حدیث مذکور است موید آنچیزیست که منجمان
میکویند که شمس ومریخ حار ویابس اند وزحل بارد ویابس
وقمر بارد ورطب ومخفی نماند که ارتفاع وانحطاط
مریخ وزحل بنحوی که در حدیث وارد شده موافقت با
قواعد ریاضی ندارد چه ازین حدیث مستفاد میکردد

که حرکت

که حرکت خاصه شمس باشد در ارتفاع وانخفاض بحسب
فصول اربعه وزحل برخلاف آن باشد واین هر دو خلاف
آنچیزیست که ایشان تصریح کرده اند ودر آن رصدها دعوی ضبط
نموده اند واکر ضوابط وقواعد ایشان صحیح وثابت باشد
میتوان کفت که ارتفاع وانخفاض در کلام امام علیه السلام
کنایه از حسن حال وسوء حال باشد ومراد این باشد که
مریخ وشمس اقتضا میکنند برودت هوا را وچون شمس در دور
آفاق مائله شمالیه هر چند ارتفاعش زیاده میشود
حرارت هوا بسبب قرب آن از سمت الراس شدید می شود
وچون شروع میکند بانحطاط واز سمت الراس دور
میشود حرارت هوا کم میشود پس در شش ماه اول
سال حال مریخ قوی میکردد واثر آن بسبب معاونت
شمس ظهور بهم میرساند پس مریخ وشمس هر دو سبب
کرمی هوا میکردند ودر شش ماه آخر سال حال زحل

مریخ موافق باشد با حرکت
خاصه شمس ومریخ
نیز باشد

زحل قوی میگردد و اثر آن بوسیله معاونت قمر و ضعف
ممانعت شمس ظهور بهم میرساند پس زحل و قمر هردو
سبب سردی هوا میگردند و بالجمله در فصل بهار و تابستان
زحل و قمر قاصرند از ممانعت مریخ و شمس در ظهور
تاثیر حرارت ایشان و اگر احیاناً سردی در هوا ظاهر
شود از جانب قمر خواهد بود چه زحل قاصر است از
مقاومت آن دو کوکب و در فصل پاییز و زمستان
مریخ و شمس قاصرند از ممانعت زحل و قمر در ظهور
تاثیر برودت ایشان و اگر احیاناً گرمی در هوا ظاهر شود
از جانب شمس خواهد بود چه مریخ قاصر است از
مقاومت زحل و قمر اگر گویند که قمر چون میتواند بود ممانعت
کرد شمس و مریخ را و بر تقدیر امکان ممانعت چرا ممانعت
آن دائمی نیست و احیاناً واقع میشود و همچنین حال ممانعت
شمس در حالت انحطاط نسبت بقمر و مریخ گوییم که شاید که

وضع

وضع قمر نسبت بکواکب دیگر یا وقوع آن در بعضی بروج
و درجات منشا قوت آن شود بحدی که ممانعت فی الجمله
تواند کرد و همچنین حال شمس هرچند در حالت انحطاط
باشد و بنابر آنچه گفتیم از این حدیث شریف استنتاج این
میشود که اوضاع کواکب را تاثیر مدخلی در احوال عالم سفلی
می باشد والله تعالی یعلم **فائده** بدانکه اختلافی که در هوا
ظاهر میگردد بحسب گرمی و سردی چنانچه علمای ریاضی
و اهل تنجیم گفته اند سبب آن بر دو قسمت یا ارضی یا
سماوی **قسم اول** یعنی آنکه سبب ارضی باشد
و آن بچند وجه میتواند بود **اول** آنکه بلدی در کنار
دریا واقع باشد که بخار آن سبب گرمی هوای آن بلد گردد
دوم آنکه کوهی در شمال آن واقع باشد که منع کند
ریح شمال بارد رطب را از دخول در آن بلد و حبس کند
ریح جنوب حار را و سبب سخونت هوای بلد گردد

سیم انکه بلد از مواضع مرتفعه باشد که در رؤس جبال
خصوصا جبال شاهقه میباشند که هوای آنها بسبب
کثرت ریاح وقوت تبرید ابخره مائیه بجهة کمی انعکاس
اشعه برودت میکند چهارم یعنی انکه سبب آن
سماوی باشد یا سبب شمس است بانفرادها یا کوکب دیگر با
با کوکب دیگر یا بانفراده یا سبب آن طوالع است یا سهام و این
اسباب سماوی بر چهار نوع باشد نوع اول آنکه سبب
آن شمس باشد بانفرادها و بیان آن بعد از تمهید مقدمه است
و آن مقدمه اینست که هرچند آفتاب بسمت الراس
بلده نزدیکتر میگردد و حدت زاویه انعکاس اشعه زیاده
میشود و تاثیر حرارت شمس اقوی واشد میگردد و چون
ازین مقدمه معلوم شد گوئیم که چون شمس پیوسته
ملازم منطقة البروج است و آنرا عرضی نیست چنانچه
در علم هیئت ثابت شده پس اوضاع آن نسبت بسکان

خط استوا چندان اختلاف بهم نمیرساند زیرا که
آفتاب چون در اعتدال ربیعی یا در اعتدال خریفی باشد سمت
رؤس اهل آن بلد می باشد هرگاه در اعتدال ربیعی یا
در اعتدال خریفی باشد یا قریب بمسامت هرگاه بر
گذرد از اعتدالین تا حین رسیدن آن بانقلاب صیفی
یا بانقلاب شتوی و چون بانقلابین رسد نهایت بعد
آن از رؤس اهل آن بقدر غایت میل کلی خواهد بود که موافق زیج جدید
بیست و سه درجه و نصف است پس فصول سال در
نزد سکان خط استوا هشت باشد زیرا که چون شمس
بنقطه اعتدال ربیعی رسد و مسامت رؤس ایشان
شود تابستان بدید آید و هرگاه بقدر یک برج و نصف
بگذرد و فی الجملة بعدی از سمت الراس ایشان بهم رساند
پاییز ظاهر شود و چون باول سرطان که انقلاب صیفی است
رسد و نهایت بعد از سمت الراس ایشان بهم رساند

زمستان پدید آید و هرگاه یکبرج و نصف از آن بگذرد
و فی الجمله بعدی بهم رساند بهار پدید آید و چون بنقطهٔ
اعتدال خریفی رسد و باز مسامت راس ایشان شود تابستان
ظاهر شود و هرگاه یکبرج و نصف بگذرد باز پاییز پدید
آید و چون بجدی که انقلاب شتوی است برسد باز زمستان
ظاهر شود و هرگاه یکبرج و نصف بگذرد باز بهار پدید آید
و این فصول ثمانیه با یکدیگر متقارب خواهند بود زیرا
که بعد شمس از سر ایشان زیاده از میل کلی نمیشود و لهذا
هوای آن بلد با اعتدال قریب است و گویند که بحسب هوا
اعدل بقاع ارض است و از اینجاست که شیخ ابو علی در قانون
حکم کرده است که سکان خط استوا اعدل اصناف انسان اند
و امام فخر رازی درین مقام بر شیخ ابحاث بسیار کرده است
و محقق طوسی قدس سره القدوسی محاکمه فیما بین شیخ و امام
کرده است اینست حال خط استوا و اما آفاق مایله هرگاه

شمس

شمس بسمت الراس آن بلاد نزدیک شود و آن وقتیست که
آفتاب در شمال معدل النهار باشد مانند آنکه در سرطان
باشد در بلاد شمالیه حرارت در هوا ظاهر شود و تابستان
پدید آید و چون دور شود از سمت الراس و آن وقتی است
که آفتاب در جنوب معدل باشد مانند آنکه در برج جدی
باشد در بلاد شمالیه برودت در هوا پدید آید و زمستان
ظاهر شود و گاهی بین بین و بحد توسط باشد و آن وقتی است
که در احدی از اعتدالین که عبارت از نقطه تقاطع معدل
با منطقة البروج است مانند حمل و میزان باشد پس هوا
با اعتدال گردد اگر حمل باشد فصل بهار خواهد بود و اگر
میزان باشد فصل پاییز خواهد بود پس فصول سنه لاجرم نزد
ایشان چهار خواهد بود **نوع دوم** اتصالات کواکب است
که احکامیین تجربه نموده و در کتب خود ثبت و ضبط
نموده اند و بعضی از آنها را دلیل گرما و سخونت هوا

وبعضی را دلیل سرما و برودت هوا و بعضی را دلیل
باران و بعضی را دلیل باد و رعد میباشد چنانچه بعضی
از ایشان درین بیت برمز اشان بآنها نموده است
بیاور دید و دل باد و رعد و ثر سرما چنانکه مهر
مطر و سل سحاب و مخ گرما پس هر کلمه که درین بیت
برمز داشتن هر یک مشتملست بر دو حرف و هر حرفی
نشان کوکبی است مثلا بد باد دلیل مشتری و دال نشان
عطارد است و مراد اینست که هرگاه مشتری با عطارد
نظری داشته باشد هر گونه نظری باشد خصوصاً نظر
عداوت دلیل باد و رعد است و همچنین دال که نظر عطارد
و زحلست نیز دلیل باد و رعد است و ثر که اشان
بنظر زحل و قمر است دلیل سردی هواست و مهر که اشان
بنظر شمس و مریخست دلیل بارانست و سل که اشان
بنظر شمس و زحل است دلیل حدوث ابر و سحابست

ومریخ

ومریخ که اشان بنظر مشتری و مریخست دلیل گرم شدن
هواست و باید دانست که بروج دوازده گانه در نزد
منجمان مختلفند در طبیعت چنانچه حمل و اسد و قوس ناریت
و جوزا و میزان و دلو هوایی و سرطان و عقرب و حوت
مایی و ثور و سنبله و جدی خاکی پس نظری که دلالت
بر حکمی کند اگر در برج مناسب آن حکم باشد باعتقاد ایشان
در دلالت اقوی خواهد بود وایضا از جمله نظرها که
دلالت قوی بر باران دارد بزعم ایشان فتح الباب است و
وآن باصطلاح ایشان نظر کواکبی را گویند که بیوت ایشان
در مقابل یکدیگر باشد و مقابل آنست که در میان برج
در برج هفتم واقع شده باشد و شش برج در میان مقابلین
فاصله باشد و توضیح این معنی آنست که بهر یک از کواکب خمسه
متحیره دو برج داده بر نسبت آن کوکب مسمی ساخته اند
چنانچه حمل و عقرب را بیت مریخ قرار داده اند و قوس

وحوت راست مشتری وجدی و دلو راست زحل
وثور و میزان راست زهره وجوزا و سنبله راست
عطارد و برای هر یک از نیرین یکبیت قرار داده اند وبیت
شمس را اسد میدانند و بیت قمر را سرطان هرگاه این معنی
معلوم شد گوییم که نظر کواکبی که بعد میان دو خانه ایشان
شش برج و بعبارت اخری صد و هشتاد درجه باشد
از فتح الباب می نامند مثل نظر شمس و زحل زیرا که از اول
اسد که بیت شمس است تا اول دلو که بیت دوم زحل است
شش برج فاصله است و مثل عطارد و مشتری و زهره
و مریخ و زحل و قمر و باین معنی اشارت است آنچه گفته اند
حکم باران اگر کنی بصواب ۰ سکندری و هکذا است فتح الباب
واعلم باید دانست که نوع ثانی بحسب دلالت اقوی است
ازین نوع و این نوع معارضه با نوع سابق نمیتواند کرد
اگرچه بسبب دلالت قوی باشد و لهذا استادان این

صناعت

صناعت تصریح کرده اند بانکه این ادله اگر مصادف
مقتضی فصل باشد بغایت قوی خواهد بود و مدلول علیه
کما ینبغی جلوه بروز خواهد نمود چه در صورت اجتماع
دو دلیل لازم آید و اگر مخالف مقتضی فصل باشد مدلول
علیه آن بر وجه کمال ظهور میسر نباشد اگرچه دلایل بسیار
ازین نوع جمع شود مثلا در فصل تابستان اگر هم نظرات
زحل و قمر که ممکن الوقوع است جمع شود دلیل سردی هوا
بحدی که یخ بسته شود نخواهد بود بلکه هوا نسبت بمقتضی
فصل فی الجمله سردتر گردد و همچنین حال در دلایل دیگر
و مخفی نماند که دلالت این دلایل در صورتیست که معارضی
اقوی یا مساوی نبوده باشد که اگر معارض اقوی رخ نماید
مقتضی آن دلیل معارض واقع شود و اگر معارض مساوی
روی دهد مقتضی هیچیک از دلیل و معارض بعمل نیاید و
از اینجا معلوم شود که اگر ادله متعدده بر مدلول علیه

واحد اتفاق افتد البته آن امر بر وجه اشد بوقوع پیوندد
و تخلف در آن مجوز نباشد نوع سیم طوالع ثلثه است
و آن طالع سال و فصل و اجتماع و استقبال مقدم بر
تحویلست که از برج طالع و بودن کواکب در اوتاد و از
نظرات تاکید یکی حکم بر تغییر مناسب میکند مثلا
از ناری بودن طالع و اجتماع کواکب حاره در وتدی از
اوتاد و خصوصا در طالع یا ممازجت صاحب طالع با
مریخ حکم بر حرارت شدیده میکند اگر مقتضی فصل باشد
و الا بر میل بجانب حرارت نوع چهارم سهم الحوادث است
و سهم نتیجه را گویند که از سه دلیل اخذ کنند و آن ثلثه
شمس و زحل و قمر است که تقویم شمس را از زحل نقصان
نموده باقی را بر قمر می افزایند و مجتمع را از بروج و درجه
و دقیقه که بجهة هر روز بعمل آمده باشد نقصان
نموده آنرا سهم الحوادث می نامند و از بودن آن در هر

برجی از بروج اثبات حکمی مینمایند چنانچه در این ابیات
اشاره بآن شده • گر زحل راست خانه دان سرما • مشتری را
گشادگی هوا • هست مریخ گرم آرد باد • گرم و خشک از بروج
شمس افتاده • سرد و باران ز برج زهره شناس • نور خورشید
کن ز برج تیر قیاس • سهم را جای چون بود سرطان • روز
سرما و باد و باران دان چهارم ایضا کلینی روایت کرده است
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم که فرمود هر که سفر
اختیار کند یا تزویج کند در حالتی که قمر در عقرب باشد
نخواهد دید نیکی پنجم سید ابن طاوس از کتاب ربیع
الابرار زمخشری نقل کرده که او از حضرت امیر المؤمنین علیه
روایت کرده است که فرمود که مکروهست آنکه تزویج
کند مردی یا سفر کند در حالتی که ماه در محاق باشد یا
در عقرب باشد ششم در کتاب ذهبیه از حضرت امام
رضا علیه السلم روایت کرده است که فرمود بدانکه مجامعت

کردن با زنان در وقتی که ماه در برج حمل یا دلو باشد
از جمله بروج دوازده گانه افضلست و افضل از آن دو
برج برج ثور است زیرا که برج ثور شرف قمر است مولف
گوید که مشهور میان منجمان آنست که زفاف و عروس در
برج ثابت نیکست و در برج ذو جسدین میانه است
و در برج منقلب بد است و برج حمل منقلب است و بنابرین
قاعده باید که زفاف در برج حمل بد باشد و اگر حدیث صحیح
باشد ممکنست که مراد مقاربت در سایر اوقات باشد
نه مقاربت در شب زفاف یا آنکه منجمان آنعصر حمل را خوب
نیز میدانسته باشند و امام علیه السلم بموافقت رای
ایشان و رای مامون که اعتقاد عظیم بایشان داشت آن
خوب فرموده باشد والله تعالی یعلم صفحه در مکارم
الاخلاق روایت کرده است که در حدیث است که
نهی شده است از حجامت کردن در روز چهارشنبه

هرگاه آفتاب در عقرب باشد مولف گوید که
ازین حدیث ظاهر میشود که قمر و شمس را باعتبار اوضاع
و وقوع آنها در بروج دخلی یا دلالتی بر نیکی یا بدی بعضی
امور باشد و ممکنست که شمس درین حدیث تصحیف
قمر باشد والله تعالی یعلم و مخفی نماند که مراد از عقرب
درین احادیث یا برج عقربست که آن عبارتست از
جزوی از فلک اطلس که در رصد اول محاذی صورت
عقرب بوده است اگرچه الحال بسبب حرکت ثوابت
محاذی آن نبوده باشد یا مراد صورت عقربست و
منجمان در همه امور برج را منظور میدارند و صورت را
مرعی نمیدارند و در تاریخ تالیف این رساله که هزار و
صد و نه هجریست قریب بیک برج کواکب از امکنه
خود نسبت برصد اول حرکت کرده اند و صورت عقرب
در برج قوس واقع شده است پس اگر از برج قوس نیز

اجتناب نماید در اموری که نهی از عقرب در آن امور
واقع شده است ولی احوط خواهد بود **هشتم**
سید ابن طاوس در کتاب مهج الدعوات در حرز حضرت
امام محمد تقی صلوات الله علیه روایت کرده است که
سزاوار آنست که در وقت جستن آن حرز طلوع ماه
در برج عقرب نباشد **مؤلف** گوید که در بعضی
از نسخهای مهج چنینست که در برج عقرب باشد
و ظاهر آنست تصحیفی در این نسخه واقع شده باشد و عقرب
در این حدیث نیز آن دو احتمال سابق را دارد اگرچه مصطلح
منجمین در این حدیث اظهر است والله تعالی یعلم **نهم**
زمخشری در کتاب ربیع الابرار روایت کرده است
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم که شخصی با آنحضرت
عرض کرد که میخواهم بسفری بروم برای تجارت و محاق
ماه است یعنی تحت الشعاع است فرمود که میخواهی

که حق تعالی محق کند و باطل گرداند تجارت ترا در او
ماه بیرون رو **دهم** شیخ طوسی در کتاب تهذیب
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده است
که فرمود کسوف آفتاب اشد است و سخت تر است
بر مردمان و بر بهایم و حیوانات **مؤلف** گوید که
بعضی از این حدیث استنباط کرده اند که خسوف و
کسوف تاثیرات دارند چنانچه منجمان میگویند و تاثیر
کسوف زیاده از تاثیرات خسوفست و حق اینست
که دلالتی بر این معنی ندارد چه ظاهر آنست که مراد امام
علیه السلم آنست که فزع بنی آدم و بهایم در کسوف زیاده
از خسوفست والله تعالی یعلم **باب**
دوازدهم در بیان امری چند که موجب رفع نحوست
ایام و ساعات و دفع مضرتهای نجومی میگردد و در این باب
چند حدیث مذکور میشود **اول** برقی در محاسن

از ابن ابی عمیر از ابن اذینه از سفیان بن عمر روایت کرده است
که گفت من نظر میکردم در نجوم و میدانستم علم نجوم را
و میشناختم طالع را و باین سبب در خاطرم چیزی در
می آید پس شکایت کردم این معنی را بخدمت حضرت امام
موسی کاظم صلوات الله علیه فرمود که هرگاه در نفس تو
چیزی در آید تصدق کن بر مسکین اول که برخوری و
بگذار بدرستی که حق تعالی دفع میکند از تو آنچه از آن میترسی
مولف گوید که این حدیث در ملا یحضره نیز مذکور است الفقیه م
و در آنجا چنین است که ابن ابی عمیر بخدمت آنحضرت
عرض کرد که من علم نجوم میدانم و چنین حالتی مرا عارض
میشود و سید ابن طاوس نیز از ابن بابویه این حدیث را
چنین نقل کرده و همچنین از کتاب تجمل نیز چنین نقل
نموده و لهذا این حدیث را دلیل بر حقیت نجوم کرده اند
و ابن ابی عمیر را از منجمان شمرده است و ظاهر آنست

که روایت برقی اصح است و در نسخ ملا یحضر و در کتاب
تجمل سقطی واقع شده و بنابر این منجم بودن ابن ابی عمیر
ثابت نیست چنانچه در باب چهارم اشاره بآن شد
والله تعالی یعلم **دویم** کلینی علیه الرحمة از حضرت امام
صادق ع روایت کرده است که فرمود که میان من و مردی
قسمت زمینی واقع شد و آن مرد علم نجوم میدانست و بجهت خود
ساعت سعدی اختیار کرد و در آن ساعت بجهت قسمت بیرون
آمد و من در ساعت نحس بیرون آمدم چون قسمت کردیم
بهترین قسمتها بجهت من بیرون آمد چون مرد منجم آنرا
دید دست راست خود را بر دست چپ زد و گفت
هرگز ندیده بودم روزی مثل امروز گفتم وای بر تو که
آن چیز عجیب که دیدی گفت من صاحب علم نجومم ترا در
ساعت نحس بیرون آوردم و خود در ساعت سعد بیرون
آمدم و چون قسمت کردیم قسمت بهتر برای تو بیرون

آمد گفتم ترا حدیث کنم بحدیثی که دیدم مرا حدیث کرده است
و آن اینست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که
هر که خواهد که حق تعالی دفع کند از او نحوست روز را
باید که افتتاح کند آن روز را بصدقه تا حق تعالی دفع
کند از او نحوست آن روز را و هر که خواهد برطرف کند
از او نحوست شب را باید که افتتاح کند شبش را بصدقه
تا حق تعالی دفع نماید از او نحوست آن شب را و من در وقت
بیرون آمدن بسمت افتتاح کردم بصدقه و این بهتر است
برای تو از نجوم تنبیه سید ابن طاوس علیه الرحمة
نقل کرده از کتاب توقیع که یکی از کتب اصول احادیث شیعه است
حدیثی که ملخص آن اینست که معقل بن اسحق رقعه نوشت
بعلی بن جعفر رضی الله عنه و باو اعلام کرد که منجمی طالع
او میلادی نوشته و عمر او را معین ساخته است و
الحال آن وقتی که آخر عمر اوست نزدیک شده است

و باین سبب

باین سبب بر نفس خود میترسد و التماس نموده بود
که بخدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کند
و از آنحضرت استدعا کند که اهتمامی کند او را بعملی که
و بوسیله آن عمل تقرب جوید بسوی حق تعالی پس علی بن
جعفر همان رقعه را بخدمت آنحضرت فرستاد و حضرت
در جواب نوشت بسم الله الرحمن الرحیم حق تعالی مرا
متمتع گرداند از تو خوانده‌ام رقعه فلان را امر کن او را و لخفا مرا
در بارهٔ او ممکن نکرداند با آنچه طاقت داشته باشد از روزه
گرفتن و باید که هر روز از ماه را روزه بدارد یا آنکه
یکروز یا سه روز از ماهی را روزه بدارد و خالی نگذارد
هر روز یا هر دو روز از عمر خود را از تصدق نمودن
بر شصت مسکین یا آنچه در خاطرش خطور کند و هر قدر
که رو دهد و بسیار بدارد نفس خود را بر نماز در شب
و در روز و همچنین به استغفار در شب و روز و بر تلاوت

قرآن و ذکر حق تعالی و بسیار اعتراف کند بگناهان خود
در قنوت نمازها و طلب آمرزش کند از حق تعالی از آن گناهها
و بجا آورد انواع صدقات و عتق غلامان و کنیزان و
خالص کرداند نیت خود را در اعتقاد حق و صله کند
رحم خود را و پنهان کند خیرات خود را در میان ایشان و
امیدوارم که حق تعالی منتفع کرداند او را بمنزلتی که او را
هست نسبت بما و بآنچه حق تعالی باو کرامت فرموده
از رضا و خشنودی ما و ستایش ما او را بدرستی
که بخدا سوکند که ملول ساخت مرا امر او زیاده از
آنچه وصف کنم و امید دارم که حق تعالی زیاده کند عمر
او را و باطل کرداند قول منجم را زیرا که حق تعالی او را بر غیب
خود مطلع نکردانیده است والحمد لله مؤلف کوید
که سید میکوید که همین حدیث را در کتاب توقیعات
عبد الله بن جعفر حمیری نیز دیده ام که از احمد بن محمد بن

عیسی

عیسی روایت کرده است بسندی متصل بآنحضرت
و باید دانست که آنچه درین حدیث شریف وارد شده
که آنحضرت ملال بهم رسانید از اخبار منجم در باب عمر معقله
دو احتمال دارد اول آنکه از راه اعتماد آنحضرت بر احکام
طالع مولود باشد و چون معلوم آنحضرت شد که منجم در
طالع او قاطعی دیده است زین جهة ملول شده باشد
و لهذا او را باعمال صالحه و بصدقات امر فرموده که جبر
آن قاطع کند و کوتاهی عمر آن بطول عمر مبدل شود
دویم آنکه چون معقله اعتماد عظیم بر نجوم داشته است
و از خبر منجم ظن قوی بر تمام شدن عمر خود بهم رسانیده و
باین سبب تشویش عظیم و اضطراب بسیار بهم رسانیده
از بهر او آنحضرت ملول و غمکین شده باشد هر چند
که کفته منجم در نزد آنحضرت معتبر نباشد والله تعالی
یعلم حبابه کلینی علیه الرحمه باسناد خود روایت کرده

از حضرت ابو الحسن علیه السلم که مردی از بنی اسرائیل
فرزندش نمیشد پس حق تعالی باو کرامت فرمود باو
گفتند که این فرزند تو در شب عروسش خواهد مرد چون
شب عروسی او شد پسر نظر کرد بمرد پیر ضعیفی پس ترحم
کرد بر آن پیر و او را طلبید و طعام برای او آورد پیر
باو گفت مرا زنده کردی خدا ترا زنده کرداند راوی
گوید که شب کسی بخواب پدر او آمد و گفت از پسرت سؤال
کن که چکار کرده است پس حکایت را نقل نمود پس بار
دیگر بخواب او آمد و گفت حق تعالی زنده داشت پسر ترا
بسبب احسانی که با آن مرد پیر کرد مولف گوید که
سید ابن طاوس همین حدیث را ایراد کرده برای اثبات
احکام نجومی و زوال نحوست آنها بصدقه و بر شده
نماند که حدیث صراحت در احکام نجومی ندارد چه
ممکنست که آن قائل بعضی بوده باشد نه منجم و از حدیث

شریف

شریف ظاهر میشود که تصدق و احسان بفقرا باعث
طول عمر و تاخیر در اجل میشود چنانچه در احادیث بسیار
مذکور است عیون در حدیث معتبر از سهل بن یعقوب
منقول است که بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلم رفتم
و حدیثی که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه منقول است در باب اختیارات روزها بآنحضرت عرض
کردم و تصحیح نمودم پس گفتم که اکثر روزها چیزی چند مانع
رفتن بطلب حوایج است و بسیار است که ما را ضرور
میشود در این روزها حرکت کردن و متوجه مطالب
شدن حضرت فرمود یا سهل ولایت ما و محبت ما
اهل بیت نگاه دارنده و حافظ شیعیان است از جمیع بلاها
اگر بولایت ما بلجه دریاها یا صحراها و بیابانها در میان
حیوانات درنده یا دشمنان جن و انس بروند هر آینه ایمنند
از شر آنها پس برکت ولایت ما پس اعتماد کن و خالص کردان

ولایت خود را از برای ما و بهر جانب که خواهی متوجه
شو و چون صبح کنی سه نوبت این دعا بخوان اصبحت
اللهم معتصما بذمامك المنيع الذي لا يطاول ولا
يحاول من شر كل طارق وغاشم من سائر من خلقت و
ما خلقت من خلقك الصامت والناطق في جنة
من كل مخوف بلباس سابغة ولاء اهل بيت نبيك
محمد ﷺ محتجبا من كل قاصد لي باذية بجدار حصين
الاخلاص في الاعتراف بحقهم والتمسك بحبلهم موقنا
بان الحق لهم ومعهم وفيهم وبهم اوالي من والوا واجانب
من جانبوا فصل على محمد وآله واعذني اللهم بهم من شر
كل ما اتقيه يا عظيم حجزت الاعادي عني ببديع
السموات والارض انا جعلنا من بين ايديهم سدا و
من خلفهم سدا فاغشيناهم فهم لا يبصرون و در شام
نیز سه مرتبه این دعا بخوان پس در امان خواهی بود

از هرچه حذر می‌نمایی از آن و در قلعه حفظ و حمایت
الهی خواهی بود از هرچه از آن می‌ترسی و اگر در روز نحس
خواهی که کاری بروی پیش از متوجه شدن سوره
حمد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق
و آیة الکرسی و انا انزلناه بخوان و این آیات از سوره
آل عمران بخوان ان في خلق السموات والارض واختلاف
الليل والنهار لآيات لاولي الالباب الذين يذكرون
الله قياما وقعودا وعلى جنوبهم ويتفكرون في خلق
السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك
فقنا عذاب النار ربنا انك من تدخل النار فقد اخزيته
وما للظالمين من انصار ربنا اننا سمعنا مناديا ينادي
للايمان ان آمنوا بربكم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا
وكفر عنا سيئاتنا وتوفنا مع الابرار ربنا وآتنا
ما وعدتنا على رسلك ولا تخزنا يوم القيمة انك لا

تخالف المیعاد دین بن دعا بخوان اللهم بک یصول الصائل
وبقدرتک یطول الطائل ولا حول لکل حول الا بک
ولا قوة یمتاز بها ذو قوة الا منک بصفوتک من
خلقک وخیرتک من بریتک محمد نبیک وعترته وسلالته
علیه وعلیهم السلام صل علی محمد وعلیهم واکفنی شر هذا
الیوم وضره وارزقنی خیره ویمنه واقض لی فی
متصرفاتی بحسن العافیة وبلوغ المحبة والظفر
بالامنیة وکفایة الطاغیة الغویة وکل ذی قدرة
لی علی اذیة حتی اکون فی جنة وعصمة من کل
بلاء ونقمة وابدلنی من المخاوف کلها فیه امنا
ومن العوائق فیه یسرا حتی لا یصدنی صاد عن
المراد ولا یحل بی طارق من اذی العباد انک علی
کل شیء قدیر والامور الیک تصیر یا من لیس کمثله
شیء وهو السمیع البصیر **ششم** از حضرت امام محمد

تقی

نماز اول هر ماه

تقی جواد علیه السلام منقولست که چون ماه نو در آید در
روز اول دو رکعت نماز بکن و در رکعت اول بعد از
حمد سوره قل هو الله احد سی نوبت بخوان و در رکعت
دوم بعد از حمد سی نوبت انا انزلناه بخوان پس تصدق
بکن و سلامتی تمام ماه را از خدای خود بگیر **خاتمه**
در بیان اقوال علمای اعلام از سلف و خلف در باب
نجوم و اینها دو فرقه اند **فرقه اول** گروهی که
قدح نموده اند در باب نجوم و ما از آن قوم بکلام چند
نفر اکتفا مینماییم **اول** فاضل ربانی ابن میثم بحرانی
که در شرح نهج البلاغه گفته بدان که آنچه ظاهر میشود
از آنکه شریعت نبوی صلی الله علیه و آله نهی فرموده است
از تعلیم نجوم دو امر است **اول** آنکه یاد گیرنده
نجوم مشغول میشود بتعلم آن و بسیاری از خلق اعتماد
مینمایند بر آنچه از او میشنوند و رجا و خوف خود را

منوط میسازند بانچه او استاد میدهد بکواکب و
اوقات و باز میمانند بسبب پناه آوردن بسوی منجم و
ملاحظه کردن کواکب از پناه آوردن بسوی جناب
حق تعالی و غافل میکردند از بازکشت نمودن بسوی
خدا در احوال خود و امور خود و این معنی مخالف
مطلوب شارعست زیرا که غرض حق تعالی نیست مکر
انکه پیوسته همکی خلایق بدرکاه او متوجه باشند و همیشه
در یاد معبود خود باشند و خود را بسوی او محتاج
دانند دویم انکه احکام نجومی اخباریست بامری
چند شبیه بغیب و اکثر خلق مانند عوام و زنان
و اطفال تمیز نمیکنند میان خبرهای منجمان و غیب
پس باینجهت تعلم احکام نجومی و حکم کردن باحکام
نجومی سبب ضلالت بسیاری از خلق میکردد و
باعث سست شدن اعتقاد خلق میشود در باب

معجزات زیرا که خبرهای منجمان را نیز از باب معجزات
می پندارند و همچنین عظمت پروردکار در نظر
ایشان سهل میکردد و در خاطر ایشان خلجان میکند
شك در آنچه حق تعالی فرموده است قُل لا یَعلَمُ مَن
فِی السَّمٰوٰاتِ وَمَن فِی الاَرضِ الغَیبَ اِلَّا اللهُ یعنی بکو
ای محمد که نمیدانند هر که در آسمانها و هر که در زمینست
غیب را مکر خدا و آنچه فرموده است وَعِندَهُ مَفاتِحُ
الغَیبِ لا یَعلَمُها اِلّا هُوَ یعنی نزد خداست کلیدهای غیب
نمیدانند آنها را مکر خداوند عالمیان و آنچه فرموده است
اِنَّ اللهَ عِندَهُ عِلمُ السّاعَةِ وَیُنَزِّلُ الغَیثَ وَیَعلَمُ
ما فِی الاَرحامِ وَما تَدری نَفسٌ ماذا تَکسِبُ
غَدًا وَما تَدری نَفسٌ بِاَیِّ اَرضٍ تَمُوتُ که ترجمه
ظاهرش اینست که بدرستی که خدا نزد اوست
علم ساعت یعنی قیامت و خدا فرو دمی آورد باران

ومیدانند آنچه را در رحمهاست و نمیداند هیچ نفسی
که چه کسب میکند فردا و نمیداند هیچ نفسی که بکدام
زمین میمیرد پس منجم هرگاه حکم کند بانکه فردا
چنین میشود بتحقیق که ادعا کرده است که میداند
که فردا چه کسب میکند و در چه زمین میمیرد و این
ادعا عین تکذیب قرآن است و گویا که همین دو امر
نیز سبب باشد برای حرمت کهانت و سحر و عزایم
خواندن و آنچه مانند اینهاست بعد از آن گفته است
که چنانچه شرع حکم میکند بانکه احکام نجومی اصلی
ندارد همچنین عقل نیز حاکم است بکذب این احکام
و بیان این معنی آنست که اهل نظر یا متکلمانند یا حکما
و متکلمان یا معتزله اند یا اشاعره اما معتزله
پس اعتماد ایشان در تکذیب منجم بر یکی از دو امر است
اول انکه شریعت تکذیب کرده است منجم را

ونزد

ونزد ایشان قاعده کلیه هست که هر حکم شرعی مشتملست
بر وجه عقلی هر چند آن وجه بر ما معلوم نباشد
دویم انکه مناقشه نموده اند در مضبوط بودن
اسباب کون و فساد که خبر میدهد منجم و اما اشاعره
پس ایشان قائل شده اند که لا مؤثر فی الوجود الا الله
یعنی تاثیر کننده در وجود و آفریننده نیست بغیر از
جناب حق تعالی و باین سبب بعضی از ایشان گمان کرده اند
که بنابرین قاعده ممتنع اند بوده که تاثیرات عالم کون و
فساد مستند باشد بسوی کواکب اما حق اینست
که بنا بر مذهب ایشان مانعی نیست از انکه حق تعالی بقدرت
باهره خود اتصال کوکبی را بکوکب دیگر یا حرکت
کوکبی را علامتی قرار داده باشد بر موجود شدن موجودی
یا فاسد شدن امری پس باید که ایشان نیز مانند معتزله
متمسک شوند در تکذیب نجوم بامر دویم و اما حکما

پس بدان که ثابت شده است در نزد ایشان و از اصول
مقرره ایشانست که هر چه درین عالم کون و فساد
واقع میشود ناچار است برای آن از چهار سبب
فاعلی و سبب مادی و سبب صوری و سبب غایی
اما سبب فاعلی پس سبب فاعلی برای حوادث کون
و فساد حرکات آسمانهاست و آن حرکات نیز اسبابی
دارد تا آنکه منتهی میشود بجود الهی که مبدأ فیاض است
و بهر قابلی بحسب استعداد او عطا و بخشش
مینماید و اما سبب مادی پس آن چیزیست که
قبول میکند صورت آن حادث را و قابلها منتهی میشوند
بسوی قابل اول که آن ماده عناصر است که مشترکست
میان آنها و اما سبب صوری پس صورت آن حادث است
که قبول میکند آن صورت را ماده آن حادث و اما
سبب غایی پس آن غایتیست که بجهت آن غایت یافت

میشود

میشود آن حادث و هر گاه این معانی ممهد شد پس
میگوییم که حرکات سماوی بر نهجهای مختلف در وجود
کاینات دخیل می باشند زیرا که بعضی از کاینات محتاج
می باشند در وجود خود بسوی یک دوره از حرکت
فلک و بعضی محتاج می باشند بعضی از دوره و بعضی
محتاج می باشند بسوی دورهای متعدده و انقضاهای
بسیار و اما قوابل که در کاینات قبول صورتها میکنند
پس مقرر و ثابت شده است در نزد حکما که قبول آن
قابلها هر حادث معینی را مشروطست باستعداد
معینی برای آن قابل و این استعداد حاصل میشود
بعد از حصول صورتی که پیش از آن استعداد بهم رسد
باشد و همچنین پیش از هر صورتی صورتیست که
مستعد میسازد ماده را برای حصول صورت
بعد و هر صورتی از این صورتها نیز مستند است

بسوی اتصالات و حرکات فلکی و برای هر استعداد
معینی زمان معینی است و حرکت معینی و اتصال
معینی که مخصوص آنست وقوع اثری و فا منکیند بادراك
اینها هر گاه این مقدمات را پس میگوییم که احکام (دانستیم)
نجومی یا جزئیت یا کلی اما جزئی پس مثل انکه
حکم میکند منجم باینکه این شخص حالش چنین و چنین
خواهد شد و ظاهر است که راهی بمعرفت چنین حکمی
نمی باشد زیرا که علمی که حاصل میشود باین حکم میسر
نیست مگر از راه علم باسباب فاعلی یا اسباب قابلی
اما اسباب فاعلی پس باین که بدانند یا اگر دوری معین
یا اتصال معینی سبب این میشود که این شخص معین مالك
این بلد معین شود و آن سبب علت تامه این امر است
و چیزی دیگر با آن در علیت شریك نیست و این
امر نیست باطل زیرا که میتواند بود که سبب چیزی دیگر

بغیر

بغیر این اتصال باشد یا این اتصال بشرکت غیری باشد
و نهایت آنچه منجمین میتوانند گفت آنست که این دوره
و این اتصال در وقتی دیگر واقع شده است و سبب چنین
امری بوده است و این سخن نیز باطلست زیرا که میتواند
بود که خصوصیتی در آن وقت سابق بوده باشد
و الحال آن خصوصیت مفقود باشد و بآن سبب
آن حکم واقع نشود و اگر گویند که چیزی دیگر دخیل نیست
گوییم که اینمعنی معلوم نیست و چگونه این دعوی توان
کرد و حال انکه ثابت است که بعضی از کاینات زیاده
از یك اتصال و یك دوره در آن دخیل میباشد و بعضی
کمتر چنانچه گذشت پس شاید که خصوصیات دیگر
نیز دخیل باشد اما اسباب قابلی پس آن که بدانند
که ماده استعداد این بهم رسانیده که قبول کند چنین
حکمی را و همه شرایط قبول این حکم جمع شده است ان

شرایط زمانی و مکانی و سماوی و ارضی و ظاهر است
که احاطه باین امور ممکن نیست برای هیچ احدی واما
احکام کلیه منجمان پس مثل آنست که میگویند که هرگاه
فلان دور واقع شود چنین امری روی خواهد نمود
و منجم این حکم را استنباط میکند از دورهای جزئی
که آثار آنها را متشابه یافته است پس گمان کرده است
که امریست که مکرر واقع میشود و از اینجاست که هرگاه
که تحقیق میکنی از ایشان متمسک میشوند بدعوی تجربه
و تو میدانی که تجربه راجع میشود باینکه تو مکرر امری را
مشاهده کرده باشی که حس و عقل آنرا ضبط کرده باشند
و از تکرار مشاهده برای تو حکم کلی حاصل شده باشد
مثل اینکه میگوئی که هر آتشی سوزاننده است زیراکه
چون ممکنست که بعقل معلوم شود سوزانیدن آتش
بسبب احساس پس ممکنست که عقل جزم کند باین معنی

واما تشکلات فلکی و اتصالات کواکب که مقتضی حکمی
باشند چنین نیست که همان وضع فلکی بعینه عود
کرده باشد زیراکه این اوضاع اگرچه باهم متشابه و
متقاربند ولیکن در حقیقت متفاوتند و ممکن نیست
احدی را که ضبط کند و اطلاع یابد بر مقدار آنچه در میان
آنهاست از مشابهت و تفاوت و این بجهت آنست که
حساب منجم بنای آن بر قسمت زمانست بماههای و
روزها و ساعتها و درجها و دقیقها و اجزای دقیقها
و تقسیم نمودن حرکه در برابر آنها و قرار دادن نسبت
عددی در میان آنها و همه اینها امری چند است که تحقیق
نه پیوسته است بلکه بر سبیل تقریب و تخمین است
و نهایت آنچه درین باب میتوان گفت آنست که تفاوت
در اینها در زمانهای قلیل ظاهر نمیشود بلکه در مدتهای
بعیده تفاوت بهم میرسد و با وجود ظاهر شدن تفاوت

در این اسباب چگونه ممکنست دعوی تجربه و حاصل
شدن علم کلی ثابت غیر متغیر که اثر آن بر یک وتیره
مستمر باشد و بر تقدیری که تسلیم کنیم که اصلا و مطلقا
تفاوتی ظاهر نمیشود باز میگوییم که علم ما بآنکه همان
دوری بر گردیده است و عود نموده است کافی نیست
برای عود اثر سابق زیرا که اینمعنی موقوفست بر آنکه
علم داشته باشیم بآنکه عود نموده است چیزی چند که
مثل و مانند سببهای دیگر اثر سابق است که آن استعداد
ماده است و باقی اسباب علوی و سفلی و این علم
موقوفست بر آنکه ما آنها را ضبط نموده باشیم و طاقت
که قوت بشری وفا نمیکند بضبط اینها پس چگونه با این
سخنان دعوی تجربه توان نمود بعد از آن گفته است و
بیان که آنچه ما مذکور کردیم از قدح در نجوم نیست غرض ما
از آن مگر بیان آنکه اصول و قواعدی که منجمان احکام

خود را

خود را بنا بر آنها مینهند و خبرهایی که از مستقبل
میدهند قواعدیست که ثابت نشده است پس نشاید
که کسی اعتماد بر آنها کند در احکام و جزم نماید و آنها
و اینمعنی منافات ندارد با آنکه قواعد ایشان تقریبی باشد
مانند قسمت زمان و حرکت فلک و سال و ماه و روز
و حسابها از اینها مأخوذ باشد و بر آن حسابها مصلحتها
مترتب شود مانند مصلحتهای دینی چون معرفت وقت
عبادتها از روزه و حج و مانند آنها یا مصلحت دنیوی
مانند مدتهای معاملات که در میان مردم واقع میشود
و مانند فصلهای چهارگونه که بدانند که عمل کنند در هر
فصلی آنچه لایق بآن فصل باشد از سفر و اسباب معاش
و همچنین معرفت قوانین تحقیقی از اوضاع کواکب و
حرکتهای آنها تا هدایت بیابند بقصد کردن بآنها
مسافرون در بر و بحر عالم زیرا که این قدر از نجوم حرام

نیست ملکه میتوان گفت که از امور مستحبه است زیرا
که مصلحتها که در دانستن این قسم از نجوم هست خالیست
از مفاسدی که مشتملست بر آن مفاسد احکام چنانچه
آن مفاسد پیشتر گذشت و از جهة اشتمال آن بر این مصالح
حق تعالی منت نهاده است بر بندگان خود بآفریدن کواکب
آنجا که فرموده است هو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا
بها فی ظلمات البر والبحر یعنی اوست خداوندی که
گردانیده است برای نفع شما ستارگان را تا راه بیابید بسبب
آنها در تاریکیهای صحرا و دریا و آنجا که فرموده است و
لتعلموا عدد السنین والحساب یعنی و تا بدانید عدد
سالها و حساب را **مؤلف گوید** که ابن میثم با وجود
نهایت تعصب که در باب حکمت و مراعات قواعد
حکما دارد درین مقام انصاف بکار برده است و سخنان
متین گفته است و اگر کسی تدبر تمام در سخنان او کند

اورا

اورا وهن عظیمی در اعتقاد بقواعد نجومی حاصل میشود
وهمچنین شیخ رئیس شیخ ابو علی با وجود کمال اعتقاد
بحکمت تشکیکات در باب نجوم کرده و قریب بسخنان
ابن میثم گفته و در کتاب شفا گفته است که اگر ممکن باشد
انسانی را که معرفت بهم رساند بجمیع حوادثی که در زمین
و آسمان بهم میرسد و طبایع همه آنها بداند میتواند دانست
آنچه را در مستقبل بهم میرسد و منجمی که احکام میگوید
با وجود آنکه مقدمات و ضوابط و براهینی نیست
ملکه گاهی دعوی تجربه میکند در آنها و گاهی بوحی منتهی
میسازد و گاهی در اثبات آن قواعد بقیاسات شعریه
و خطابی دست میزند اعتماد او بر اسباب سماویست
و بس و از اسباب ارضی خبری ندارد و ایضا بر جمیع اسباب
سماوی نیز مطلع نیست پس معلوم شد که اعتمادی بر اقوال
منجمان نیست **دوم** شیخ جلیل شیخ محمد بن حسین کیدری

طاب ثراه که او نیز در شرح نهج البلاغه انکار نجوم کرده
و بعضی از سخنان او اینست که ممکن نیست که منجم علم
داشته باشد بجمیع اسباب و علل کاینات و ممکن است
که مادهای قابله احوال ایشان متغیر شوند و اثر فاعل نیز
باین سبب تغییر یابد مانند آتش که در هیزم خشک تاثیری
میکند و آن تاثیر را در خاکستر نمیتواند کرد و ایضا منجم حکم
میکند بر مفردات کواکب و حکم نمیکند بر مجموع آنها
که با یکدیگر ممزوج باشند و همچنانکه احکام مفردات
تریاق و سایر معاجین غیر احکام مرکبات است که برای انضمام صورت
نوعیه حاصل میشود و همچنین حکم کواکبی که مرکوز
می باشند در افلاک غیر حکم افراد آنهاست و هر گاه
حکم منجم مقصور بر مفردات باشد حکم او ناقص خواهد بود
بعد از آن گفته است که گاه هست که دو فرزند توأم
در یک غشا و یک پرده می باشند و دو فرزند متولد

میشوند

میشوند و بنا بر قواعد منجمان واجبست که هر دو مماثل
یکدیگر باشند در صورت و در عمر و در حرکات و سکنات
و در هیچ چیز با یکدیگر اختلاف نداشته باشند و نمیتواند
بود که یکی ساکت باشد و دیگری متکلم و یکی ایستاده باشد
و دیگری نشسته و یکی در خواب و دیگری بیدار و چون
خواهند که داخل حجره شوند که در گاه آن حجره گنجایش
هر دو نداشته باشد روا نخواهد بود که یکی پیش از
دیگری داخل شود و نمیتواند بود که شخصی یکی از آنها را
مس کند نزد دیگری و نمیتواند شد که زوجه یکی از آنها
غیر زوجه دیگری باشد و مکان یکی غیر
مکان دیگری باشد و فساد اینها که مذکور شد بر احدی
مخفی نیست بعد از آن گفته است که از اقوال شنیعه
ایشان اینست که میگویند که هر گاه متولد شود برای
یکی از ملوک نامدار فرزندی و در همان ساعت برای

یکی از ارباب محترفه و اهل بازار زینتی فرزندی حاصل
شود عمر هر دو یکی خواهد بود و لیکن ملک زاده
پادشاه خواهد شد و فرزند سوقی در رتبهٔ استادی
اهل بازار خواهد داشت و شناعت این قول بسیار
واضح است چه هرگاه تواند بود که با اتحاد ساعت ولادت
شغل عمل ایشان مختلف باشد چرا نتواند بود که عمرهای
ایشان نیز مختلف باشد و ابحاثی دیگر نیز کرده و این
حقیر در رساله مطالع الانوار آنها را با بعضی از
سخنان که در جواب میتوان گفت بیان نموده ام **سیم**
سید عالی المقدار سید مرتضی علم الهدی که او نیز
در کتاب غرر و درر بحث بسیار بر منجمین کرده و از
جملهٔ ابحاث او اینست که هرگاه بمنجمی گویند که طالع
بگیر و حکم کن که من امروز فلان کار را میکنم یا نه پس
او بعد از ملاحظهٔ طالع و قواعد نجومی یا حکم میکند

که خواهی کرد یا حکم میکند که نخواهی کرد و هر یک را
که بگوید من برای تکذیب و خلاف آن عمل میآورم
مثل آنکه میگوید تو امروز بمسجد میروی من نرفتن را
اختیار میکنم و اگر گوید نمیروی من رفتن را ترجیح میدهم
زیرا که بمجرد گفتهٔ منجم قدرت آدمی بر کردن و نکردن
زایل نمیشود و سید گفته که این بحثی است که هیچ منجمی
جواب از آن نمیتواند گفت و تفاخر کرده در ایراد این اعتراض
بر ایشان **مؤلف گوید** که بر این اعتراض سخنان بسیار
وارد است و در کتاب مطالع الانوار مذکور کرده ام
وایضا سید گفته که روزی با بعضی از وزرا که تمام
مهارت داشت در علم نجوم صحبت میداشتیم گفت
میخواهم از تو مسئله بپرسم گفتم بپرس گفت شنیده ام
که تکذیب احکام نجومی میکنی و برای هیچ کاری ساعت
اختیار نمیکنی و برای سفر کردن و جامهٔ تازه پوشیدن

وازبی حاجتها رفتن ساعت نمیبینی گفتم بلی چنین است
وخدارا شکر میکنم برین حالت و در خانه من هرگز تقویم
نیست و هرگز رجوع بتقویم نمیکنم و مع ذلک هرگز
نمیبینم در احوال خود مگر خیر و نیکی پس با وگفتم که این تجربه
دلالت میکند بر بطلان احکام نجومی از دلایل که دقیق
دارد و تأملی میخواهد ما آنها را برای تو نمیگوییم و لیکن
سخن آسانی هست که همه کس میفهمد آنرا مذکور میسازیم
بگو بمن که اگر فرض کنیم که جاده باشد که همه کس از آن جاده
تردد کنند دایم شب و روز و در میان آنجاده چاههای تاریک
بسیار یکی واقع شده باشد که هر که از آن جاده گذر کند
محتاج باشد بتأمل که مبادا در آن چاهها بیفتد
آیا تجویز میکنی که کوران که ازین راه گذرند حال ایشان
مانند حال بینایان باشد گفت این امریست که نمیتواند
بود بلکه البته سلامت بینایان در مرور آنجاده زیاده

از سلامت

از سلامت نابینایان خواهد بود گفتم که هرگاه که این
محال میدانی پس چه میگویی در نظیر آن زیرا که منجمان
که دعوی معرفت باحکام نجومی میکنند و ساعتهای نجومی
سعد را از ساعات نحس تمیز مینمایند و اجتناب میکنند
از ساعات منحوسه و از مضرتهای نجومی و طلب میکنند
منفعتهای نجومی را نظیر آن بینایانند و مردمانی
که معرفت ندارند بنجوم و التفات نمیکنند بساعات نجومی
از فقهای متشرعین و علمای متعبدین و از سایر عوام
الناس و اکراد و اعراب نظیر آن نابینایانند و شب
و روز که عمر آدمیست نظیر آن جاده است و مصایب
و نوایب و زحمتها و محنتها که در روزگار میباشد
نظیر آن چاههاست پس اگر علم نجوم سودی میبخشید
میبایست که سلامت منجمان بیشتر و مصایب ایشان
کمتر باشد و حال آنکه چنین نیست بلکه احوال منجمان

و سایر مردمان متفاوت است و تفاوتی ندارد چون
این سخنان را شنیدم ساکت شد و عذر معقولی نتوانست گفت
بعد از آن سید گفته است که اجماع کرده اند مسلمانان
قدیماً و حدیثاً بر تکذیب منجمان و شهادت بر فساد مذاهب
ایشان و بطلان بر تکذیب منجمان و احکام ایشان و ضروری
دین حضرت رسالت شده است تکذیب آنچه منجمان
ادعا مینمایند و احادیث درین باب نیز از حضرت رسول
و همچنین از اهل بیت آنحضرت علیهم السلام و از صحابه کرام
آنحضرت رضوان الله علیهم زیاده از حد و احصا است
و پیوسته آن بزرگواران تبری میکرده اند از مذاهب
منجمان و مذهب منجمین را ضلالت و گمراهی میشمرده اند
بعد از آن گفته که آنچه منجمان خبر میدهند از خسوف
و کسوف از باب احکام نیست بلکه بنای آن بر حسابی
چند است در حرکات و سیر کواکب و این حساب اصل

صحیح

صحیحی و ضابطه معقولی دارد بخلاف قیاس آن احکام بان
حساب صورت ندارد و فرق در میان این هر دو واضح است
چهارم شیخ شهید قدس الله روحه که او در قواعد شهیدی
گفته است که هر که اعتقاد داشته باشد در کواکب
که آنها مدبر این عالمند و ایجاد کننده حوادث عالم کون
و فساد ند بی شبهه او کافر است و اگر اعتقاد کند که کواکب
فاعل این آثار ند و خداوند عالمیان موثر اعظم است و علت
همه علتها ست چنانچه اهل عدل میگویند کافر نیست
اما خطا کرده است درین اعتقاد زیرا که دلیل عقلی
و نقلی هر دو دلالت میکند بر آنکه کواکب صاحب حیوة
نیستند و بعضی از اشاعره صاحب این اعتقاد را نیز
کافر گفته اند و اگر کسی گوید که حق تعالی عادت خود را
جاری ساخته است بر آنکه هر گاه وضع مخصوصی رو
نماید چنین امری واقع شود چنانچه اشاعره میگویند

در سوختن آتش و مانند آن پس صاحب این اعتقاد کافر
نیست اما او نیز خطا کرده است اگرچه خطای او کمتر
از خطای فرقهٔ دویم است و سبب خطای این قول آنست
که این آثار در تردد این اوضاع دائمی نیست بلکه اکثری نیز
نیست و بسیار تخلف میکند پس چون تواند بود که مانند
سوختن آتش باشد و ایضا در کتاب دروس گفته است
که حرامست اعتقاد کردن بتاثیر کواکب باستقلال یا
بشرکت و حرامست خبر دادن از آنچه واقع خواهد شد
بسبب علامات نجومی اما اگر کسی خبر دهد بآنکه عادت
جاری شده است بآنکه حق تعالی چنین میکند در تردد
فلان وضع فلکی حرام نیست اگرچه مکروه هست با آنکه
عادت در احکام نجومی مطرد نیست بلکه گاهی مطابق
واقع میشود و اما علم نجوم پس بعضی از اصحاب ما آنرا
حرام میدانند و شاید که بدین جهة باشد که در این علم

شایبهٔ اعتقاد بتاثیر کواکب یا بجهة آنکه احکام
آن تخمینی است و اما علم هیئت پس آن حرام نیست بلکه روا
باشد که سنت باشد زیرا که در آن علم حاصل میشود
اطلاع بر حکمتهای خدا و عظیم بودن قدرت خدا تنجیم
محقق ثانی شیخ علی کرکی علیه الرحمة که او در شرح قواعد گفته
که تنجیم آنست که خبر دهند از احکام نجومی باعتبار حرکات
فلکی و اتصالات کواکب و بنای آن بر قیاس و تخمینست
و از صاحب شریعت صلعم وارد شده است نهی از تعلم نجوم
بر وجهی ابلغ پس گفته است هرگاه ابتدا دانستی پس بدان
که تنجیم با اعتقاد بآنکه برای نجوم تاثیرات هست در
موجودات عالم سفلی اگرچه باین نحو باشد که آنها را فی
الجمله دخیل دانند حرامست و همچنین تعلم نجوم بر این
وجه بلکه این اعتقاد کفر است نعوذ بالله منه اما تنجیم
که با این اعتقاد نباشد و احتراز از کذب کنند جایز است

زیرا که در شریعت مقدسه ثابت شده است مکروه بودن
تزویج و سفر بیج کردن در عقرب و این از قبیل نجوم است
بلی این مکروه هست و باعتقاد فاسد نمی انجامد و لیکن
وارد شده است نهی از نجوم مطلقا برای حسم ماده
اشتباه **مؤلف گوید** که جمعی دیگر از علما نیز انکار از نجوم
نموده اند و ما بجهة اختصار ذکر ننمودیم **و از فاضل**
جلیل مولانا خلیل رحمة الله علیه منقول است که نهایت انکار
در باب علم نجوم داشته است و بمراعات نجومی اعتنا نمی نمود
و از باب مطایبه میفرموده است که کائن بودن قمر
در برج عقرب و اسد هر دو با هم جمع میشوند و هر لباس
نانی که میداشتم در آن ساعت می پوشیدم چون منجمان
این هر دو را نحس میدانند و میگفته است که من اغلب
اوقات لباس جدید را در ساعت عقرب می پوشم و هرگز
بان سبب آفتی بمن نرسیده است گویند که شخصی با او گفت

که منجمان

که منجمان عصر شما میگویند که آفتی که بچشم شما رسیده است
چون نور باصره او مدتی در اواخر عمر کم شده بود بسبب عدم
مراعات ساعت عقرب است در جواب این سخن گفتند
که اگر بسبب این حالت اینمعنی میبود می بایست که رأس و
رئیس منجمان این عصر که میرزا محمد تقی منجم است نابینا شود
و بسخط پادشاهی گرفتار نگردد **و ایضا** از ایشان منقول است
که میگفته اند که اگر در اول سال تقویمی از تقویمهای منجمان
بردارم و هر حکمی که او در هر باب نوشته است نقیض
آن حکم را بنویسیم و در آخر سال ملاحظه نمایید البته
احکام تقویم من بیشتر بصحت پیوسته خواهد بود از
احکام تقویم آن منجم **نقل قدیم** جماعتی از علما که
تجویز نجوم و صحت آن کرده اند و اعتقاد بآن داشته اند
و چون از این جماعت در فصل چهارم جمعی کثیر از علمای
شیعه که منجم بوده اند تعداد شده در اینجا بذکر بعضی از علما

اکتفا مینماییم اول سید جلیل نبیل علی بن طاوس حسنی
روح الله روحه که او در رساله فرج المهموم که در باب
مدح نجوم نوشته است مبالغه بسیار کرده است در مبالغه
انکار و رد مذهب منجمانی که میگویند که کواکب صاحبان
اراده اند یا فاعل یا موثرند و دلایل بسیار بر رد ایشان
اقامت نموده است و بعد از آن انکار کرده است سید
مرتضی علم الهدی در باب حرام بودن علم نجوم و گفته است
که این علم از علومی است که مباح است نظر کردن در آن
و قایل شده که کواکب علامتها و دلالت کنندها اند بر حادثات
عالم کون و فساد و لیکن میتواند بود که خداوند قادر حکیم
تغییر دهد آنها را باحسان و صلهٔ خویشان و بدعا و بعض
اینها از اسباب و دواعی بر وفق اراده و حکمت کامله خود
و گفته است که احادیث نهی و مذمت این علم محمول است
بر آنکه کسی اعتقاد کند که اینها موثرند نه علامت و بعضی

از احادیث گذشته استدلال کرده است بر صحت و جواز
این علم و بعد از آن برای تایید این مطلب مذکور ساخته است
اسامی جماعتی از علمای شیعه را که منجم بوده اند چنانچه
در باب چهارم گذشت و گفته است که اکثر قدمای منجمان
مانند ابرخس و بطلمیوس و غیر ایشان پیغمبران بوده اند
و چون اسامی ایشان الحال بلغت یونانی معروف است حال
ایشان بر اکثر مردمان مشتبه شده است دوم عارف
ربانی شیخ بهاء الدین محمد عاملی قدس الله روحه که در
شرح دعای هلال صحیفه کامله گفته است که آنچه منجمان
میگویند که بعضی از حوادث سفلی مربوط است باجرام
علوی اگر گمان میکنند که این اجرام علت موثره است در این
حوادث باستقلال یا بشرکت غیر پس این اعتقادیست
که حلال نیست برای هیچ مسلمانی قایل شدن بان و علم
نجومی که بنای آن بر این اعتقاد باشد کفر است والعیاذ

بالله و برین محمولست احادیثی که وارد شده است که حذر
فرموده اند از علم نجوم و نهی کرده اند از اعتقاد بصحت
نجوم و اگر میگویند که اتصالات این اجرام و اوضاع که عارض
آنها میشود علاماتی چند اند بر بعضی از حوادث این عالم و حق تعالی
بقدرت باهره خود آن حوادث را ایجاد میکند همچنانچه
حرکتهای نبض و اختلاف اوضاع آن علاماتی چند اند که طبیب
استنباط میکند از آنها صحت و مرض را و همچنانچه
استدلال میکند طبیب باختلاج بعضی از اعضا بر بعضی
از احوال مستقبله مریض پس این منافی از آن نیست و حرجی
در اعتقاد بآن نیست و آنچه روایت شده است در احادیث
از صحت علم نجوم و جایز بودن نقل آن محمولست برین معنی
بعد از آن گفته است که اموری که منجمان بآنها خبر میدهند
از حوادث مستقبل بعضی از آنها ماخوذ است از
پیغمبران که اصحاب وحی اند سلام الله علیهم و بعضی دیگر

قواعدیست

قواعدیست که دعوی تجربه در آنها می نمایند و بعضی دیگر
اصولیست که مبتنی بر امور متشعبه ایست که وثوق
تیسری در اغلب اوقات وفا نمیکند بضبط آنها و احاطه
بآنها چنانچه اشاره بآن نموده است حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم در آن حدیث که فرموده است که بسیار علم نجوم را
منجمان ادراک نکرده اند و ندانسته اند و کم آنقدر نفع میدهد
و سودی نمی بخشد و ازین جهتست که اختلاف در کلام
ایشان یافت میشود و خطا در بعضی از احکام ایشان راه
می یابد و هر کس که متتبع شود برای او جاری شدن بر اصول
صحیحه صحیح خواهد بود و صادق خواهد شد احکام او چنانچه
اشاره دارد بآن کلام حضرت صادق علیه السلم در روایت
سابقه که پیش گذشت و لیکن این امریست عزیز که ظفر نیافته اند
بآن مگر قلیلی والله الهادی الی سواء السبیل سیم
سید الحکماء المتألهین امیر محمد باقر داماد نور الله ضریحه

کراز او منقولست که بسیار رعایت ساعات نجومی میکرده است
و بعضی از موثقین از او نقل میکرد که میفرموده است که
اگر جمعی از منجمین خبر داده باشند بخسوف و کسوف و بسبب
بعضی از موانع مانند ابر و غیره مرئی و محسوس نشود نمی‌توان
گفت که واجبست بحسب شرع نماز خسوف و کسوف
بر جماعتی که از آن منجمان شنیده باشند زیرا که حسابهای منجمین
مبنی است بر قواعد هندسی و ظاهر است که مسایل
هندسه بحس و بدیهی منتهی میشود و احتمال الخطا
در آنها نیست و این سخن را احدی از طلبه بخدمت عالیجناب
غفران مآب الواصل الی رحمة الله الباری استادی آقا حسین
خوانساری رفع الله درجته عرض نمود و ایشان در جواب
فرمودند که بنای علم هیئت همچنانکه بر بعضی از مسایل
هندسی است همچنین بر بعضی از مسایل حکمی نیز هست
مانند کرویت زمین و کرویت آسمان و غیر آن از مسایل

دیگر

دیگر و احتمال الخطا درین مسایل متصور است پس چگونه
اعتماد توان کرد بر حسابهای منجمان با وجود عدم احتمال
بآن مؤلف گوید که جواب دیگر نیز میتوان گفت که اگر این
دلیل تمام باشد لازم آید که هرگاه منجمان اتفاق کرده باشند
بر رویت هلال ماه رمضان و ماه دیده نشود واجب باشد
روزه آن روز و هرگاه اتفاق نموده باشند بر رویت هلال
شوال واجب باشد افطار کردن آن روز و هرگاه خبر داده
باشند برویت هلال ذی الحجة واجب باشد بنای
حج نهادن بر آن و اینها همه مخالف احادیث بسیار است
که وارد شده است که الصوم للرویة و الفطر للرویة و
الحج للرویة یعنی روزه بگیرید هرگاه ماه را ببینید و
افطار کنید هرگاه آن را ببینید و حج کنید هرگاه ماه را
ببینید و ایضا خطای ایشان در حسابهای نیز مکرر
مشاهده شده است چنانچه مکرر اتفاق نموده اند

بر رؤیت هلال و مرئی نشدم است و در سنه هزار
و صد و نه هجری که تاریخ تألیف این رساله است هلال
ماه محرم الحرام چنین بود و بنا بر ضوابط ایشان بایست ضابطه دیدن ماه نو
که دیده شود و حال آنکه مرئی نشد زیرا که میرزا الغ
بیک در زیج جدید گفته است که نظر کنند اگر بعد
معدل میان ده درجه و دوازده درجه باشد و بعد
سوا از ده درجه بیشتر باشد هلال بتوان دید باریک
و اگر بعد معدل میان دوازده و چهارده باشد هلالی
بصیر معتدل باشد و اگر از آن زیاده باشد ظاهر باشد و خواجه
طوسی علیه الرحمة در زیج خود متعرض بعد سوا نشده و
گفته چون بعد معدل میان ده درجه و دوازده درجه
باشد بتوان دید باریک و الا نتوان دید تا بعد معدل
دوازده یا زیاده شود و پوشیده نماند که بعد معدل
در شهر محرم مزبور چنانچه منجمین استخراج نموده بودند

دوازده درجه و دوازده دقیقه و بعد سوا هیجده
درجه و هفده دقیقه بود و بنا بر ضابطه زیج جدید
و زیج قدیم هر دو بایست که هلال دیده شود و مع ذلک
مرئی نشد و درین مقام این حقیر تحقیقی در مطالع
الانوار ذکر نموده ام و بجهت اختصار درین رساله ایراد
ننمودم چهارم فاضل کامل مولانا محمد باقر سبزواری
طیب الله رمسه که او نیز مراعات ساعات نجوم بسیار
میفرمود تا حدی که در ساعت عقرب بجهة امور مهمه
استخاره مینمود مؤلف گوید که این اعتقاد افراط زیادت
در باب نجوم چه حقیقت استخاره بقرآن مجید و تسبیح و امثال
البته آن بدعا راجع میشود و مستخیر از جناب حق تعالی که عالم
والخفیات است طلب خیر خود مینماید و دعا را وقتی و
زمانی نمیباشد که در آن وقت باب آن مسدود باشد
بلکه حق تعالی چون رحمت خود را در همه احوال بر بندگان

وسیع کرداننده راه دعا را کشوده و در بعضی روایات
تصریح نموده اند ببعضی از اوقات که دعا مستجابست چنانچه
از حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه مرویست
که حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمود که از حضرت
رسول صلی الله علیه وآله شنیدم که میفرمود که در روز
جمعه ساعتی هست که هر مسلمانی که در آن ساعت از
خدا چیزی طلب نماید البته باو عطا فرماید گفتم یا رسول
الله کدام ساعتست فرمود که وقتی که نصف قرص آفتاب
فرو رود پس حضرت امام زین العابدین ع گفت که حضرت فاطمه
بغلام خود میفرمود که برو بر بلندی و چون ببینی که نصف
قرص آفتاب غروب کرده مرا اعلام کن که دعا کنم و از
حضرت صادق ع منقولست که ساعتی که در آن ساعت
دعا مستجاب می شود در روز جمعه وقتیست که امام
از خطبه فارغ شود تا وقتی که بنماز برخیزند و ساعتی

فرمود مرا

دیگر

دیگر آخر روز جمعه است تا فرو رفتن آفتاب و احادیث در
اوقات استجابت دعا بسیار است و این حقیر در مقدمهٔ
کتاب ذریعة النجاح ذکر کرده ام و همچنین دعا در شب قدر
و بسیاری از لیالی معتبره که مستجابست و کدام عاقل منصف
تجویز میکند که استخاره کردن در شب قدر خصوصا
هر گاه در شب جمعه نیز باشد خوب نباشد هر گاه قمر
در برج عقرب بوده باشد و ایضا در باب یازدهم مذکور
شد که اظهر آنست که ساعت عقرب که بحسب احادیث
مذموم است غیر جهتست که منجمان آنرا عقرب میدانند
و عالم ربانی مولانا محسن کاشانی قدس الله روحه
در بعضی از مولفات خود گفته که هر گاه خواهی که استخاره
کنی بکلام ملک علام پس اختیار کن ساعتی را که شایسته باشد
برای استخاره تا استخارهٔ تو بحسب مرام تو باشد
پس روز یکشنبه خوبست برای استخاره تا ظهر بعد

اوقات استخاره

از آن خوب نیست تا عصر و چون عصر شد باز خوبست
تا شام و روز دوشنبه خوبست تا طلوع آفتاب پس
از چاشت تا ظهر پس از عصر تا خفتن و روز سه شنبه
نیکست از چاشت تا ظهر پس از عصر تا خفتن و روز
چهارشنبه تا ظهر خوبست پس از عصر تا خفتن و روز پنجشنبه
خوبست تا طلوع آفتاب پس از ظهر نیکست تا خفتن و روز
جمعه نیکست تا چاشت پس از زوال تا عصر و بعضی این
مضمون را بنظم آورده اند چنانچه گفته اند. از برای استخاره
وقتهای نیک و بد. صبح و مطلع چاشت ظهر و عصر و
مغرب شش بود. انتهای هر یکی ما ابتدای دیگر است
انتهای آخرین خوبست که آنجا وقت نیست. روزها
هفته آمد مختلف در حکم آن. ذکر بد نیک بد نیک تحل
شد بر حین در میان. جیم سبت و د واحد اثنین بد ثلثا
الابد. یج خمیس و جمعه بد از ربعاد الست دد مؤلف

کوید

گوید که آنچه ایشان اختیار کرده اند بجهة اوقات استخاره
اگرچه در السنه قرا و غیرهم مشهور است ولیکن در
روایات ندیده ام و اولی آنست که اخبار ساعاتی کند
که برای استجابت دعا عموما یا برای خصوص استخاره در
احادیث واقع شده است و اهم آنست که مستخیر را ربطی
بجناب اقدس الهی باشد و در اکثر اوقات بدرگاه قاضی
الحاجات رجوع مینموده باشد و بتضرع و زاری بدرگاه
الهی مسئلت مینموده باشد و از روی نهایت انقطاع
از خلق و توجه و التفات تام بجانب لطف طلب خیر از خداوند
علیم خبیر که عالم بمصالح عباد است مینموده باشد تا حق
او را با آنچه خیر اوست هدایت نماید والله الموفق للخیر و
الهادی الی الصواب قال الجناب استادی علامة العلماء
غواص بحار الحقایق و کشاف معضلات الدقایق آیة الله
فی العالمین و ملجأ الاسلام و کهف المسلمین اعنی العلم

الاوحدی مولانا محمد باقر المجلسی ادام الله تعالی برکاته
علی اهل الدین درکتاب بحار الانوار بعد از ذکر احادیث
اینمطلب وتبیین آنها بروجه شافی وتوضیح آنها بطریق
وافی کلماتی چند فرموده است که ملخصش اینست که آنچه
منجم میکند بر چند قسم است قسم اول استخراج حرکات
کواکب وافلاک وضبط آنها بروجهی که از آنها معلوم
شود وظاهر اوایل ماهها وخسوف وکسوف وظاهر
اینست که این حساب مباح باشد واما استحباب آن
پس ثابت نیست زیرا که اگر مستحب میبود در نزد شارع
رایج میبود بایست که ائمه ما علیهم السلم که پیشوایان راه
هدایتند امر کنند شیعیان را باین حساب وتحریص کنند
ایشان را بر آن وتعلیم نمایند قواعد آنرا وحال آنکه در روایات
واحادیث امر وترغیب بآن نشده واگر گویند که بسیاری
از احکام شریعت مبنی بر این حسابست گوییم که این سخن خطاست

چه ظاهر است که احکام شریعت مبتنی بر رؤیت و
هرگاه ماه را ببینند آن روز را اول ماه قرار میدهند
وهرگاه نبینند از ماه نمیباشد خواه موافق قواعد حساب
باشد یا نباشد وهرگاه خسوف وکسوف ظاهر شود
نماز واجب میشود واگر ظاهر نشود نماز واجب نمیگردد
اگرچه موافق حساب بوده باشد بلکه اگر کسی قایل شود
که خبر نداشتن از این حساب ومطلع نبودن بر آن اولیست
بعید از حق نخواهد بود زیرا که گروه عوام که خبری از
اوضاع فلکی وحرکات آنها ندارند در حالت کسوف
وخسوف خوف ایشان وفزع ایشان بیشتر میباشد
وتضرع بدرگاه حق تعالی بیشتر مینمایند ومنجمان بنا
بر آنکه این اوضاع حالت را مستند میدانند بحرکات واوضاع
لابدی ایشان از فزع زیاد حاصل نمیشود قسم دوم
استخراج اتصالات کواکب واوضاع آنها مانند تسدیس

وتربیع ومقارنه ومقابله وظاهر است که تحقیق این
اوضاع واستخراج این اتصالات ثمری ندارد بغیر از
مترتب ساختن احکام نجومی بر آنها ومنجمانی که این
احکام را مترتب برین اوضاع میسازند برچند فرقه‌اند
فرقهٔ اول گروهی که میگویند که این اوضاع مؤثرند
در این احکام بالاستقلال باین معنی که کواکب بشرط
اتصالات واوضاع مخصوصه مدبرند وموجد کاینات
عالم کون وفسادند واین مذهب کفر است ومنجمی که باین
مذهب قایل باشد کافر است وعلم نجومی که مبتنی بر این
مذهب باشد کفر است واین مذهب زنادقه وطبیعیین
بوده است فرقهٔ دویم گروهی از اهل اسلام که
میگویند که این اوضاع معدات‌اند برای تاثیر حق تعالی در این
عالم واین قول کفر نیست بلکه حرمتش نیز ثابت نیست
فرقهٔ سیم طایفه‌ای از منجمان اهل اسلام که میگویند که این

اتصالات واوضاع امارات وعلاماتی چندند که خداوند
حکیم علیم برای وقوع این حوادث قرار داده واین قول از حق
وصواب بعید نیست وبسیاری از احادیث برین قول
دلالت میکند پس اگر منجم صاحب این اعتقاد باشد قصوری
ندارد ولیکن آیا جایز است که با این اعتقاد تقاویم نویسند
واخبار کند باحکامی که از این علامات میفهمد یا جایز نیست
وروایات در باب جواز وعدم جواز آن مختلف وارد
شده واکثر روایات جواز بحسب اسناد ضعیفست و
توفیق میان روایات به سه وجه میتوان نمود اول آنکه
روایات جواز محمول بر تقیه باشد چون اکثر خلفاء عباسیه
مولع وحریص بوده‌اند در باب نجوم ودر زمان ایشان
مراعات نجوم بسیار میکرده‌اند دویم آنکه احادیث
نهی محمول بر اعتقاد بتاثیر نجوم باشد چنانچه فرقهٔ اولی
قایل بوده‌اند پس اگر منجمی آن اعتقاد سخیف را نداشته باشد

واوضاع فلکی یا معدّ یا علامت دانند واحکام نوشته
منهی نخواهد بود سیم انگر احادیث نهی محمول بر کراهت
شده شرعی باشد و نوشتن تقاویم واحکام مکروه
باشد واحتیاط ظاهر است مولف گوید که آنچه جناب
استادی درین مقام تحقیق نموده اند محض حق و عین صواب است
ولیکن از احادیث سالفه واقوال علما سابقه معلوم
شد که احکام نجومی که منجمان درین اعصار میکنند محل وثوق
واعتماد نیست ورجوع بتقاویم ومراعات آن احکام
ضرور ولازم نیست از دو وجهه جهت اول دلیل نقلی
زیرا که از احادیث سابقه چند چیز ظاهر می شود از منع
اعتماد بر آن احکام اول انکه استنباط این احکام کردن را
متعسّر است که عالم بموالید همه خلق باشد و ظاهر است
که این معنی برای غیر پیغمبران واوصیای عالیشان ایشان حاصل
نمیتواند شد پس منجمان با عدم علم بموالید حکم بر احکام

صحیح

صحیحه واقضیه میتوانند نمود دوم انگه این احکام برای
کسی معلوم میتواند شد که همه کواکب که دخیلند درین
احکام معلوم او باشد وعلم واحاطه بآنها کرده باشد
وکجا میسر است این علم برای احدی بغیر انبیا واوصیا سلام
علیهم و یکی از آن کواکب کوکب سکینه است که هیچ منجمی پی
بآن نبرده و در کتب نجومی مذکور نیست چنانچه پیش
گذشت وشاید که ازین باب کواکب بسیار باشند که
دخیل باشند و منجمان آنها را نشناخته باشند سیم
انگه بعد از رد شمس که مکرر واقع شده است ضوابط حرکات
مشوش شده است و بر وجه سابق باقی نمانده است
وباین سبب احکام نیز اختلال بهم رسانیده است
چهارم دلیل عقلی زیرا که از کلمات سابقه معلوم شد
که دلیل عقلی بر ترتب این احکام بر اوضاع فلکی قائم نیست
وآنچه منجمین بآن متمسک شده اند ابحاث بسیار بر آنها دارد

پس از گفتن منجمان و خبر دادن ایشان بنحوست ساعات
علمی بلکه ظنی نیز حاصل نمیشود و بر تقدیری که ظنی
حاصل شود تدارک نحوست آن بچند چیز میتوان کرد
اول بتوکل و تفویض و اعتماد بر جناب اقدس الهی نمودن
در جمیع امور و استمداد از رسول خدا صلی الله علیه و آله
و حضرات ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم اجمعین نمودن
چه توکل بخداوند عالمیان و توسل جستن بآن بزرگواران
هر نحوستی را بسعادت مبدل میگرداند دویم
بدعا کردن و از حق تعالی عافیت طلبیدن چنانچه از
حضرت صادق ع منقولست که فرمود که دعا رد میکند
قضا را هر چند از آسمان نازل شده باشد و محکم کرده شده
باشد و حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه فرمود
که هر بلایی که بر بندهٔ مومن نازل گردد و خدا او را دعا
الهام نماید البته آن بلا زود زایل میشود و هر چند

و هر بلایی که بر مومن نازل شود و توفیق دعا نیابد
نزول کند البته آن بلا بطول انجامد پس بر شما باد بدعا
و تضرع بسوی خداوند عالمیان و حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه فرمود که دفع کنید موجهای بلا را از خود
بدعا پیش از آنکه بلا نازل گردد بحق آن خداوندی که دانه را
شکافته است و انواع گیاه را از آن بیرون آورده و خلق را
خلق فرموده که بلا بسوی مومن تندتر می آید از سیلی که
از بالای کوه پایین آید و از دویدن اسبهای تندرو و
هیچ نعمتی و طراوت عیشی از بندگان برطرف نمی‌شود
مگر بگناهان ایشان و اگر استقبال کنند بلا را بدعا
و تضرع و انابت و توبه آن بلا بر ایشان نازل نشود و اگر
وقتی که بلا نازل گردد و بعضی از ایشان برطرف شود بخدا
پناه برند و بآن تضرع نمایند بانیتهای درست و سستی نکنند
نکنند در عبادت و بندگی خدا و ترک گناهان کنند البته

خداوند رحیم مهربان هر فاسدی را برای ایشان اصلاح
آورد و هر نعمتی را که از ایشان سلب نموده با ایشان بر گرداند
و حضرت صادق علیه السلام فرموده که سه چیز است که با وجود
آنها هیچ چیز ضرر نمیکند دعا کردن در هنگام بلاها
و شدتها و استغفار نمودن بعد از کردن گناه و شکر کردن
در وقت نعمت سیم ترك گناهان و کثرت استغفار
و توبه و انابت چه استغفار و توبه و انابت دفع میکند جمیع
گناهان و بلایا را خصوصاً استغفار که در سحرها و آخر
شبها واقع شود چنانچه در احادیث بسیار وارد شده
چهارم رد مظالم عباد یعنی حقوق عباد و مردم را
بصاحبان حقوق رد نمودن پنجم باشتغال بعبادات
و مواظبت نمودن بر آنها و خالص گردانیدن نیت خود را
در آنها چه عبادات موافق بسیاری از روایات دفع
نحوسات و دفع مضرات مینماید و باید که انواع مختلفه

بعضی از ادویه دفع م

از عبادات بجا آورند زیرا که همچنانچه بعضی از امراض میکند
مانند سقمونیا که دفع صفرا میکند و دوای دیگر تاثیر
آنرا نمیتواند کرد همچنین شاید که بعضی از عبادات منافع
بدفع بعضی از بلایا داشته باشد و آن عبادت دافع آن
بلا باشد ششم صلهٔ رحم نمودن و با اقارب و خویشان
خود احسان کردن هفتم تصدقات و اموال بفقرا
و مساکین دادن چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقولست که حضرت عیسی ع روزی گذشت بر جماعتی
و از احوال ایشان پرسید گفتند که دختر فلان را بحباله
فلان در می آورند عیسی فرمود که دختر در شب زفاف
وفات خواهد یافت چون صباح شد خبر دادند که دختر
زنده است پس عیسی با اصحاب بخانه او رفت و بشوهر گفت
که از زوجه خود بپرس که دیشب چکار کرده بود زن
گفت کاری نکرده ام بغیر اینکه سائلی هر شب جمعه می آمد

نزد من و با او چیزی میدادم در دیب آمد و هر چند سؤال
کرد کسی او را جواب نگفت پس سائل گفت کرد شوار
شد بر من که آواز مرا می‌شنوید و عیال من امشب گرسنه
خواهند ماند چون این را شنیدم برخاستم و باو
رسانیدم آنچه بیشتر میرسانیدم چون عیسی علیه السلام اینرا
شنید بزن گفت که برخیز از جایی که نشسته چون برخواست
در زیر رختخواب افعی ظاهر شد که از شدت غضب میکزید
دم خود را پس عیسی فرمود که بسبب تصدقی که کردی
دفع شد از تو این بلا و بسند معتبر دیگر از آنحضرت مرویست
که فرمود که یهودی گذشت بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و گفت السام علیک یعنی مرگ بر تو باد پس حضرت در جواب
او فرمود علیک یعنی آنچه گفتی بر تو باد اصحاب گفتند
یا رسول الله این یهودی بر تو بموت کرد حضرت فرمود سلام م
که من نیز بموت بر او رد کردم پس فرمود که این یهودی را

ماری

ماری خواهد گزید در قفای آن و او را خواهد کشت
پس یهودی رفت و هیزمی در صحرا تحصیل کرد و بر دوش
گرفت و آمد چون حضرت او را دید که زنده برگردید فرمود
که بار خود را بر زمین گذار چون بر زمین نهاد ماری سیاه در
میان آن ظاهر شد پس از یهودی پرسید که امروز چکار
کردی گفت کاری نکردم بغیر آنکه هیزم بر دوش گرفتم و
آمدم و دو قرص نان داشتم یکی را خوردم و دیگری را تصدق
کردم بر مسکینی پس حضرت فرمود که بسبب این تصدق
حق تعالی دفع کرد از تو آفت این مار را پس فرمود که تصدق
دفع میکند مرگ بد را از آدمی **هشتم** قضای حوایج مؤمنان
کردن و سعی در حوایج برادران ایمانی بجا آوردن و بعضی دیگر
از اسباب رفع بلایا نیز از تتبع احادیث ظاهر می‌شود
ولیکن اکثر در حقیقت مندرج است در آنچه مذکور شد
و بر هر یک از این هشت چیز و دفع شدن بلایا با آنها احادیث

بسیار وارد شد از این هشت جزو و وضع و اکثر آنها در
عین الحیوة و مولفات دیگر جناب استادی مذکور است و کمال
این حقیر این است که اگر کسی توکل خود را کامل گرداند و اعتنا
بشان تقاویم و ساعات نجومی نکند و برساله اختیاراتی
که استادی نوشته اند و آنچه از احادیث ظاهر می شود
در باب نیک و بد ایام هفته و ماه بیان نموده اند رجوع
نماید اولی و احوط خواهد بود والله تعالی یعلم حقایق الامور
ثم رسوله ثم ولاة امره صلوات الله علیهم اجمعین باینجا
ختم شد این رساله کثیر الفائده و امیدوارم که منظور
نظر خورشید مظاهر نواب کامیاب اشرف اقدس ارفع اعلی
گردیده بدرجه رفیعه قبول که غایت مامول است
برسد والحمد لله خالق السموات والارضین والصلوة
علی محمد و آله الهداة المهدیین وقد وقع الاتمام فی الیوم
الثانی من شهور سنة تسع و مائة بعد الالف من الهجرة

۱۳۱ ورق

المنة لله علی اتمامها و آله الصلوة
والسلام والتحیة
[illegible]
۵۵
۱۳۲۲۱

بلغ مقابلة فصحح بحمد الله تعالی الا ما شذ
عنه النظر و حسر عنه البصر و کتب مؤلف الکتاب
الداعی لدوام الدولة القاهرة الباهرة
الحسینیة محمد صالح الحسینی عفی عنه

